ایران آزاد

سال چهارم شماره ۴۵ شهریور ۱۳۹۵

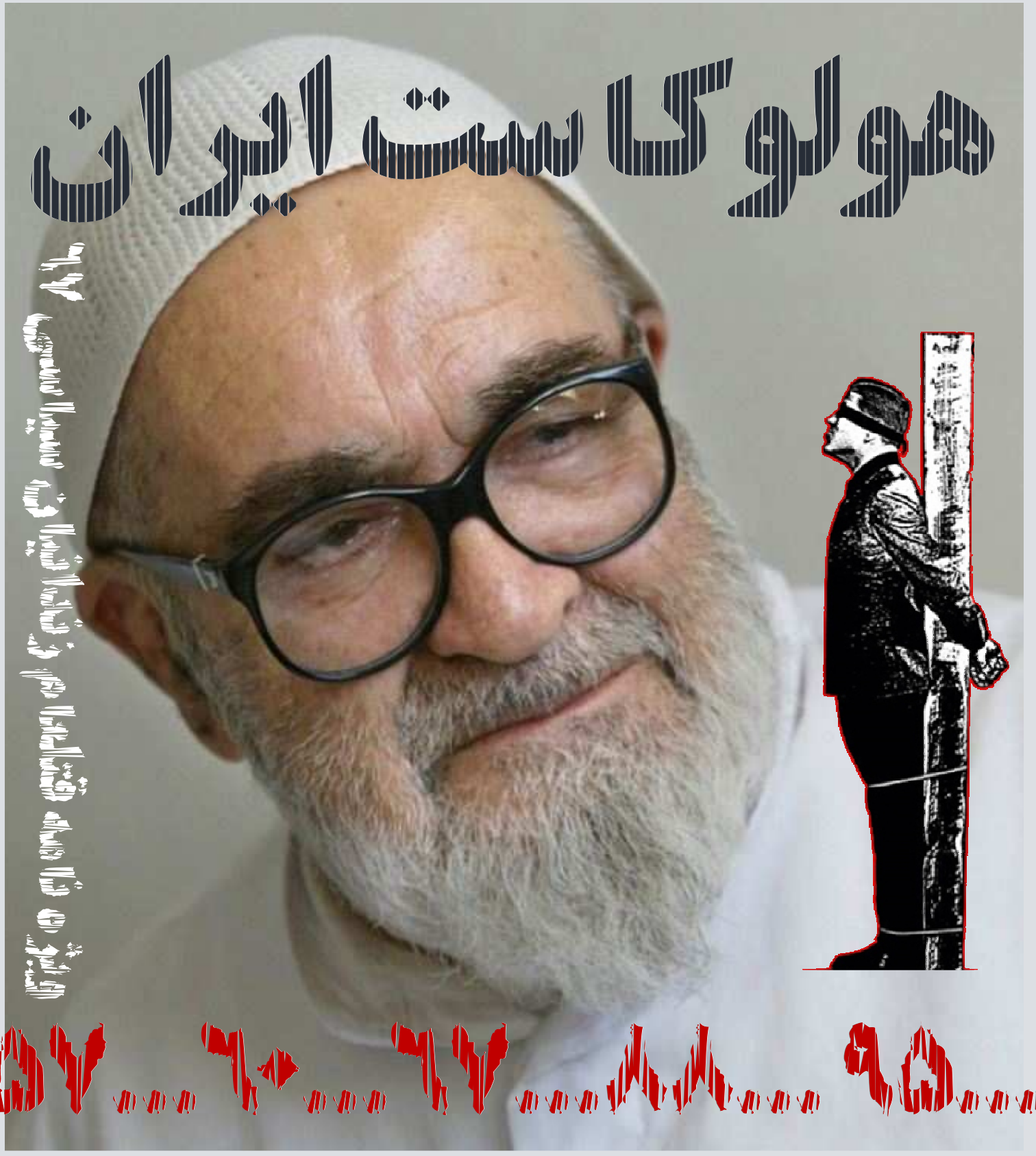

نویسنده	موضوع	صفحه
سایت همنشین بهار	متن نوشتاری سخنان آیت الله منتظری در باره اعدام های ۶۷	۳
جبهه ملی ایران	۲۸ مرداد مسبب اصلی سیه روزی های ملت ایران	۱۴
محمد رهبر	آزمون اصلاح طلبی بنیادین	۱۵
شادی صدر	پاسخ شادی صدر به مصطفی تاج زاده	۱۶
دکتر صادق زیبا کلام	جواب زیبا کلام	۱۸
عارف شیخ احمدی	خوف من از همنشینی خان و کدخداست که مبادا...!	۱۹
شیما شهر ابی	احمد منتظری: اگر راست می کویید فایل واقعی را منتشر کنید	۲۱
پاپ فرانسیس	اشتباه است که اسلام را با خشونت هم تراز کنیم	۲۳
محمد رهبر	آقایان شما جنابت کار هستید!	۲۴
محمد نوری زاد	سام بادی و نوبادی	۲۸
رسانه ها	گزارشی از یک زندان وشکنجه گاه مخفی و مخوف در تهران متصل به بیت خامنه	۲۹
هاشم خواستار	من از خودم شرمنده ام	۳۰
نرگس محمدی	دلنوشته ای از زندانی سیاسی نرگس محمدی	۳۲
امیر حسن لادن	خطای بزرگ رژیم فقاهتی سرنگونی اش را رقم میزند!	۳۴
سید مجتبی واحدی	دیوث کیست؟	۳۷
شهاب برهان	ارزش نوار صوتی آیت الله منتظری در چیست؟	۳۹
	معلمی که جان می دهد و معلمی که نان می دهد.	۴۱
محمد شوری	فقدان رهبری در پساخامنه ای	۴۴
	کتاب: حیات طبیعت منشا و تکامل آن - الکساندر ایوانوویچ اپارین	۴۶
محمد نوری زاد	مراجع دروغگو	۴۸
	سارا زاهدی ریاضی دان ایرانی سوئدی برنده جایزه معتبر اروپایی در این رشته شده	۴۹

ایمیل تماس : post4iraneazad@gmail.com
آدرس ما بر روی شبکه اینترنت www.jebhemelli.nl

متن نوشتاری سخنان آیت‌الله منتظری درباره اعدام‌های ۶۷

دوشنبه ۲۴ مرداد ۱۳۶۷(دوم محرم ۱۴۰۹)؛ آیت‌الله منتظری، رودرروی اعضای هیئت مرگ - حسینعلی نیری (حاکم شرع)، مرتضی اشراقی (دادستان)، ابراهیم رئیسی(معاون دادستان) و مصطفی پورمحمدی(نماینده وقت وزارت اطلاعات)، اعدام زندانیان سیاسی را که با حکم آیت‌الله خمینی، ۵ مرداد[و درواقع ۶ مرداد] همان سال آغاز شده بود، شجاعانه زیر سئوال می‌بَرَد بخصوص وقتی از قاضی »شرع «

همه موبدان سرفگنده نگون
پر از هول دل دیدگان پر ز خون
از آن نامداران بسیار هوش
یکی بود بینادل و تیزگوش
خردمند و بیدار و زیرک بنام
کزان موبدان او زدی پیش گام
دلش تنگتر گشت و ناباک شد
گشاده زبان پیش ضحاک شد
بدو گفت پردخته کن سر ز باد
که جز مرگ را کَس ز مادر نزاد
فردوسی

هیئت مرگ می‌شنود »ما تا الان هفتصد و پنجاه نفر را در تهران اعدام کرده‌ایم...« در فایل صوتی منتشر شده، سخنان حسینعلی نیری که در آغاز جلسه، به تعداد اعدامشدگان (تا ۲۴ مرداد ۶۷) اشاره نموده، شنیده نمی‌شود(اصلاً نیست). دو جای دیگر نوار هم صحبت‌ها پیوستگی ندارد.

...

قاتلین زندانیان سیاسی بی‌توجه به مضمون و جوهر اعتراض به حق آیت‌الله منتظری، همّ و غمشان توجیه کشتار و گرفتن مجوز برای ادامه آن بود. ضمن اینکه در رابطه با اعدامها، گزارش وقایع اتفاقیه در زندان(بویژه از سوی حسینعلی نیری)، با ناراستی همراه بود.

...

فایل صوتیِ منتشر شده را تا آنجا که کلمات برایم مفهوم بوده، بصورت نوشتار درآورده‌ام. مطالب داخل کروشه افزوده من است.

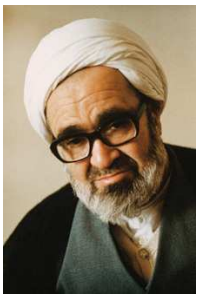

آیت‌الله منتظری: اگه غیر از شما بود من اصلا کار نداشتم، چون نسبت به شما شناخت دارم و شما می‌دونید که من نه پسر خاله‌ام جزو منافقین زندان باشه، نه پسر عموم و نه قوم و خویشم و نه با اینا رفاقتی داشتم.

بیش از همه من از اونا ضربه خوردم، هم تو زندان هم بعد زندان. پسر منو همینا به شهادت رسوندن، بزرگان ما رو همین‌ها به شهادت رسوندن، اینا همه رو من می‌دونم.

ولی معذالک، من اونی که برام مهمه، آبروی اسلام و انقلاب و آینده کشور و آینده شخص آقای خمینی[است] و اونکه تاریخ چه جور قضاوت می‌کنه. و من یک آدم صریح اللهجه هستم. همیشه اونکه[اونچه] توی دلمه، نگه نمی‌دارم. بر خلاف آقایون که بعضیا با سیاست رفتار می‌کنن

به نظر من بزرگترین جنایتی که در جمهوری اسلامی شده از اول انقلاب تا حالا این کاری است که به دست شما که چهره‌های خوبی هستید، یعنی شما چهره‌هایی که در دستگاه قضایی اگر چنانچه به ما می‌گفتند مثلاً معرفی کن مثلا می‌گفتیم آقای نیری، آقای اشراقی نفرات خوب و متدین‌اند.

به نظر من بزرگترین جنایت که در جمهوری اسلامی شده و در تاریخ ما رو محکوم میکنه به دست شما انجام شده و شما را در آینده جزو جنایتکاران توی تاریخ می‌نویسند.

این، بی رودربایستی.

حالا شاید از سادگی شما استفاده کرده‌اند و متاسفانه بدبختی ما این است که دستگاه قضایی ما در رأس‌اش شخصی[عبدالکریم موسوی اردبیلی] قرار گرفته که خودش با این چیزها مخالف است، وی می‌آید آن جور شعار می‌دهد و وقتی هم که می‌خواهد از امام سؤال بکنه، به جای اینکه بروند پیش امام و بگویند آقا به این وسعت مصلحت نیست و ضرر دارد، می‌نویسد حالا توی استان‌ها اعدام کنیم یا توی شهرستان‌ها؛ این سؤال را از امام می‌کنه. این بدبختی ما است که در راس دستگاه قضایی ما، بی‌رودر بایستی، همچین شخصی قرار گرفته‌است.

...

آقای پورمحمدی؛ درست است که الان مسوول است و تو اطلاعات است اما قبل از اینکه مسوول اطلاعات باشه آخونده. جنبه آخوندیش بر اطلاعاتیش می‌افزاید.
به نظر من این یک چیزی است که اطلاعات روش نظرداشت و سرمایه گذاری کرد و **شخص احمد آقا پسر آقای خمینی هم از سه چهار سال قبل هی می‌گفت مجاهدین از روزنامه خونش و از مجله خونش و از اعلامیه خونش همه باید اعدام شوند.** اینا یه همچین فکری می‌کردند. و حالا فرصت را مغتنم شمردند در این جریانی که منافقین اومدند به ما حمله کردند، این رو جا انداختند پیش امام، حالا هر جوری بالاخره چه جور به امام گفتند چطوری جا انداختند، بالاخره این جور کشک و ماست کردند و از امام نوشته گرفتند، دادند دست افراد و دیگه حالا این به کجا منتهی می‌شه و در آینده چی می‌شه؟
...
هفت نفر از اینا را تو باختران به دار زدین ببینید چه الم شنگه‌ایی دنیا راه انداخته، بعد از این، اینهمه خانواده‌ها حالا شما نمی‌دونید که، حالا دو ماه شما ملاقاتها را قطع کردین تلفن‌ها را رو هم قطع کردین. بالاخره آخرش خانواده‌ها برخورد می‌کنند. وانگهی اصلا دستگاه قضایی کشور رو شما زیر سؤال بردین.
چندین سال شخص آقای نیری، **این قاضی اون قاضی، تو این شهر تو اون شهر یکی رو محکوم کرده به ۵ سال یکی رو محکوم کرده به ۶ سال یکی رو محکوم کرده به ۱۰ سال یکی رو محکوم کرده به ۱۵ سال.**
خب اینکه حالا ما بیاییم بدون اینکه فعالیت تازه باشه، بگیریم اعدامش کنیم این معنیش این می‌شه که ما همه‌مون گُه خوردیم. همه دستگاه قضایی ما غلط بود. معنی‌اش این نیست؟ حالا خودمونیم آخه ما می‌خودمونیم حساب بکنیم.
بعضی از قضات به ما مراجعه کردند و ناراحت بودند.
...
من یه وقتی یه نامه‌ای خدمت امام نوشتم. این نامه امام. من این نامه را[که می‌بینید] خدمت امام نوشتم.
حسینعلی نیری: همون نامه اول دیگه
- بله،
- [نامه] ۹ بندی. بله؟
- هشت بندی. من نوشتم

بعد یک نامه دوم هم به امام نوشتم. اونا شنیدین؟
- هستش...معطلش نشیم.
- اینها را می‌خوام سریع به شما بگم... نوشتم که
بسم الله الرحمن الرحیم
محضر مبارک آیت‌الله العظمی امام خمینی مدظله العالی
می خوام بگم ماچقدر بدبختیم... [نامفهوم]
پس از سلام و تحیت، پیرو نامه مورخه ۹/۵/۶۷ برای رفع مسئولیت شرعی از خود، به عرض می‌رسانم.
[آیت‌الله منتظری رو به حضار می‌کنه و میگه:] من از اون جریان تا حالا باور کنین شبی نیست که دو سه ساعت فکرم ناراحت داره[ناراحت نباشه]، خوابم نمی‌بره. سه چهار ساعت فکرم را می‌بره. شما جواب خانواده‌ها را چی می‌خواین بدین؟ اینقدر گفتین جمهوری اسلامی و اینا، اینهمه گفتین شاه و رضاخان اعدام کرد. چقدر شاه اعدام کرد؟ بیاییم اعدامای خودمونا با اونا حساب بکنیم.
نوشتم: برای رفع مسئولیت شرعی از خود به عرض می‌رسانم سه روز قبل قاضی شرع یکی از استان‌های کشور که مرد مورد اعتمادی می‌باشد. حالا بعد میگم کی بود - با ناراحتی از نحوه اجرای فرمان اخیر حضرتعالی به قم آمده بود و می‌گفت: مسئول اطلاعات یا دادستان من یادم نبود کدوما را گفت - تردید از من است - از یکی از زندانیان برای تشخیص اینکه سرموضع است یا نه پرسید:
تو حاضری سازمان منافقین را محکوم کنی؟ گفت آری، پرسید حاضری مصاحبه کنی؟ گفت آری، پرسید حاضری برای جنگ با عراق به جبهه بروی؟ گفت آری، پرسید حاضری روی مین بروی؟ گفت مگر همه مردم حاضرند روی مین بروند! وانگهی از من تازه مسلمان نباید تا این حد انتظار داشت، گفت پس معلوم می‌شود تو هنوز سر موضعی و با او معامله سرموضع انجام داد و اعدامش کرد.
این قاضی شرع می‌گفت من هر چه اصرار کردم پس ملاک اتفاق آراء باشد نه اکثریت، پذیرفته نشد و نقش اساسی را همه جا مسوول اطلاعات دارد و دیگران عملا تحت تاثیر می‌باشند. حضرتعالی ملاحظه فرمایید. این نامه‌ای است که به امام نوشتم. بهشم (به او هم) رسیده. ملاحظه فرمایید چه کسانی با چه دیدی مسوول اجرای فرمان مهم حضرتعالی که به دماء هزاران نفر مربوط است می‌باشند.
والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته
...
این شخص آقای...شما حدس هم که زدید. این شخص، آقای احمدی این جریانا به من گفت. من شب تا صبح فکر کردم. دیدم خب بعد از اون نامه[اول] که نوشته بودم اینا به من گفت. آخرش من برداشتم [نامه دیگه‌ای] نوشتم. همه رفقای ما با نامه نوشتن مخالف بودند ولی دیدم من جواب ندارم روز قیامت. من وظیفه ام است...
نشستم نامه را نوشتم بعد از ظهری. اول مشورت کردم گفتند نه فایده ندارد امام است و هیچ فایده ندارد. من نهارم رو خوردم....ناراحت...[و همین] نامه را که دادم خدمتتون[کپی نامه را به نیری و دیگران نشان می‌دهد] نوشتم.

دکترمحمد ملکی : تعداد اعدامها در سال ۱۳۶۷ بیش از سی هزار نفر بوده است

اظهارات و بیانات بسیارمهم آقای دکترمحمدملکی مبارز نستوه و استوار و جوانمرد، درباره انتشار نوار صوتی مرحوم آیت الله العظمی شیخ حسینعلی منتظری نجف آبادی درباره کشتار زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ آقای دکترمحمدملکی در گفتگو با تلویزیون بین المللی "دُرّ تی وی" به این نکته اشاره میکند که بنا به دلایل قاطع و روشن تعداد زندانیان قتل عام شده درزندانهای سراسرکشور درتابستان ۱۳۶۷ بیشتر از ۳۰۰۰۰ نفر بوده است.
https://www.youtube.com/watch?v=jIqNm1xRZFQ

فرمان خمینی خونریز وسفاک برای قتلعام زندانیان سیاسی سال ۶۷

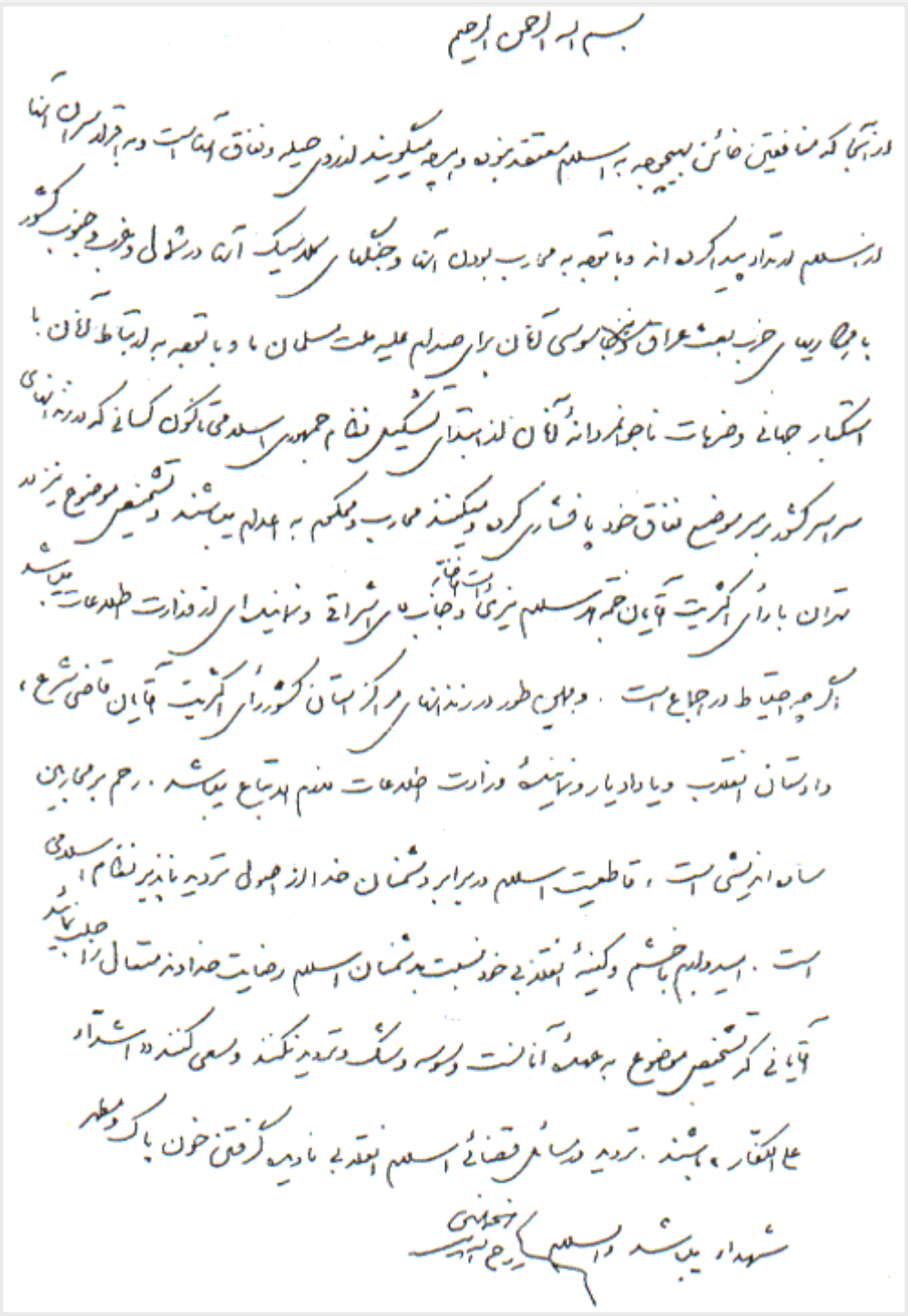

بسم الله الرحمن الرحیم

در اینجا که منافقین خائن بهیچوجه به اسلام معتقد نبوده و هرچه میگویند از روی حیله و نفاق است و هر از گاهی آنها در اسلام ترور ایجاد کرده اند و با توجه به محارب بودن آنها و جنگهای مسلحانه آنها در شمال و غرب و جنوب کشور با ارتش و سپاه و حزب بعث عراق و همچنین پشتیبانی آنان برای صدام علیه ملت مسلمان ما و با توجه به ارتباط آنان با استکبار جهانی و ضربات ناجوانمردانه آنان از ابتدای شکلگیری نظام جمهوری اسلامی تاکنون کسانی که در راه عقیده خود پافشاری کرده و میکنند محارب و مفسد فی الارض هستند و تشخیص موضع هر یک از آنان با دادگاه است و تشخیص موضع این گروه در حال حاضر با اکثریت قاطع آنان است که بر اسلام بودن خود باقی هستند و از دستورات ولی فقیه و نماینده ای از وزارت اطلاعات میباشد اگرچه احتیاط در اجتماع است. و بهمین طور در زندانهای مراکز استان کشور رای اکثریت آنان قاضی شرع، دادستان انقلاب و یا دادیار و نماینده وزارت اطلاعات مقدم بر اتباع میباشد. رحم بر محاربین سادگی است، قاطعیت اسلام در برابر دشمنان خدا از اصول تردید ناپذیر نظام اسلامی است. امید وارم با خشم و کینه انقلابی خود نسبت به دشمنان اسلام رضایت خداوند متعال را جلب نمایید آنانی که تشخیص موضع به عهده آنانست وسوسه و شک و تردید نکنند و سعی کنند در اشداء علی الکفار باشند. تردید در مسائل قضائی اسلام انقلابی نادیده گرفتن خون پاک و مطهر شهداء میباشد و اسلام [illegible] خمینی

...
[این] نامه را نوشتم فتوکپی کردم. دادم به یه کسی بُرد. بعد به آسید هادی گفتم به دفتر امام تلفن بزن فلانی یه نامه فرستاده، اونجا راش بدند (بدهند) گفت: اِ، پس بنا نبود شما [نامه را بنویسید]
گفتم خب حالا دیگه بالاخره من نوشتم.
این نامه دومی را هم، همین طور.
این نامه دومی هم... من شب تا صبح [خوابم نبرد و فکر کردم]...گفتم من مسئولیت دارم.[و نوشتم]
این نامه دوم که می‌ره. می‌دند[می دهند] به امام. احمد آقا تلفن می‌زنه به آسید هادی که امام فرمودند که منافقین همین طور که نوشتم اینا بالاخره شرورند و چطور و اینا. اما این که شما نوشتید، مورد تعجبه. این شخص رو بگویید بیاد. این شخص رو بگویید بیاد و مطمئن هم باشد کسی کارش ندارد...
منم چون می‌دونستم که بالاخره نمی‌خواند[نمی خواهند] به امام برسه این جریان. معذلک، گفتم تلفن کردند این آقا را از اهواز آمد. دو روز هم وقت گذاشتند تا پیداش کردند. آمد اینجا بهش گفتم آقا جون تو اینا را به من گفتی درسته؟ بعد گفت [درسته و] قضایای دیگری هم هست.
[از یک زندانی صحبت کرد که] اینا را توی وصیت نامه‌اش نوشته: من رو به عنوان سر موضع گرفتند در حالی که من سر موضع نبودم و به جمهوری اسلامی معتقد بودم و حالا من یه خوده اشتباه رفتم خانواده‌ام را توصیه می‌کنم که شما به انقلاب، به امام وفادار باشید.
بعداً برا من [موضوع دیگه‌ای را] نقل کرد. گفت **یک کسی برادرش زندان بود در آخر گفتند که خواهرش هم متهمه. رفتند و خواهرش را آوردند، خودش رو اعدام کردند، خواهرش دو روز بود اصلا آمده بود. ۱۵ سالش بود، به خواهرش گفتند خوب چی می‌گی؟ گفت خوب من به اینا علاقه داشتم، [یکی از اعضای هیئت] گفت چون برادرش اعدام شده این رو هم اعدام کنین و اعدامش کردند.** گفتم خوب تو بعداً روز قیامت جواب خدا رو چی می‌دی؟
بهر حال ما اومدیم به این آقا گفتیم آقای احمدی این حرفهایی که نوشتی [و گفتی] درست است گفت آره. گفتم همینا خدمت امام بگو. کاغذا نشونش دادم که احمد آقا...[از قول امام گفته این شخص را بگویید بیاد...]
...
[به آقای احمدی گفتم] من برای آقا نوشتم که این حرفها را زدی و تو به آنجا برو، اگر بهت گفتند مثلاً پیش امام چیزه [نمیشه رفت]، بگو نه، امام مرا احضار کرده[است].
با اینکه من تلفنی پیغام دادم. رفته آنجا. حالا اینجا هی ما تلفن زدیم گفتند احمد آقا نیست. عرض کردیم بابا این قاضی است با عزته، [از اهواز اومده]دو میلیون (نفر)معطل[اونه] حالا امام او را احضار کرده و به احترام امام او را فرستادیم والّا ما داعی نداشتیم.
آقای[محمد علی] انصاری گفته بودند نه. احمد آقا نیست برو یک ربع به هشت بیا. رفته آنجا انصاری بهش گفته با امام هیچی نمی‌شه حرف بزنی، حق نداری با امام حرف بزنی، همین آقای محمد علی انصاری،
فقط دست امام را می‌بوسی. بعد می‌آیی مطالبی که داری بنویس. عصری احمد آقا می‌آید می‌دهی به احمد آقا. من هم رفتم دست امام را بوسیدم و آمدم و منتظر احمد آقا شدم.
[آقای احمدی خیلی اونجا] معطل شده بود. به خونواده‌اش هم گفته بود من [زود]میام. [خلاصه] معطلش کردند که احمد آقا بیاد.
[بعدش هم گفت] من نوشتم دادم احمد آقا. احمد آقا گفت حاجی آقا منتظری؟ گفتم بله. دادم و اومدم.
...
من پیش بینی می‌کردم که نگذارند بروند محضر امام برای اینکه ذهن امام رو بر نگردونند.
حالا مسئله اینه، شما چهره‌های خوب بوده‌اید و از شما سوءاستفاده شد، تا حالا هم، کاراتونو کردین[حدود ۲۰ روز است زندانیان را »تعیین تکلیف« می‌کنید] من می‌دونم اینا رو، [اما] من روی این اصل، وظیفه[خودم] دونستم به شماها بگم خب حالا همه کاراتونو کردین...
می‌گین ببینیم نظر امام چیه؟ آخه ماه محرمه، ماه خدا و پیغمبره، از امام حسین لااقل شرم بکنید.
ملاقات رو قطع کنیم و همینطور بیایم قصابی کنیم تو اونجا(در زندان)، [زندانیان را از سلولهاشون] بِ‌کشیم بیرون و... (و همه را از دم بُکشیم؟!)
هیچ جای دنیا همچین کاری هست؟
...
ما آدمایی هستیم که رادیو تلویزیون ما می‌گه، قاتل ایندیرا گاندی دو سال سه سال توی مرتبه دوم است، فرجام خواهی رفته حالا تازه دارن اعدامش می‌کنن.
در صورتیکه اینها[زندانیان] اغلب سر موضع شدنشون واسه برخورد تند امثال لاجوردی و افراد اینها بوده.
یه بچه‌ایی بوده که اطلاعات و اینا سرش نمی‌شده. برخورد تند اینها، [این جور افراد، زندانی را] رو سر موضع کرده من هم بودم سر موضع می‌شدم وقتی می‌دیدم اینجور با من برخورد می‌کنند.
من الان فکر کردم به شما چی چی بگم.
باز من نشستم نوشتم نظرمو، همینو به شما بگم، من اینجا ده تا چیز یادداشت کردم به شما بگم. من به عنوان اتمام حجت می‌گم شما دیگه خودتون می‌دونین این یه امتحانی است برای شما
۱ - من بیش از همه شما از منافقین ضربه خورده‌ام، چه در زندان و چه در خارج زندان، فرزند مرا آنان به شهادت رساندند، اگر بنا بر انتقام جویی باشد من بیشتر باید دنبال کنم، ولی من مصلحت اسلام و انقلاب و کشور و حیثیت ولایت فقیه و حکومت اسلام را در نظر می‌گیرم، من قضاوت آیندگان و تاریخ را در نظر می‌گیرم.
ده دفعه تا حالا به احمد آقا گفتم والله من بیش از تو دلم برای امام می‌سوزه، **من می‌خوام پنجاه سال دیگه برای آقای خمینی قضاوت نکنند بگند (بگویند) آقا یک چهره خونریز سفاک و هتاکی بود.** من نمی‌خوام در تاریخ اینجور باشه.
چهره ولایت فقیه رو ما کریه نشان دادیم به حضرت عباس پیش مردم، در ثر تندروی‌ها و بازداشت‌هایی که بوده، با این کارها چی سر اسلام[آوردیم]، این کارها که نبوده...
...

فتوای خمینی خون آشام برای قتلعام زندانیان سیاسی سال ۶۷

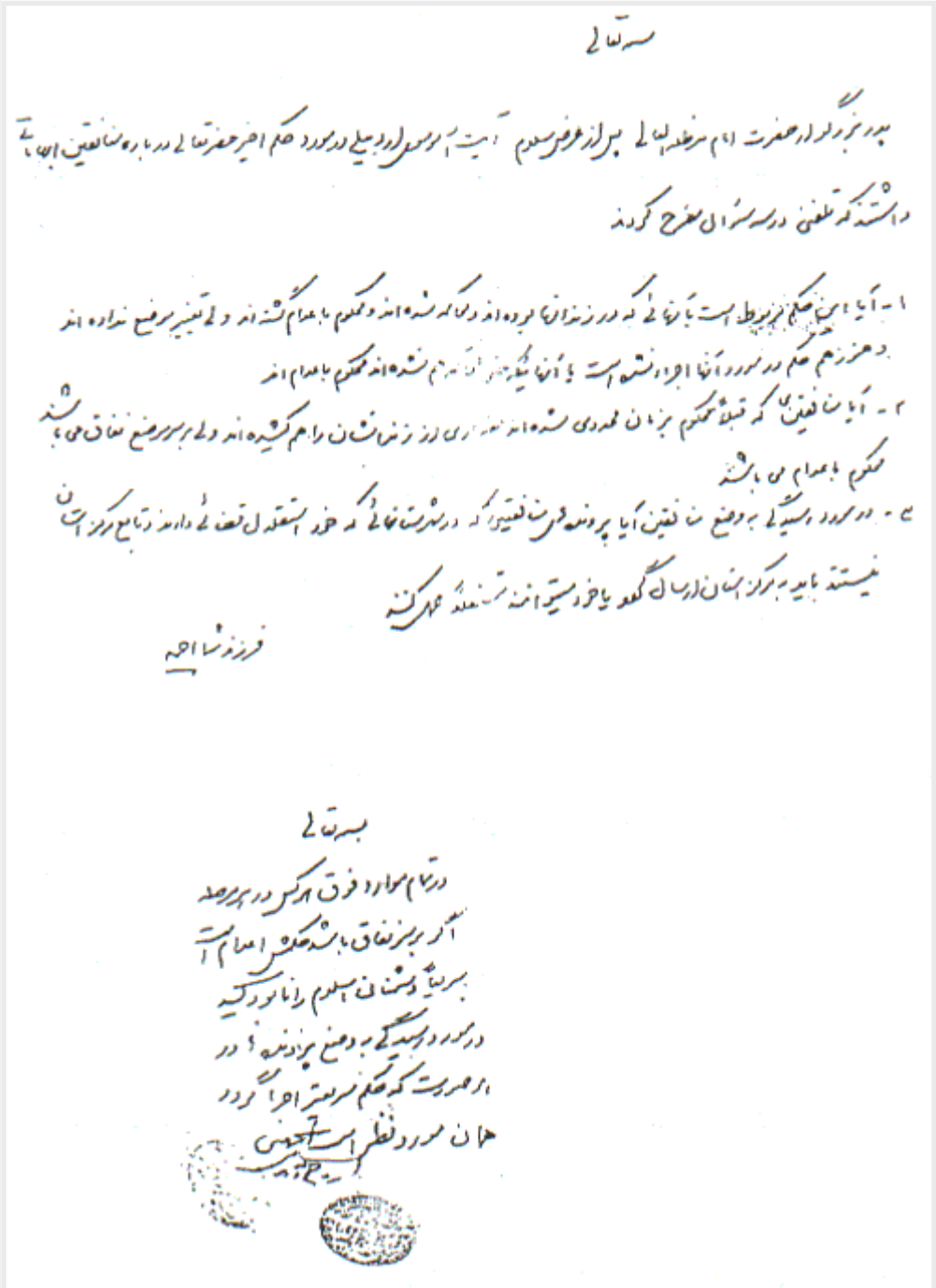

بسمه تعالی

بدو برگردان حضرت آیت الله العظمی منتظری پس از عرض سلام آیات و سوی اردبیلی در مورد حکم امر حضرتعالی درباره منافقین اینها باید داشتند که تلفنی در سه سؤال مطرح کردند

۱- آیا این حکم مشروط است به آنهائی که در زندان هستند و محکوم شده اند و محکوم باعدام گشته اند و لی تغییر موضع نداده اند و هنوز هم حکم در مورد آنها اجرا نشده است یا آنهائی که تا حالا هم محکوم باعدام اند

۲- آیا منافقین که قبلاً محکوم بزندان ابدی شده اند تمام این روز زندانشان را هم گذرانده اند و لی بر سر موضع نفاق می باشند حکم باعدام می باشد

۳- در مورد رسیدگی به وضع منافقین آیا پرونده همه منافقینی که در شهرستانها که خود استقلال قضائی دارند و تابع مرکز استان نیستند باید به مرکز استان ارسال گردد یا خود دادستان شهرستان رسیدگی کند

فرزند شما احمد

بسمه تعالی

در تمام موارد فرق هر کس در هر مرحله اگر بر نفاق باشد حکم اعدام است بسیاری از سئوالهای شما را نامبرده در مورد رسیدگی به وضع پرونده ها در هر صورت که حکم سریعتر اجرا گردد همان مورد نظر است

حسینعلی منتظری

...
این یک.
۲ - این گونه قتلعام بدون محاکمه، آن هم نسبت به زندانی و اسیر - اسیر شماست دیگه - قطعاً در درازمدت به نفع آنهاست و دنیا ما را محکوم می‌کند و آنان را بیشتر به مبارزه مسلحانه تشویق می‌کند، مبارزه با فکر و ایده از طریق کشتن غلط است.
شخص نیستند اینا، یه فکر و ایده اینها دارند، یه رَوش است، یه منطق ولو منطق غلط، با کشتن حل نمی‌شه و بدتر می‌شه.
۳ - روش پیغمبر را با دشمنان خود در فتح مکه و جنگ هوازن ببینید به چه نحو بوده‌است؛ پیامبر با عفو و گذشت برخورد کرد و از خدا لقب »رحمه للعالمین« گرفت.
روش امیرالمومنین با اهل جَمل را پس از شکست آنان ملاحظه کنید.
درجنگ جمل، طلحه و زبیر و عایشه و اینا اومدند با امیرالمومنین جنگ کردند، بعد هم... جنگ [که] تموم شد عبدالله زبیر، عایشه، اینا یک عده تو بصره توی یه خونه بودند. به امیرالمومنین گفتند آقا یاروها اینجان (اینجا هستند]. گفت ولشون کن.
بعدش موسی ابن طلحه، را گرفته بودند، بردند زندان کردند، پسر طلحه را. امیرالمومنین گفت موسی پسر طلحه کجاست؟ گفتند در زندان. گفت برین بیاریدش. تا اومدند گفتند که امیرالمومنین موسی را احضار کرده‌است خودش گفت اناالله و انا الیه راجعون.
همه می‌گفتند انا لله انا الیه راجعون.
یقبن کرد می‌کشنَش[وقتی اومد] امام [به او] گفت خوب موسی پیشیمون نیستی از این کاری که کردی؟ گفت چرا یا علی. گفت سه مرتبه رو به قبله بگو استغفرالله ربی و اتوب الیه. فرمود اموالت هم توی این چادر است بر دار و برو خونه. این برخورد اینجوریه.
پیغمبر وقتی که مکه را فتح کرد اون هم ابوسفیانی که در رأس دشمنان بود خونه‌اش را مأمن قرار داد، بر خورد اینجوری بود. در جنگ هوازن، مالک بن عوف نخری[نصری] رئیس هوازن وقتی که فهمید مکه‌ای‌ها شکست خوردند، گفت مکه‌ای‌ها عُرضه نداشتند. ما به حساب محمد می‌رسیم. سی هزار نفر جمع کرد و با محمد جنگ کرد. [وقتی شکست خورد] فرار کرد و رفت. بعد پیغمبر قوم وخویش‌هایش را اسیر کرد، زن و بچه این هم اسیر شدند، زن و بچه‌اش را فرستاد پیش صفیه عمه‌اش بود گفت اینها را نگه دار و اموالشان را هم نگه دار. به اینها گفت به مالک بگو اگر اظهار ندامت کردی و مسلمون شدی اموالت را بهت می‌دم، زن و بچه‌ات رو بهت می‌دم، صد تا شتر هم اضافه بهت می‌دم، ریاست قومت هم بهت می‌دم.
مالک ابن عوف هم در جا خودش رو به پیغمبر رسوند و پیغمبر اکرم نه این همه خون ریخته شده و این همه چیزها...
فَبِمَا رَحْمَهٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظّاً غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِك...[به (برکت) رحمت الهی، در برابر مردم نرم و مهربان شدی و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می‌شدند]
و یا
وَمَا أَرْسَلْنَاك إِلَّا رَحْمَهً لِلْعَالَمِينَ[و ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستاده‌ایم]
اینها درس است برای ما، ما با این برخوردهایی که می‌کنیم غیر از اینکه خانواده‌ها را ناراحت می‌کنیم. همه را ازخودمون دور می‌کنیم[چه نتیجه‌ای دارد؟] همیشه که ما سر قدرت نیستیم و در آینده تاریخ روی ما قضاوت می‌کنه.
بله [در نامه] نوشتم که روش امیر المومنین با اهل جمل را بعد از شکست آنان ملاحظه کنید.
۴ - بسیاری از افراد سرموضع را، رفتار بازجوها و زندانبان‌ها، به سرموضع کشانده و الا قابل انعطاف بودند.
۵ - مجرد اینکه اگر آنان را آزاد کنیم به منافقین ملحق می‌شوند موجب صدق عنوان محارب و باغی بر آنان نمی‌شود، امیرالمومنین نسبت به ابن ملجم هم قصاص قبل از جنایت انجام نداد با اینکه خودش فرمود او قاتل من است. گفتند یاعلی پس قصاص کنیم. نقل کردند که گفت قصاص قبل از جنایت درست نیست.
۶- مجرد اعتقاد، فرد را داخل عنوان محارب و باغی نمی‌کند...
من خودم از آقا[از آیت الله خمینی] پرسیدم، شاید به شما هم گفته‌ام. گفتم آقا اگه یه کسی به شما بگه که من آقای خمینی را قبول ندارم و این جمهوری اسلامی را هم که شما درست کردین قبول ندارم و به مسعود رجوی هم علاقه دارم، به همین عبارت خدا شاهده، ولی می‌دونیم اگه ولش کنیم، می‌گه من چنانچه بروم سلاح نمی‌گرم با شما در بیافتم. می‌رم مشغول کارم می‌شم. این شخص را ما نگهش داریم [در زندان] یا آزادش کنیم؟ آقا گفت برای چی نگهش داریم؟ این تعبیری است که من از خود آقای خمینی شنیدم. گفتم یه مسعود رجوی هم بهش علاقه داره، مجرد اعتقاد [که] فرد را داخل عنوان محاربه و باقی نمی‌کند.
و ارتداد سران صرفاً، سران‌شون میان اینجا می‌گند ما مرتد نیستیم. می‌گند اسلام حقیقی ما داریم. شما اسلام آمریکایی دارین. اسلام رو هم دو قسم کردند دیگه.
[خلاصه] ارتداد سران[هم]، موجب حکم به ارتداد سمپاتها نمی‌شود.

مراسم بزرگداشت شهیدان قتل‌عام ۶۷ در زندان اوین

روز پنجشنبه 21 مرداد ساعت 1730 مراسم بزرگداشت شهدای قتل‌عام شصت وهفت در هواخوری بند هشت اوین توسط جمعی از زندانیان سیاسی برگزار گردید

در این مراسم زندانیان سیاسی علی معزی، آرش صادقی و علی امیر قلی در رابطه با عظمت حادثه و جنایت بزرگی که در 28سال قبل توسط رژیم صورت گرفت، سخنرانی کردند. آنان به ایستادگی شهیدان قتل‌عام شده که پشتوانه مبارزات مردم ایران و شکست تاریخی رژیم آخوندی شده، اشاره کردند. سخنرانان به نوار صوتی منتظری در مورد قتل‌عام سال 67 اشاره کردند.

زندانیان سیاسی اوین از تمامی زندانیان سیاسی، مادر عزیز رضایی و اقشار مختلف مردم که با موضعگیریها و بیانیه‌های خود این قتل‌عام را محکوم کردند، تقدیر نمودند.

زندانیان سیاسی اوین یاد شهیدان قتل‌عام 67 را با یک دقیقه سکوت گرامی داشتند و به شهیدان راه آزادی درود فرستادند.

۷ - قضاوت و حکم باید در جو سالم و خالی از احساسات باشد »لایقضی القاضی و هو غضبان «اینهمه روایات ما زیاد داریم. [اما] الان با شعارها و تحریکات جو اجتماعی ما ناسالم است، این مسئله که آقای موسوی اردبیلی که من می‌دونم خودش از همه لیبرال تره، تو نماز جمعه می‌گه که همه اینها باید اعدام بشن، خودش از همه مخالف تره و بعد تو نماز جمعه میگن منافق زندانی اعدام باید بشه. ما که می‌دونیم اینها جو دارند درست می‌کنند. حتی منم که حرف می‌زنم میگن آی، اینم داره از منافقین حمایت می‌کنه....
بعد نوشتم: الان با شعارها و تحریکات جو اجتماعی ما ناسالم است،
ما از جنایت منافقین در غرب ناراحتیم به جان اسرا و زندانیان سابق افتاده‌ایم، وانگهی اعدام آنان بدون فعالیت جدید، زیر سئوال بردن همه قضات و همه قضاوتهای سابق است، کسی را که به کمتر از اعدام محکوم کرده‌اید به چه ملاک اعدام می‌کنید؟ حالا ملاقات‌ها و تلفن‌ها را قطع کرده‌اید فردا در جواب خانواده‌ها چه خواهید گفت؟
الان یک کم خانواده‌ها که بو برده‌اند چقدر به ما فشار آورده‌اند، به آقای خمینی که دسترسی ندارند، شورای عالی قضایی هم که کسی را راه نمیدند که، همه میان [اینجا] فشار میآرند. این خانواده‌ها که میان، چی جوابشون رو می‌دین؟
۸ - من بیش از همه به فکر حیثیت حضرت امام و چهره ولایت فقیه می‌باشم و نمی‌دانم موضوع را به چه نحوی به ایشان رسانده‌اند، این همه ما در فقه بحث احتیاط در دماء و اموال کردیم همه غلط بود؟ دما و اموال محترم است و باید احتیاط کرد و اینا؟!
۹- من چندین نفر از قضات عاقل و متدین را دیدم که ناراحت بودند و از نحوه اجرا شکایت داشتند و می‌گفتند تندروی می‌شود، و نمونه‌های زیادی را ذکر می‌کردند که بی جهت حکم اعدام اجرا شده‌است.
۱۰ - در خاتمه، مجاهدین خلق اشخاص نیستند. یه وقت یک خان است می‌گن می‌کشیمش خلاص می‌شیم. اما این شخص نیست، این...، یک منطقی است که حنیف نژاد و اینها را القا کردند، منتها اینها از آن، سو استفاده می‌کنند. این منطق رو اینها تو بچه‌ها جا انداختند.
کسی که جونش رو فدا می‌کنه و انتحار می‌کنه یعنی معتقده دیگه باباجون. این فکر را ما باید یک جوری با فکر از بین می‌بردیم حالا نداشتیم کسی رو که با منطق با اینها صحبت کنه حالا بریم اعدام کنیم؟ [با این تصور که] خلاص می‌شیم، قطعا خلاص می‌شیم!
...

به عقیده من این ضربه‌ای است به جمهوری اسلامی و انقلاب. مجاهدین خلق اشخاص نیستند یک سنخ فکر و برداشتند، یک نحو منطق‌اند و منطق غلط را باید با منطق صحیح جواب داد. با کشتن حل نمی‌شود بلکه ترویج می‌شود.
انشاالله موفق باشید. این رو من نوشتم دادم خدمت شما.
حالا [من به شما] میگم [ماه] محرم است لااقل محرم این کار را نکنید. در عین حال خودتون می‌دونین.
بله من از باب اینکه شما را چهره‌های خوبی می‌دونستم و میدونم که در آینده...به دست شما اجرا شده... [نامفهوم]
[حکم امام را]به دست شماها دادند و فردا ضربه‌اش را شما می‌خوردید.

حسینعلی نیری: اجازه بدین...
در رابطه با شیوه کار خودمان. از روز اول که ما این پیام را گرفتیم خدا شاهده که ما با این نیت که روز قیامت باید جواب این را بدیم در خدمت برادرها جلسه تشکیل دادیم و تک تک اینها را آوردیم تو اتاق. مورد داشتیم که چهار بار این را آوردیم باهاش صحبت کردیم. کرارا داشتیم که سه بار باهاش صحبت کردیم. یعنی تا اونجایی که واقعا به مرحله ی صددرصد نرسیدیم که اون عنوانی که امام معین فرموده‌اند درباره‌ی این فرد صدق می‌کند، امضاء نکردیم.
آیت‌الله منتظری: فکر کردین که این چطور سر موضع شده؟
- این شیوه کارمان بوده، مواردی که تا به حال اجرا کردیم تمام مواردی بوده که به اتفاق آراء بوده.
آیت‌الله منتظری: همه جاها که اینطوری نبوده.
- حالا ما خودمونا داریم می‌گیم.

مواردی که تا به حال اجرا کردیم تمام مواردی بوده که به اتفاق آراء بوده. حتی در برخی موارد جناب حاج‌آقای اشراقی احتیاط می‌کردند، باز با بعضی برادران دیگری که در زندان بودند مشورت می‌کردند. الان موارد متعددی داریم که دو امضا دارد و ما اصلاً اجرا نکردیم.
و از این بابت است حدود چهل مورد داریم که به اتفاق آراء امضا کردیم. فقط به لحاظ اینکه اینها یا تنها فرزند خانه بودند یا پسری بوده که خواهرش اعدام شده، یا برادرش اعدام شده، در حدود بیست و چند نفر هم داریم که اینها وقتی آمدند زندان حدود شونزده هفده سالشون بوده و الان بیست و سه چهارسالشونه. حدود چهل و خورده‌ای از اینها که سه تا امضا شده اجرا نکردیم. فقط به این لحاظ که گفتیم تا آخرین روز یک اتمام حجت دیگری با اینها بشه که اگر واقعا راهی برای برگشت نبود آنوقت تصمیم گرفته بشه[حکم اجرا شود].
حالا حدود چهل، چهل و خورده‌ای از اینا داریم که سه امضائیه[نیری و اشراقی و پورمحمدی، هر سه به اتفاق آرآء امضا کرده‌اند] یعنی صد در صد ما بهش معتقدیم، فقط به لحاظ اینکه اینها یا تنها فرزند خانه بودند، یا پسری بوده که خواهرش اعدام شده یا برادرش اعدام شده. یا از اونایی بوده پونزده شونزده سالش بوده اومده تو زندان، از زمانی که آمده تو زندان پخته شده، اینها را ما باز خدا شاهده که احتیاط کردیم و الان همه برگه‌هاش توی یه پاکت جداگانه است.
آیت‌الله منتظری: در فقه ما می‌دانی که مرتد زن اگه باشه اعدام نمی‌شه. من یکبار این را خدمت امام گفتم که »ابن... «ادعای شهرت می‌کنند که در محارب هم زن اگه باشه نباید اعدام کرد. بسیاری از فقها همین را گفتن منتهاش آقای خمینی می‌گن نه...

اسدالله لاجوردی جلاد خمینی ضد بشر د ر کنا ر سرچماقدار استبداد مذهبی دژخیم محمد بهشتی

ولی ادعای شهرت می‌کنند که محارب هم مثل مرتد می‌تواند باشد زن اگر باشد نباید اعدام کرد. یک روز من به آقای خمینی سه چهار سال پیش گفتم آقا اگه می‌شه بگید زنها را اعدام نکن مگر قاتل باشند.

نیری: و در مورد دخترها باز خدا شاهده که تا اونجا که می‌تونستیم چونه زدیم. این برادر شاهده من که اعصابم قوی است، واقعاً اعصابم خیلی قوی است. من پریروز که فقط دخترا را می‌دیدیم دیگه فقط داغون شده بودم. یعنی به التماس افتادیم که این فقط دو خط بنویسه و ما بگیم برگرده زندان.

آیت الله منتظری: نگفتید می‌خوایم اعدامت بکنیم؟

عضو هیئت مرگ: نه نه نه اینها را نگفتیم. این نمیشه.

ما به عنوان یک محاکمه سؤال می‌کردیم ...

این یک.

۲ - این گونه قتلعام بدون محاکمه، آن هم نسبت به زندانی و اسیر - اسیر شماست دیگه - قطعاً در درازمدت به نفع آنهاست و دنیا ما را محکوم می‌کند و آنان را بیشتر به مبارزه مسلحانه تشویق می‌کند، مبارزه با فکر و ایده از طریق کشتن غلط است.

شخص نیستند اینا، یه فکر و ایده اینها دارند، یه رَوش است، یه منطق ولو منطق غلط، با کشتن حل نمی‌شه و بدتر می‌شه.

۳ - روش پیغمبر را با دشمنان خود در فتح مکه و جنگ هوازن ببینید به چه نحو بوده‌است؛ پیامبر با عفو و گذشت برخورد کرد و از خدا لقب »رحمه للعالمین « گرفت.

روش امیرالمومنین با اهل جَمل را پس از شکست آنان ملاحظه کنید.

درجنگ جمل، طلحه و زبیر و عایشه و اینا اومدند با امیرالمومنین جنگ کردند، بعد هم... جنگ [که] تموم شد عبدالله زبیر، عایشه، اینا یک عده تو بصره توی یه خونه بودند. به امیرالمومنین گفتند آقا یاروها اینجان (اینجا هستند]. گفت ولشون کن.

بعدش موسی ابن طلحه، را گرفته بودند، بردند زندان کردند، پسر طلحه را. امیرالمومنین گفت موسی پسر طلحه کجاست؟ گفتند در زندان. گفت برین بیاریدش. تا اومدند گفتند که امیرالمومنین موسی را احضار کرده‌است خودش گفت اناالله و انا الیه راجعون.

همه می‌گفتند انا لله انا الیه راجعون. یقبن کرد می‌کشنَش[وقتی اومد] امام [به او] گفت خوب موسی پیشیمون نیستی از این کاری که کردی؟ گفت چرا یا علی. گفت سه مرتبه رو به قبله بگو استغفرالله ربی و اتوب الیه. فرمود اموالت هم توی این چادر است بر دار و برو خونه. این برخورد اینجوریه.

پیغمبر وقتی که مکه را فتح کرد اون هم ابوسفیانی که در رأس دشمنان بود خونه‌اش را مأمن قرار داد، بر خورد اینجوری بود. در جنگ هوازن، مالک بن عوف نخری[نصری] رئیس هوازن وقتی که فهمید مکه‌ای‌ها شکست خوردند، گفت مکه‌ای‌ها عُرضه نداشتند. ما به حساب محمد می‌رسیم. سی هزار نفر جمع کرد و با محمد جنگ کرد. [وقتی شکست خورد] فرار کرد و رفت. بعد پیغمبر قوم وخویش‌هایش را اسیر کرد، زن و بچه این هم اسیر شدند، زن و بچه‌اش را فرستاد پیش صفیه عمه‌اش بود گفت اینها را نگه دار و اموالشان را هم نگه دار. به اینها گفت به مالک بگو اگر اظهار ندامت کردی و مسلمون شدی اموالت را بهت می‌دم، زن و بچه‌ات رو بهت می‌دم، صد تا شتر هم اضافه بهت می‌دم، ریاست قومت هم بهت می‌دم.

مالک ابن عوف هم در جا خودش رو به پیغمبر رسوند و پیغمبر اکرم نه این همه خون ریخته شده و این همه چیزها...

فَبِمَا رَحْمَه مِنَ اللَّه لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظّاً غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِک...[به (برکت) رحمت الهی، در برابر مردم نرم و مهربان شدی و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می‌شدند]

و یا

وَمَا أَرْسَلْنَاک إِلَّا رَحْمَه لِلْعَالَمِينَ[و ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستاده‌ایم]

اینها درس است برای ما، ما با این برخوردهایی که می‌کنیم غیر از اینکه خانواده‌ها را ناراحت می‌کنیم. همه را ازخودمون دور می‌کنیم[چه نتیجه‌ای دارد؟] همیشه که ما سر قدرت نیستیم و در آینده تاریخ روی ما قضاوت می‌کنه.

بله [در نامه] نوشتم که روش امیر المومنین با اهل جمل را بعد از شکست آنان ملاحظه کنید.

۴ - بسیاری از افراد سرموضع را، رفتار بازجوها و زندانبان‌ها، به سرموضع کشانده و الا قابل انعطاف بودند.

۵ - مجرد اینکه اگر آنان را آزاد کنیم به منافقین ملحق می‌شوند موجب صدق عنوان محارب و باغی بر آنان نمی‌شود، امیرالمومنین نسبت به ابن ملجم هم قصاص قبل از جنایت انجام نداد با اینکه خودش فرمود او قاتل من است. گفتند یاعلی پس قصاص کنیم. نقل کردند که گفت قصاص قبل از جنایت درست نیست.

۶- مجرد اعتقاد، فرد را داخل عنوان محارب و باغی نمی‌کند...

من خودم از آقا[از آیت الله خمینی] پرسیدم، شاید به شما هم گفته‌ام. گفتم آقا اگه یه کسی به شما بگه که من آقای خمینی را قبول ندارم و این جمهوری اسلامی را هم که شما درست کردین قبول ندارم و به مسعود رجوی هم علاقه دارم، به همین عبارت خدا شاهده، ولی می‌دونیم اگه ولش کنیم، می‌گه من چنانچه بروم سلاح نمی‌گرم با شما در بیافتم. می‌رم مشغول کارم می‌شم. این شخص را ما نگهش داریم [در زندان] یا آزادش کنیم؟ آقا گفت برای چی نگهش داریم؟ این تعبیری است که من از خود آقای خمینی شنیدم. گفتم یه مسعود رجوی هم بهش علاقه داره، مجرد اعتقاد [که] فرد را داخل عنوان محاربه و باقی نمی‌کند.

و ارتداد سران صرفاً، سران‌شون میان اینجا می‌گند ما مرتد نیستیم. می‌گند اسلام حقیقی ما داریم. شما اسلام آمریکایی دارین. اسلام رو هم دو قسم کردند دیگه.

[خلاصه] ارتداد سران[هم]، موجب حکم به ارتداد سمپاتها نمی‌شود.

و کار خودمونا می‌کردیم ما به این هم اکتفا می‌کردیم که فقط اگر می‌نوشت که چون سازمان محارب منافقین با این نظام دارد مبارزه می‌کند و اینجانب -این را می‌گفتیم بنویسه- اگر چه اعتقاد به این نظام ندارم ولی چون اعتقاد به مبارزه با نظام هم ندارم، لذا اعلام می‌کنم از سازمان جدا شدم. [اگر می‌نوشت] این را ما کنار می‌گذاشتیم. حتی به این هم اکتفا کردیم و در تمام این موارد خوب ما طلبه‌ایم و معتقدیم که قیامتی هست و.. من در مواردی که تا بحال اجرا کردیم، یک سر سوزن خدشه نداشت.

آیت‌الله منتظری: من یکی از افرادی هستم که هیچکس نمی‌تونه منکر بشه که از خیلی از افراد در انقلاب سهم بیشتری دارم. سابقه‌ام در انقلاب زیادتره، زندان رفتم، کتک خوردم، با منافقین هم درگیر بودم، پسرم رو هم کشتند، تو زندان هم با ما درگیری داشتند. دلم برا انقلاب می‌سوزه. به عقیده من عرض کردم از چیزایی که یا ضربه به انقلاب ما می‌زنه اینه.

...

.من یک روز خدمت آقای خمینی گفتم اموال زیادی از افراد گرفته شده بیجا، این مصادره‌ها همه‌اش درست نیست، پاسدارها تندروی کردند، ما نُنُر کردیم سپاه پاسدارانمون رو، هی گفتیم سپاه سپاه، [و] سپاه هر جا رو خواست از مردم گرفت.

خمینی دژخیم خون آشام

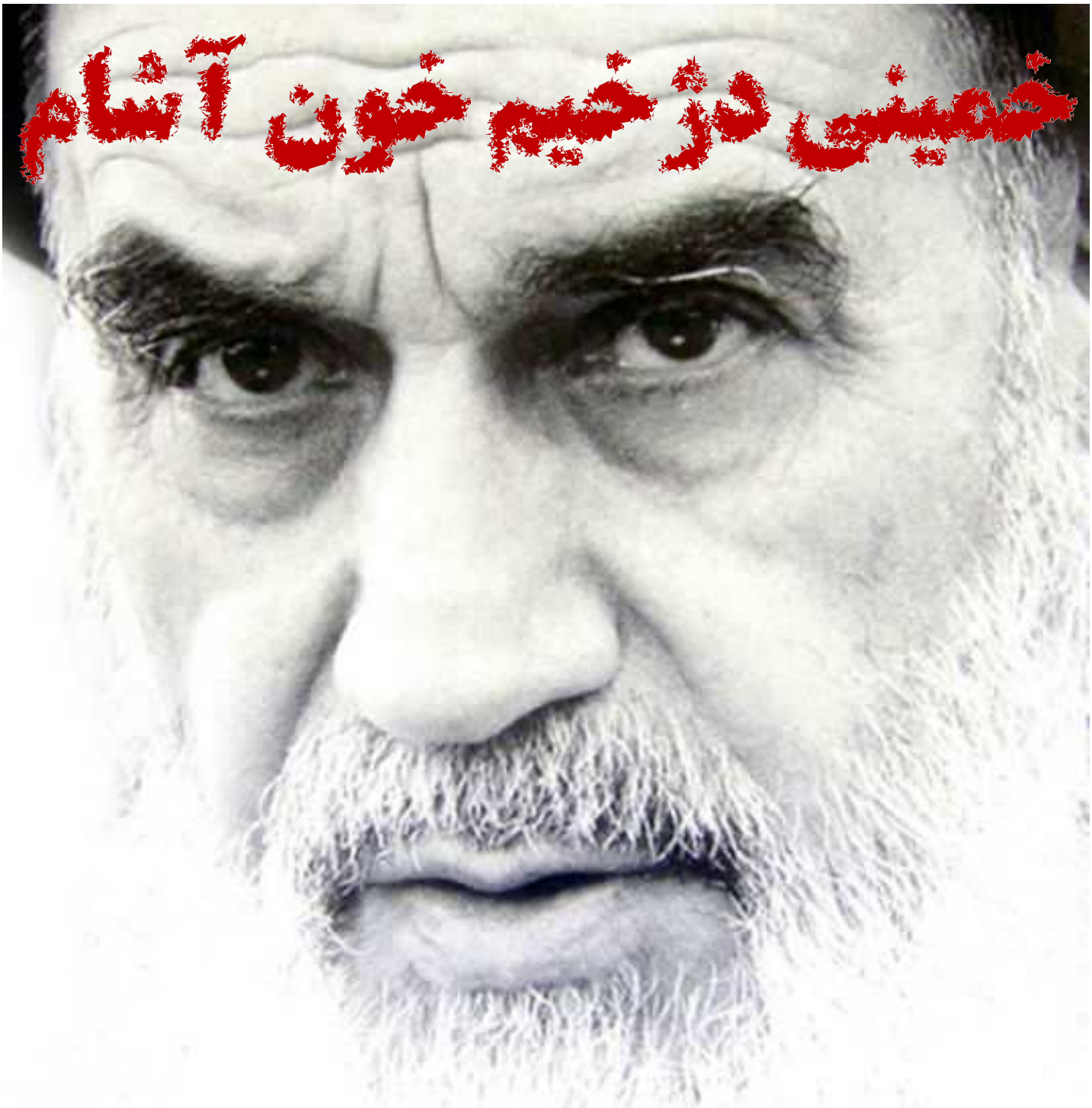

«...اگر ما از اول که رژیم فاسد را شکستیم و این سد بسیار فاسد را خراب کردیم به طور انقلابي عمل کرده بودیم و قلم تمام مطبوعات مزدور را شکسته بودیم و تمام مجلات فاسد را تعطیل کرده بودیم و رؤساي آنها را به محاکمه کشیده بودیم و حزبهاي فاسد را ممنوع اعلام کرده بودیم و رؤساي آنها را به جزاي خودشان رسانده بودیم، چوبه هاي دار در میدانهاي بزرگ بر پا کرده بودیم و مفسدین وفاسدین را درو کرده بودیم این زحمتها پیش نمي آمد. من از پیشگاه خداي متعال و ملت عزیز عذر مي خواهم[...] دولت ما انقلابي نیست، ارتش ما انقلابي نیست، ژاندارمري ما انقلابي نیست، شهرباني ما انقلابي نیست پاسداران ما هم انقلابي نیستند، من هم انقلابي نیستم. اگر ما انقلابي بودیم اجازه نمي دادیم اینها اظهار وجود کنند. تمام احزاب را ممنوع اعلام مي کردیم، تمام جبهه ها را ممنوع اعلام مي کردیم و یك حزب و آن حزب الله، حزب مستضعفین تشکیل مي دادیم و من توبه مي کنم از این اشتباهي که کردم و من اعلام مي کنم به این قشرهاي فاسد در سرتاسر ایران که اگر سر جاي خود ننشینند ما به طور انقلابي با آنها عمل مي کنیم»

۲۶ مرداد ۱۳۵۸ _ روز قدس صحیفه خمینی «جلد ۹» صفحات ۲۸۰ تا ۲۸۴

الملک یبقی مع الکفر و لایبقی مع الظلم.[یک حکومت با کفر باقی می‌ماند، ولی با ظلم و ستم هرگز]
آقا[آیت‌الله خمینی] خیال می‌کنند و شما خیال می‌کنید با این کارتون انقلاب را تضمین می‌کنید من عقیده‌ام این است که اگر یک نفر مظلوم توش باشه، انقلاب ما شکست می‌خورد.
الملک یبقی مع الکفر و لایبقی مع الظلم.
اینقدر که ما داریم می‌کشیم، شاه ده تاشم نکشت. ما مرزهایی[؟] داریم که بگوییم ما عدالت اسلامی زیادی کرده باشیم، ما می‌شد به اینجا نرسونیم.
گردن لاجوردی خرد بشه، حالا می‌گویند کسانی که در عفو شرکت کردند شریک خون یک بسیجی هستند. تندروی‌های اونها، اینها رو سر موضع قرار داد و جاذبه اون نامردا رو زیاد کرد.
...
ما یک زندانی تو زندان هست تا تونستیم بهش فشار آوردیم، آخر کارهم که آمد بیرون نه تو دانشگاه راش دادیم، نه کار بهش دادیم نه برخوردمون باهاش خوب بود، هر روز مزاحمش بودیم، خوب چه خاکی تو سرش بکنه، تو دانشگاه راش نمی‌دیم، کار بهش نمی‌دیم. من نامه داشتم... از این...به من نوشته بود از یکی از استانهای کهگیلویه نوشته [بود یک نفر که] من یک معلم بودم برای یک اعلامیه منو بردند ۱۶ ماه زندان در شیراز، بعد که آزاد شدم دیگه راهم ندادن تو فرهنگ[آموزش و پرورش]. گفتند نباید تو فرهنگ باشی. هر چه گفتم بابا من نیستم با اینها. [فایده نکرد. عاقبت] رفتم ساندویچ فروشی باز کردم و حالا هر چه می‌روم اجازه کسب بگیرم نمی‌دهند و می‌گویند نه، چون ۱۶ ماه زندان بودی.
[به وی] اجازه کسب ساندویچ فروشی هم نمی‌دهند خب چه خاکی به سرش بکنه. [در عوض معاندین ما] اونا، درکش می‌کنن می‌گند بیا اینجا برو دانشگاه...
...
ما اینها را سرموضع قراردادیم و اگر یکی توی اینا مظلوم به ناحق کشته بشه یا بیگناه یا کم گناه باشد این به جای اینکه تقویت جمهوری اسلامی باشه، تهدید جمهوری اسلامی می‌شه. و شما الان خودتون فکر کنید بالاخره یک ماه دیگه دو ماه دیگه در زندانها باز می‌شه، بالاخره جواب مردم رو چی میدین؟
مثلا میری تو باختران می‌گویند بچه من حالا هر کوفتی بود (بالاخره) یک عقیده‌ای داشت خوب چرا برای عقیده‌اش اعدامش کردی؟
تو آقای نیری که بچه منو محکوم کردی به ده سال، فعالیتی تازه‌ای کرده بود که اعدامش کردی؟ جواب نداره.
[خلاصه] من اونکه وظیفه شرعی‌ام بود [به شما] گفتم که بتونم یه خرده بخوابم. نه اینکه بخوام بخوابم منظورم این است که من دلم برای انقلاب، خیال نکن من دلم برای انقلاب،...
اینها قوم وخویش من نیستند و به اینا هم هیچ علاقه‌ای ندارم، از مسعود رجوی هم بیشتر بدم میآد. اگه گیرش بیاورم تیکه تیکه‌اش می‌کنم (نوار اینجا قطع میشه)
...
هی تبلیغ کردند یک بچه رو گرفتین. [خب] به خاطر یک اعلامیه بردین زندان، گذاشتین پیش سران اینا و هر چه تونستن روش کار کردن و ما هیچ کاری روی اینا نکردیم...آنوقت...
...
[بهرحال] حالا ماه محرم هست دیگه خودتون می‌دونین.
مرتضی اشراقی: بیشتر از صد تا از این پرونده‌ها دادگاهی هم...[حرف تو حرف میشه و مفهوم نیست]
نیری: اون کسانیکه در رابطه با... بود ابعاد مختلفی داره ولی اون قسمتی که در رابطه با اجرا بود خدا شاهده ما کمال احتیاط را کردیم... الان حدود ۴۰ لیست امضا هم داریم ولی فقط به خاطر احتیاط نگهش داشتیم و اجرا نکردیم.
آیت‌الله منتظری: فردا به شما بگویند آقای نیری این نفری که شما محکومش کردید به ۱۰ سال چرا اعدامش کردی؟ باید بتوانی جوابش را بدهی. باید بگی آقای خمینی گفته، میگی؟
پورمحمدی: باید بگیم آقای خمینی نوشته دیگه، باید اینکارا بکنیم دیگه.
آیت‌الله منتظری: یا بگی اطلاعات گفته. می‌گی؟
نیری: و شما این را مطمئن باشید اگر گروه دیگری غیر از ما بود. اگر گروه دیگری غیر از ما بود آمار[معدومین] تهران سه برابر بود.
آیت‌الله منتظری: تو شهرهای دیگه همه کاری کردند. تو اهواز میگند خیلی دیگه افتضاح بوده.
نیری: نه، اگر همین مقدار می‌نوشت. فقط بنویسه همین عبارت را که چون سازمان منافقین...(حرف تو حرف میشه و مفهوم نیست)
آیت‌الله منتظری: بالاخره من وظیفه[ای که داشتم گفتم به شما]
مصطفی پورمحمدی: اون مطالبی که اتفاقاً شما در مقدمه گفتید واقعاً حرف در موردش زیاد داریم. ...شدن، این یه بحث جدیه...اما...
روز چندم بود من هم حضور نداشتم. قم یه روزی بودم گفتند سریع بیا و من هم کارم چیز دیگه‌ای بود و احساسم همین بود که این دست هر کسی بیافته ممکنه تندروی بشه و امام حکم رو داده، دوباره نامه شما و ما خبر هم نداشتیم. نامه شما رفته. بعد درجواب نامه شما [هم] دیدیم باز به نحوی...[روی اجرای حکم تأکید میشه]
گفتند نه مرجع تقلیده و فقط گفته‌اند نسبت به زنها قرار است یک رعایتی بشه [که انگار شما هم موافق آن حکم بودید]
آیت‌الله منتظری: می‌دونید تو اصفهان یک زن آبستن هم توش بوده، در اصفهان یک زن آبستن ام اعدام کردند.
پورمحمدی: اون روز که مثلا چندم شد ما که عُرضه نداشتیم جلوی حکم رو بگیریم. مهم تلاشمون این بود که جلوی زیاده روی و تندروی رو بگیریم.

آیت‌الله منتظری: آقای مرعشی تلفن می‌کنه اقای منتظری بیاد[با امام حرف بزنه]. من گفتم من نامه نوشتم.
اینقدر دیگه شجاعت داشتم که نامه برای شورای عالی قضاییه هم فرستادم. میگن پاشو برو پیش امام. میگم من چرا برم؟ شورای عالی قضاییه هستین [شما، خب] اگه مخالفین شما برین.

احمد منتظری از سران رژیم و ولی‌فقیه ارتجاع، خواستار عذرخواهی از خانواده قربانیان قتل‌عام سال ۶۷ شد

حجت الاسلام حاج شیخ احمد منتظری در گفتگو شبکه جهانی "دُرّ تی وی"در مورد احضارخود به دادگاه ویژه روحانیت و پاسخ به سوالات مطروحه پیرامون انتشار فایل صوتی آیت الله العظمی حسینعلی منتظری گفت: هنوز راه برای آشتی ملی و احراز از جنگ داخلی و شرایط ناگواری که عموم کشورهای همسایه به آن مبتلا هستند آن است که نظام و حاکمیت مشتمل بر مقامات عالی رتبه آن از قبیل سران سه قوه و رهبر نظام از خانواده قربانیان عذرخواهی کنند و حداقل اجرای عدالت دادن اجازه به خانواده های قربانیان برای رفتن به سر خاک عزیزانشان و دیدار از قبور آنهاست

مرتضی اشراقی: درسته...متاسفانه... نه او برخوردا که میشه...، علنی و غیر علنی‌اش خیلی وقتا زیاده رویه، (حرف تو حرف می‌شه...)

آیت‌الله منتظری: من اگه به خاطر شخص امام و انقلاب نبود نامه‌ام را پخش می‌کردم. میدونید چقدر به نفع دشمنان بود.

نیری: آره خیلی تبعاتش...

اما من گفتم به امام اقلاً بنویسم و اگر چنانچه با آقای خمینی می‌شد حرف بزنی، اگر می‌ذاشتند می‌رفتم ده دقیقه با آقای خمینی حرف بزنم عوضشان می‌کردم. من می‌فهمم آخه یک جور دیگه باید با آقا طرح کرد. آقا شرایط اینه. میگم یک احمدی که خودش می‌یاد به من میگه و امام او را احضار کرده نمی‌زارن بره با امام حرف بزنه، می‌گن به امام هیچی نگو.

عضو هیئت مرگ: آخه چه جوری گذاشتند اینجور بشه...

پورمحمدی: من تعجب می‌کنم که آقای نیری، حالا من که از روز اول همه‌اش نبودم ایشون همچنان نظارت شدید داشتند یک دونه حکم رو نمی‌ذاشتند تا خودشون بره ببینه و نظر قطعی بده، نمی‌دونم آقای احمدی این یکی را چرا شُل اومده.

آیت‌الله منتظری: نه شُل نیومده گفت نوشتم که من با این مخالفم ولی گفتن [رأی] اکثریت[است]

یکی از اعضای هیئت: ایشون چند بار تهران...

آیت‌الله منتظری: [احمدی] گفت که چند بار نوشتم....[در مورد تهران هم] که مخالف بودم.

نیری: اما یک مورد [حکم]...همه سه امضایی گرفتیم...

عضو هیئت مرگ: مشکل قضیه را این حل نمی‌کنه. بهر حال ما مجبور بودیم این حکمی را که پشت‌اش هم سفت هستند نداریم خراب بشه، زیاده روی و تندروی و بی حساب و کتاب نشه و حالا تعداد زیادی بعضاً چیز شدن.[حکم نگرفتند]

آیت‌الله منتظری: حالا اگه اطلاعات می‌دونه تموم شد **ولی ماه محرم به احترام امام حسین بسه.**

نیری: من چند روز پیش به آقایون عرض کردم که ما در دادگاه ایام محرم رو قطع می‌کردیم من بهشون خواهش کردم که هر چی داریم اینا که ما دیگه نکشونیم به محرم

آیت‌الله منتظری: [یعنی] زود بُکشیم [تا محرم نرسیده]...

[خنده بلند قاتلین]

نیری ادامه میده: اصرار من این بود که هر چی داریم تموم بشه. من هیچوقت دیگه اجازه نمی‌دادم که ایام محرم... این دیگه خلاف عرف بود،. ...گفتند ما می‌ترسیم که دوباره بخواند همینطور ادامه‌اش بدند، فاصله زمانی را طولانی می‌کنیم، عجله می‌کنیم این چند شب هر چه هست دیگه تموم بشه. این دو سه روزم دیگه نبودم.

مرتضی اشراقی: ما از اول صبح می‌رفتیم حاج آقا تا ساعت ده و ده و نیم [شب] هم آنجا بودیم خدا شاهده.

آیت‌الله منتظری: شما فکر خانواده‌ها را هم کرده‌این که ملاقات می‌یاند؟ چی می‌گین، کی جواب میده به خانواده‌ها؟ برین شورای عالی قضایی معرکه بگیرین. مرده شورشون ببره، به من متوسل می‌شه میگم من نامه نوشتم به امام رضا...

رئیسی: اونها خودشون رو کشیدن کنار

اشراقی: [تکرار می‌کنه] اونها خودشون رو کشیدن کنار

آیت‌الله منتظری: بگین شورای عالی قضایی مگر شما مسئول نیستین؟ خب بیایین جواب بدین.

ابراهیم رئیسی: آخه شورایی که همه‌اش میرند دنبال درس و بحث و... (جرفها تو هم میره و مفهوم نیست)

آیت‌الله منتظری: بدبختی ما اینه. دستگاه قضایی ما، که آقای موسوی اردبیلی هنری که می‌کنه اینه بگه آقا، آیا در مرکز استان اینا رو اعدام کنیم یا همین جا تو همین شهر خودمون؟

عضو هیئت مرگ: حالا اگه شورا که مسئول این کار است بیافته جلو و کنترل کنه... تو همه کارا [این جوریه]

مرتضی اشراقی: حالا قرار شده ظرف چند روز آینده، [اینجور که] جلسه بوده و تصمیم گرفتند، اگه آقای رئیسی جزئیاتش را بگند بهتره..

[قرار شد] تا چند روز دیگه ملاقاتها آزاد بشه، تا اون بخش زیادی که زندانی هستن با ملاقاتی، اون تعداد زیاد از نگرانی در بیاند، جمع زیادی از خانواده‌ها نگرانند. اون تعداد از نگرانی در بیاند. بقیه را هم بنحوی مطرح بشه.

ابراهیم رئیسی: قرار است حاج آقا، پنج شش روز دیگه ملاقاتها کلاً آزاد بشه. یعنی نوبت به نوبت.

آیت‌الله منتظری: مُحرّم حالا دو روزش گذشته الآن...احترام محرم...

ابراهیم رئیسی: ملاقاتها.. آقای شوشتری برنامه ریزی کردند که ملاقاتها، همون طور که فرمودید همه خانواده‌ها الان نگرانند. ملاقاتی آزاد بشه. خود این کلی جو شکنی می‌کنه...

یکی از اعضای هیئت: حالا چی جوری بگند با توجه به ارتباطاتی که با خارج بعضی هواداران دارند...[جمله او تموم نمیشه]

عضو دیگر هیئت: آقای موسوی اردبیلی خودشون...خامنه ای...(حرف او قطع میشه و مفهوم نیست]

آیت‌الله منتظری: نه بدتر می‌شه بالاخره ملاقات اونا هم می‌یاد دیگه. نو شهرا میگن بردنشون تهرون، تو تهرون اونوقت جوابشونو چی می‌دین؟

نیری: راجع به این ماه محرم...

آیت‌الله منتظری: من نمی‌دونم این جمهوری اسلامی اینقدر خلاف واقع بگیم چی می‌گیم من نمی‌دونم.

نیری: راجع به این ماه محرم اگه اجازه بدین حاج آقا، ما یک تعدادی از اینها را از اتاقاشون آوردیم برای همین برخورد. یه بار برخورد کردیم و نظر ندادیم، اینها الان در سلولهای انفرادی هستن، اگر اینها را الان نظر ندیم و برگردند توی بند عمومی، اینا باز مسائلی ایجاد میکنه، اگر اجازه بفرمایید،

آیت‌الله منتظری: من هیچ اجازه‌ای نمی‌دم

حدود دویست نفر هستن که اینا رو...

آیت‌الله منتظری: من هیچ اجازه‌ای نمی‌دم

- حدود ۲۰۰ نفر هستند که اینا را...

من هیچ اجازه‌ای نمی‌دم. من گفتم که با یکی‌اش هم مخالفم. شما خودتون می‌دونین. من نظر خودم را به شما گفتم.

- چشم اطاعت می‌کنیم و بقیه را...

عضو دیگر هیئت مرگ: اگه اجازه بدین. چون اینها[این دویست نفر] وضعیت شون نیمه کارس، نمی‌شه دوباره بخوانند برگردند به بندشون، نمی‌شه. چون یکسری بهم خورده اوضاع. تو سلولها هم نمی‌شه نگهشون داشت...

- حدود ۲۰۰ نفر هستند که اینا را...

آیت‌الله منتظری: خیر، من هیچ اجازه‌ای نمی‌دم...

- آخه اگه جداشون بگذاریم...

آیت‌الله منتظری: [گفتم که هیچ اجازه‌ای نمی‌دم]...با اینکه می‌دونم آقای خمینی نوشتند و فرمان آقای خمینی[است] حالا نمی‌دونم، آقای خمینی رو منقطع کردن از همه من دیگر نمی‌دانم. [اما] من اونی رو که می‌فهمم نمی‌تونم نگم. به انقلاب هم از شما کمتر اعتقاد ندارم. دلم برای انقلاب می‌سوزه. به احمد آقا گفتم دلم برای شخص آقای خمینی می‌سوزه. در تاریخ می‌نویسند آقای خمینی اینطوری بوده. حالا جرات نمی‌کنند بعدها درآینده می‌گند. من دلم نمی‌خواست اینطور بشه، مردم از ولایت فقیه داره چندششون می‌شه، من دلم نمی‌خواست ولایت فقیه به اینجا برسه.

منبع سایت همنشین بهار

بیانیه
جبهه ملی ایران

۲۸ مرداد، مسبب اصلی سیه روزی های ملت ایران

روز چهاردهم مرداد ماه سال جاری،یکصد و دهمین سالگرد انقلاب مشروطیت ایران را پشت سر گذاشتیم. انقلابی که با اهدافی عالی چون تحصیل آزادی های سیاسی و به دست آوردن عدالت و عدالت خانه و با خط و ربطی حاکی از اعتقاد به جدائی دین از حکومت به پیروزی نشست. اما هنوز امواج پرتلاطم آن انقلاب ترقی خواهانه به سکون و آرامش نرسیده و ملت ایران به اهداف مورد نظر خود به طور کامل دست نیافته بود که کودتای ۱۲۹۹ رضاخان میرپنج و سید ضیاء الدین طباطبائی مشروطیت نوپا را از محتوی تهی نموده و تحت پوشش مشروطه سلطنتی، دیکتاتوری و استبداد و اختناق را به مدت بیست سال بر این سرزمین تحمیل نمود. پس از شهریور ۱۳۲۰ و سقوط حکومت رضا شاه، جو سیاسی کشور تا حدودی باز شد و در آن فضای نیمه گشوده نهضت ملی ایران امکان ظهور و بالندگی پیدا کرد و در سال ۱۳۲۸ با تشکیل جبهه ملی ایران به رهبری دکتر محمد مصدق پیگیری مطالبات انقلاب مشروطیت یعنی آزادی و استقلال و عدالت پر رنگ تر از پیش بر ایران سایه افکند. با تشکیل جبهه ملی، دکتر مصدق و هفت نفر از یارانش در انتخابات مجلس شانزدهم شورای ملی با رای و پشتیبانی مردم ایران به مجلس راه یافتند و با تلاش ها و مجاهدات آنان، قانون ملی شدن نفت در سراسر کشور به تصویب رسید. در روز اول اردیبهشت ۱۳۳۰ دولت ملی دکتر مصدق برای اجرای این قانون و برچیدن بساط استعمار غارتگر انگلیس و خارج کردن منابع نفتی ایران از چنگال شرکت نفت ساخته ی انگلیس، قبول مسئولیت نمود.

دولت ملی مصدق در مدتی کم تر از دوماه از شرکت نفت انگلیس بنیان خلع ید به عمل آورد و ذخایر عظیم نفتی ایران را در اختیار صاحبان حقیقی آن یعنی ملت رنج دیده و مبارز ایران قرار داد. دولت ملی مصدق با ملی کردن نفت استقلال اقتصادی و سیاسی ایران را محقق ساخت و با پرهیز از وارد کردن ایران در بلوک های قدرت های جهانی و مناقشات بین آن ها به استقلال کشور معنی و مفهوم بیشتری بخشید. تا آنجا که ایده های سیاسی و نگاه او به بی طرفی و عدم وابستگی، پایه فکری جنبش کشور های غیرمتعهد را فراهم کرد. دولت ملی مصدق با رعایت و حمایت از آزادی های اساسی و قانونی ملت ایران مانند آزادی مطبوعات، آزادی احزاب، آزادی اجتماعات و آزادی مذهب و عقاید، توانست به خواسته های آزادیخواهانه ملت ایران جامه عمل بپوشاند. دولت ملی مصدق صرفنظر از اقدامات بنیادی فوق که در جهت تحقق استقلال و آزادی و عدالت انجام داد، با وجود درگیری طاقت فرسا با قدرت های استعماری و عوامل داخلی آنها، به انجام ده ها حرکت اصلاحی و عمرانی موفقیت آمیز نیز برای ارتقاء سطح زندگی مردم ایران و بهبود وضعیت معیشتی و رفاه آنان اهتمام ورزید. با این مشخصات، دولت ملی مصدق به صورت الگوئی از مردم سالاری و استقلال طلبی و حراست از منافع ملی در آمد که خواب قدرت های چپاول گر جهانی و عوامل مزدور داخلی آنان را آشفته کرد و چون دریافتند که با تداوم دولت ملی، تمام منافع آن ها در معرض نابودی خواهد بود، کودتای ننگین ۲۸ مرداد۱۳۳۲ و براندازی دولت ملی را طراحی و به اجراء گذاشتند. در این کودتای خائنانه دستگاه های اطلاعاتی انگلیس و آمریکا یعنی اینتلجنت سرویس و سازمان سیا و عوامل داخلی آن ها مانند دربار پهلوی و عده ای از نظامیان وابسته به دربار با برخی از روحانیون درباری همراه چند تن از افراد بریده از نهضت ملی طرح کودتا را به اجراء درآوردند و این مجموعه با حضور جماعتی از اراذل و اوباش مشهور و شناخته شده و عده ای از زنان نگونبخت فسادخانه معروف تهران تکمیل گردید.

کودتای ۲۸ مرداد۱۳۳۲ راه آزادی و استقلال ایران و مسیر رفاه و سعادت این ملت را بست و به حاکمیت ملی که میتوانست منشاء همه پیروزی ها و نیک بختی های مردم این سرزمین باشد پایان داد.

جبهه ملی ایران به پا خاستن ملت ایران را برای برچیدن بساط رژیم سابق، عکس العمل تاریخی این ملت نسبت به کودتای ۲۸ مرداد و عملکرد رژیم کودتا میداند. ولی با تاسف بسیار متذکر میگردد که انقلاب ۵۷ هر روز از اهداف و تصورات اولیه ملت ایران فاصله بیشتری گرفته است. به طوری که امروز در دهه چهارم انقلاب شاهد سوء سیاست ها و سوء مدیریت ها و فساد گسترده و باور نکردنی و زیر پانهادن حقوق و آزادی های اساسی و قانونی ملت ایران هستیم.

ننگ ونفرین بر کودتاچیان ۲۸ مرداد که مسببان اصلی سیه روزی های ملت ایران هستند.

بر قرار باد حاکمیت ملی منبعث از اراده وانتخاب آزاد ملت بزرگ ایران.

تهران – جبهه ملی ایران

بیست و هشتم مرداد ۱۳۹۵

http://jebhemeliiran.org

محمد رحیم

آزمون اصلاح‌طلبی بنیادین

۲۷ مرداد ۱۳۹۵
گفته‌اند که سید احمد خمینی در آخر عمر به صرافتِ حلالیت‌طلبی افتاده بود و در این عذر تقصیر خواستن‌ها از مهندس مهدی بازرگان، طلب بخشش کرد.
اما برای سید احمد جانکاه‌ترین کار، طلب عفو از آیت‌الله منتظری بود که شرم از مواجه داشت و ساعت‌ها بر سر گذری که به بیت منتظری می‌رسید، می‌ایستاد تا شیخ از خانه بیرون آید و چشمی به چشم افتد و آیت‌الله اقلا از آنچه سید احمد در حق‌اش کرده بود ـ حق‌الناسی که بر ذمه سید احمد بود، همچنان باقی است ـ بگذرد.
زندگی سید احمد خمینی آن‌چنان که عاقبت کارش شد و به مرگ تقریبا غیر طبیعی ـ برخی گفته‌اند کشته شد و بعضی گفته‌اند که در مصرف تریاک زیاده‌روی کرد و چندی هم مرگ را طبیعی دانستند ـ اگر که خداوند مهربانی نکند، مصداق خسر الدنیا و الاخره است.
پسرِ آیت‌الله خمینی که پدرش رهبر فرهمند انقلاب بود، آرزوهای بسیار داشت و صعود بختیارش به ایوانِ جماران و چشیدن طعم قدرت و پای ثابتِ همه تصمیم‌گیری‌های کلان مملکتی بودن، این توهم را بر دلش انداخت که احیانا ولیعهدی مستتر است و در نظام ولایت‌مدار که نسل ذکور امامان شیعه همگی امام و امامزاده شدند، او که تنها پسر امام خمینی است، شاید از ولایت ارث و نسبی برد. اما محاسبات آن پسر با مرگ پدر، همه بر باد رفت. چند نفری از خط امامی‌ها بودند که برای رهبری سید احمد تلاش می‌کردند و خود آن جناب نیز تلاش بزرگی کرد تا آیت‌الله منتظری را از عرصه بیرون کند و در این راه با «ری شهری »وزیر اطلاعات، اتحادی راهبردی داشت.
رنج‌نامه سید احمد که سر تا پا حمله به منتظری است، نشان می‌دهد که پسرامام چه‌ها می‌کرده تا بیت منتظری را از چشم امام بیاندازد و در ماجرای مهدی هاشمی، یک طرف دعوا شخص احمد بود و حتی برخی وقت‌ها در مقام بازجو ظاهر می‌شده و سید مهدی را انذار می‌داده است.
سید احمد ولی از شاهین قضا غافل بود و نمی‌دانست که خامنه‌ای و رفسنجانی در همان ۲۴ ساعت پس از مرگ بنیان‌گذار، نبض قدرت را به دست خواهند گرفت و یک‌باره و یک شبه ،تاجِ ولایت را بر عمامه‌ی دیگری می‌گذارند.
دوران تلخ پس از مرگ پدر فرارسیده بود. ایوان خالی بود و دیگر پیرمرد جماران‌نشین اخم بر چهره نمی‌انداخت تا سید احمد به باز و بسته کردن بابِ بیت، کسی را به امام دور و نزدیک کند.
مناصب مرحمتی به پسر امام هم در ازایِ آنچه داشت، دشنامی تلخ می‌نمود. رفسنجانی و خامنه‌ای ، حضرتش را از جلسات گفت‌وگوهایِ نهان، بیرون انداختند و در مجمع تشخیص مصلحت که مقرِ بازنشستگان و افتادگان از اسب قدرت است، کرسی مختصری دادند و حتی خامنه‌ای خواست تا این سلاله خمینی را هر سال یک ماهی به مجاورت کعبه پرتاب کند که سید احمد بهانه دل تنگی مادر کرد و نپذیرفت و عاقبت در آستانه نوروز سال ۷۳ درگذشت. تقدیر چنین بود که آن همه ناز و تنعم در قدم باد بهار آخر شود و حتی صدا و سیما و بیت امام سابق، مجال سوگواری نیابند.
این چند کلمه درباره پسر خمینی نبود بلکه موضوع اصلی، فساد دستگاه و رژیم حکومتی است که می‌تواند به سادگی اختیار و سرنوشت ملتی را به دست پسری بسپارد که وظیفه‌اش، انشا کردن حکم پدر فرتوت است و کارش پرده‌داری و دربانی است و در همین منصب بی قدر، آن‌چنان نفوذی دارد که می‌تواند در کشتاری دست داشته باشد و در برکناری قائم مقام رهبری، آیت‌الله منتظری که ای بسا با زعامتش، سرشت جمهوری اسلامی را دگرگون می‌کرد، نقش بارز داشته باشد.
پسرانِ دیکتاتورها و بلکه نوه‌ها و نتیجه‌ها که از همان آبشخور قدرت رانتی و ارثی تغذیه می‌کنند، همواره می‌توانند خطری عظیم برای دموکراسی باشند. چه سید احمد و سید حسن خمینی، چه مجتبی خامنه‌ای و چه رضا پهلوی.
از قضا این نسل همواره پسران خلفی از آب در می‌آیند و یاد پدر می‌کنند و همواره هر جنایت و فسادی که ابوی کرده را توجیه می‌کنند و این انصاف و آزادگی را ندارند تا حقیقت را بر منصب و نسب ترجیح دهند. از همین است که یادگارِ یادگارِ امام، همچنان بر سر موضع پدر و پدر بزرگ است که رحم نکنید و اعدام کنید.
صدای آیت‌الله منتظری، پس از ۲۷ سال همه رجال سیاسی جمهوری اسلامی را چه اصلاح‌طلب و چه اصول‌گرا بر دو راهی موضع‌گیری نشانده است.
حکایت اصول‌گرایان و خامنه‌ای‌گرایان که مشخص است. امثال صادق لاریجانی ادامه‌دهندگان راه پیشکسوتان کمیته مرگ هستند و با اعدام‌های هر روزه باید هم از آن کشتار تابستانی به لذت و افتخار یاد کنند. اما اصلاح‌طلبان هم‌چنان در اصالت و صداقت و حتی سیاست لنگ می‌زنند.
همراهی با آیت‌الله منتظری پس از ۲۷ سال هم‌چنان هزینه‌بر است و بیشترینه اصلاح‌طلبان اهل چرتکه‌اند و مصاحفه و مصالحه. محکوم کردن آن کشتار وحشیانه یعنی ورق خوردن تاریخ و از سر نوشتن و ادامه ندادن آن بیراهه‌ای که تا به حال آمده‌ایم و این شجاعتی می‌خواهد که نیست.
محکومیت کشتار سال ۶۷ یعنی این‌که خمینی قدیس نبود بلکه لغزش‌های بزرگ اخلاقی داشت ، یعنی که نظام ولایت فقیه، سنت سیئه‌ای است در حکمرانی و نمی‌توان با وجود ولی فقیه و رییس قوه قضاییه‌ای که دست خمینی و خامنه‌ای می‌بوسد به عدالت رسید.
محکوم کردن آن جنایت یعنی که حفظ حکومت به معنی حراست از قدرت روحانیان و نظامیان، آن طور که خمینی می‌گفت اوجب واجبات نیست.
اما کو و کجاست اصلاح‌طلب واقعی. تنها یکی دو نفری از اصلاح‌طلبان حرفی زده‌اند و عذری خواستند و عبرتی گرفته‌اند. لابد باقی مصلحین هم‌چنان منتظری را شیخ ساده لوح می‌دانند و روایت آن جنایت را نبش قبر.
اما این گونه نیست، اصلاح‌طلبی دقیقا از نقد جانانه گذشته و اعتراض به بنیادهای غلط آغاز می‌شود و از قضا یکی از مهم‌ترین وهله‌های تاریخ جمهوری اسلامی که باید بر آن اعتراض کرد، کشتار سال ۶۷ است و نمی‌توان اصلاح‌طلب بود و این سیاهی خونین را محکوم نکرد.

پاسخ شادی صدر به مصطفی تاج زاده

• پس از عذرخواهی، شما، شخص شما، از میان حقایق ناگفته، انکار یا تحریف شده، به عنوان یک مقام دولتی دهه ۶۰، چه اطلاعات درونی دارید که باید سکوتتان را درباره آن بشکنید؟! ...

خانم شادی صدر از فعالین حقوق بشر که در تشکل »عدالت برای ایران «برای روشن کردن قتل های سیاسی در جمهوری اسلامی فعالیت می کند، در مقاله ای به اظهارات اخیر مصطفی تاج زاده پاسخ داده است. تاج زاده در یادداشتی که بعد از انتشار فایل صوتی اخیر آیت اله منتظری منتشر شد، از حکومت خواست از خانواده های بازماندگان کشتار 67 حلالیت بخواهد و از خانواده ها خواست »ببخشند اما فراموش نکنند .«او در عین حال عذرخواهی خود را تقدیم خانواده های غیرمجاهد کرد. یادداشت خانم صدر را به نقل از فیس بوک وی می خوانید:

در واکنش به انتشار نوار جلسه هیات مرگ با منتظری نوشته اید: "من به سهم خود از خانواده‌های اعدام‌شدگان آن فاجعه از جمله بازماندگان قربانیانی که عضو مجاهدین خلق نبودند، پوزش می‌طلبم." به این عکس نگاه کنید. این فقط یکی از ده‌ها گور جمعی است که در جریان کشتار 67، در جای جای ایران، شبانه و مخفیانه کنده شد تا پیکرهای اعدام شده‌ها را بدون اطلاع خانواده و مردم، در آن روی هم بریزند و با مشتی خاک و بعضی جاها، با سیمان رویش را بپوشانند تا چهره جنایت را پنهان نگه دارند. به این عکس خوب نگاه کنید و به ما بگویید دقیقا از خانواده چه کسانی باید عذرخواهی شود؟ این‌ها که در این گورهای جمعی دفن شده‌اند، که بوده‌اند؟ اسم خودشان و مادر و پدرشان چه بوده؟ چطور می‌توانید خانواده‌های آن‌ها را پیدا کنید و ازشان معذرت خواهی کنید؟ در هولناکی اتفاقی که این عکس به تصویر کشیده عمیق شوید و بعد جواب دهید: آیا بدون اینکه خانواده‌ها حداقل بدانند پیکر فرزندانشان کجا و در کدام گور جمعی دفن شده، اصلا عذرخواهی شما محلی از اعراب دارد؟!

نوشته اید: "من اندیشه، راهبرد و روش های تشکیلاتی فرقه رجوی را چنان فاشیستی و غیرانسانی می‌بینم که فقط با داعش قابل مقایسه است. با وجود این وقتی اعضای همین سازمان مخوف بازداشت، محاکمه و زندانی می شوند، حقوقی دارند که با هیچ توجیهی نمی‌توان و نباید آن‌ها را نادیده گرفت یا نقض کرد." به نظر می رسد نه فقط حقایق زندگی همان خانواده‌هایی را که ازشان عذرخواهی کرده‌اید نادیده گرفته‌اید که حتی نوار را هم خوب گوش نکرده‌اید. منتظری آشکارا از پروژه کشتن همه اعضا و هواداران مجاهدین، حتی روزنامه‌خوان و نشریه‌خوان‌شان پرده برمی‌دارد. اما شما، بسیار آگاهانه، همه آن‌هایی را که در زندان "اتهام" مجاهدین داشته‌اند، "عضو" این سازمان و مسلح می خوانید و با داعش‌وار خطاب کردنشان، اعدامشان را همچنان به حق جلوه می‌دهید.

بعید است کسی مثل شما با پیشینه مسئولیت در سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که سابقه عملیات تروریستی قبل از انقلاب خود را با افتخار در کارنامه‌اش بیان می کند، سازمانی که بعد از انقلاب در تشکیل و تاسیس کمیته های انقلاب نقش اصلی را داشته است، کمیته هایی که در سرکوب و دستگیری و شکنجه مخالفان جایگاه ویژه ای داشته، فرق بین عضو و هوادار یک سازمان سیاسی را نداند. بعید است معاون سیاسی اسبق وزارت کشور، سهوا و بدون هیچ عمدی، همه آنهایی را که با "اتهام" مجاهد بودن، عضو یا هوادار یا روزنامه فروش یا روزنامه خوان بودند و در دادگاه‌های چند دقیقه‌ای و بدون حضور وکیل محکوم شده اند را بریزد توی یک تابوت، درش را محکم میخ بکوبد و رویش برچسب بزند: "تروریست فاشیست" و خلاص!

به این داستان، که خلاصه یک زندگی بریده شده است فکر کنید. شاید چند شبی آرامشتان سلب شد و خوابتان نبرد: مهدی افتخاری، فرزند یک کارگر معدن، وقتی به اتهام هواداری از مجاهدین در مشهد در سال 60 دستگیر شد، 15 سال داشت، کلاس دوم دبیرستان بود. زندان پر از زندانی بود و چون جا برای آن همه نداشته اند، تعداد زیادی را در چادری در حیاط زندان نگه‌می‌داشتند. چادری که هوایش روزها داغ بوده و شبها، خیلی سرد. سی و پنج نفر زندانی فقط دو تا پتو داشته‌اند. مهدی افتخاری، در آن سرمای وحشتناک، شب‌ها سرش را می کرده زیر پتو و آرام، گریه می کرده و به هم بندی‌اش می‌گفته که چقدر دلش برای مادرش تنگ شده است. او را در اسفند 60، در همان 15 سالگی اعدام کردند و هفت سال بعد نوبت به بقیه نوجوان‌هایی رسید که هم زمان با او دستگیر شده بودند.

فقط در همان زندان وکیل آباد مشهد، وقت کشتار 67، محمد حیدری 23 ساله بوده، علی آگاه 22 ساله، علیرضا سعیدی 24 سالش بود، علی سعیدی شریف آبادی 19 سالش بوده (یعنی وقت دستگیری فقط 12 سال داشته است)، محمدرضا سعیدی شریف‌آبادی، 23 سال داشته (پدر این دو برادر کارگر شهرداری بوده است)، ابوالفضل طالب بیدختی 21 سال و علی گلی 22 سال. این ها همه شان در زندان بالغ شده بودند، هفت سال حبس کشیده بودند و دیگر باید آزاد می شدند که اعدام شدند. پیکر آنها را به همراه بقیه اعدام شدگان در "لعنت آباد" بهشت رضای مشهد و در گورهای جمعی که با عجله و شبانه با بولدوزر حفر شده ریخته‌اند.

نوشته‌اید: "متواضعانه آنان [خانواده ها] را فرامی خوانم تا با تأسی به ماندلا "ببخشند اما فراموش نکنند" تا ایران و ایرانی از چرخه شوم نفرت و کینه و انتقام رها شوند." اول اینکه روایت شما از اتفاقی که در آفریقای جنوبی افتاد یک روایت جعلی و خودساخته است. در آفریقای جنوبی، قربانیان پیروز شده بودند. اما در آنجا هم، تنها جنایتکارانی بخشیده شدند که ابتدا، در مقابل کمیسیون حقیقت ایستادند و درباره کارهایی که کرده بودند، حقیقت و همه حقیقت را بیان کردند. جلسات کمیسیون حقیقت از رادیوی ملی پخش می شد و همه مردم، درباره جزییات دهشتبار جنایت های رژیم آپارتاید، آگاهی پیدا می‌کردند. دوم اینکه در ایران، خانواده های اعدام شدگان کشتار 67 و البته سایر قربانیان فجایع دهه اول استقرار جمهوری اسلامی، سی وچند سال است که دنبال جواب سوالات ساده‌شان می‌گردند، اینکه بچه هایشان را چرا کشتند؟ چگونه و کجا آن ها را کشتند؟ چه کسانی مسئول بوده اند و پیکر بچه هایشان را کجا دفن کرده اند؟ برای پرسیدن این سئوال‌های ساده، جز جواب، هر برخوردی را تجربه کرده اند: توهین شنیده اند، کتک خورده اند، دستگیر شده اند، حتی از عزاداری‌شان و حتی گذاشتن گل بر روی گورهای جمعی جلوگیری کرده اند. آنها مستحق دانستن حقیقت هستند. مستحق این هستند که شاهد و شاکی محاکمه عاملان و آمران آن جنایت‌ها (تکرار می کنم، محاکمه و نه انتقامجویی) باشند. خانواده‌ها مستحق آنند که خساراتی که به آن‌ها وارد آمده جبران شود و نیز، از فرزندانشان اعاده حیثیت شود. جامعه نیز حق دارد از اینکه چنین جنایت‌هایی هیچگاه در آینده تکرار نخواهند شد، اطمینان حاصل کند.

مهمترین دستاورد کتاب خاطرات منتظری، انتشار سند فتوای کشتار و همین‌طور برخی جزییات مربوط به اعدام‌ها، از زاویه مقامی بلندپایه در درون نظام بود. این نوار هم اطلاعات تازه‌ای را به خصوص درباره اینکه آغاز روند کشتار زندانیان، سه-چهار سال قبل از سال 67 بوده و نه پس از پایان جنگ و نه به تلافی عملیات فروغ جاویدان، در اختیار عموم قرار می‌دهد. پس از عذرخواهی، شما، شخص شما، از میان حقایق ناگفته، انکار یا تحریف شده، چه دارید که امروز در کفه وجدان جمعی و تاریخ مشترک "ایران و ایرانی" بگذارید؟! شما، به عنوان یک مقام دولتی دهه 60، چه اطلاعات درونی دارید که باید سکوتتان را درباره آن بشکنید؟!

آقای تاجزاده اگر این عکس را دیدید و آن سرگذشت‌ها را خواندید و احیانا چند شب خوابتان نبرد، این‌ها منابعی است که برای مطالعه بیشتر معرفی می کنم که شاید در بی‌خوابی‌های شبانه به آن رجوع کنید:

1. عکس‌های بیشتر از یکی از مکان‌هایی که اعدام‌شدگان سال 67 در آن، به احتمال قوی به شکل جمعی، دفن شده‌اند:
2. اسامی و سرگذشت زندانیان نوجوان مشهد که به اتهام هواداری از مجاهدین، هفت سال حبس کشیدند و در آستانه به پایان رسیدن حبس‌شان در کشتار 67 اعدام شده اند را از شهادت رسول شوکتی، زندانی سیاسی سابق و از شاهدان کشتار 67 در زندان وکیل آباد برداشته‌ام. متن کامل این شهادت نزد عدالت برای ایران ثبت شده است.
3. سند دو جلسه بهمن ماه سال 59 در دفتر نخست وزیری درباره تصمیم گیری برای بستن نشریات و دفاتر سازمان های سیاسی و برخورد شدید با اعضا و هواداران سازمان های مخالف و اعدام آن ها. این جلسات، چهار ماه قبل از اینکه سازمان مجاهدین اعلام ورود به "فاز نظامی" کند، تشکیل شده و به خوبی نشان می دهد که پروژه حذف فیزیکی مخالفان سیاسی جمهوری اسلامی ماه ها قبل از اینکه انفجارهای دفتر نخست وزیری و حزب جمهوری اسلامی رخ دهد شروع شده بوده است. از جمله حاضران در این جلسات، موسوی اردبیلی، بهزاد نبوی، نصرالله جهانگرد، خسرو تهرانی، مرتضی رضایی و محسن سازگارا بوده اند. (جنایت بی‌عقوبت، عدالت برای ایران، 2011، پاورقی صفحه 29):
4. درباره تاریخچه تشکیل سازمان مجاهدین انقلاب که از ائتلاف هفت گروه اسلامی مخالف شاه که معتقد به مبارزه مسلحانه بودند، ایجاد شده است:

5. درباره تاریخچه تشکیل کمیته های انقلاب و نقش سازمان مجاهدین انقلاب در آن (کتاب خاطرات آیت الله مهدوی کنی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1385، فصل چهارم، به خصوص صفحه 230 به بعد):
- البته که بیش از آن چه در این دو منبع درباره سازمان مجاهدین انقلاب آمده ، از تاریخ آن اطلاع و در آن نقش داشته و دارید، اینها را فقط گذاشتم برای اینکه یادآوری کنم ما هم می دانیم!

6. در مورد تجربه آفریقای جنوبی، با وجود اینکه به انگلیسی زیاد نوشته شده، مطلب علمی و دقیق به فارسی خیلی کم هست. "نه بخشش نه انتقام؛ تجربه عفو در آفریقای جنوبی"، مقاله‌ای که در دو بخش منتشر شده یکی از بهترین هاست برای آن ها که واقعا می خواهند بدانند آفریقای جنوبی چگونه با گذشته خود روبه‌رو شد (نه بخشش نه انتقام؛ تجربه عفو در آفریقای جنوبی، رها بحرینی، بی‌بی‌سی فارسی، نوامبر و دسامبر 2013):

7. درباره سی و چند سال تلاش خانواده‌ها در جست‌وجوی حقیقت و عدالت و نقض اولیه‌ترین حقوق آن‌ها (داستان ناتمام، عدالت برای ایران، 1394):

مصباح یزدی : "شیاطین در صدد تخریب روحانیت هستند.!! "

جواب زیبا کلام ....

آن یکی حضرت آیت الله که کارش تجارت لاستیک است، این یکی آیت الله هم که کارش تجارت شکر است، آن یکی امام جمعه هم که با نصف زنهای شهرستان شان رابطه غیرافلاطونی داشته، این یکی حضرت آقا هم که بالای منبر استندآپ کمدی مرغ و خروس اجرا می کند، آن یکی حجت الاسلام که تخصص اش جوراب استارلایت بوده، قرائتی هم که 37 سال است اوپرا وینفری حزب الله شده، قرآنی را که در 23 سال نازل شد، سی و هفت سال تفسیر کرده هنوز به جزء دومش نرسیده، در عوض خودش کمدین شده.
آن یکی را هم که به اتهام زنای محصنه، رابطه نامشروع با اجنه، روابط ویژه با ارواح دستگیر کردند و این یکی هم که در اثر حمله آفتابه به دلیل اخلاق خانوادگی، وردست ناموسش بکلی دچار غیبت کبری شد، آن وقت آقای مصباح یزدی گفته که »شیاطین در صدد تخریب روحانیت هستند. « شیطان غلط می کند این کارهایی را که علمای اسلام بلدند بکند. شیطان از این کارها بلد نیست. اگر محاکمه های دادگاه ویژه روحانیت را بفرستند برای بارگاه شیطان دودور آنها را بخواند، از شدت ناراحتی و غم و غصه سکته می کند. شیطان باید برود تازه جامع المقدمات را پیش شجونی بخواند و سیوطی را پیش پناهیان و لمعه را پیش طائب، تازه وقتی وارد درس خارج شد برود پیش آیت الله مصباح و از شدت خجالت از قم فرار کند و برود به جزایر برمودا.
طرف می گوید »شیاطین در صدد تخریب روحانیت هستند. «شیاطین اصلا قد این حرفها نیستند. حرف می زنید شما هم. به عقل جن می رسد که مثل آیت الله مصباح از قم سه دور کره زمین را دور بزند، برای اینکه هر کوبایی را مسلمان کند یک میلیون دلار از بیت المال پول بگیرد؟ که چی؟ که در کشور کوبا بعد از سی سال چهارصد تا مسلمان شیعه نماز بخوانند. آنوقت هر سال چهل هزار نفر توی قم بی دین بشوند؟ شما اگر ماهی یک میلیون دلار در قم صرف رفاه مردم کنی مسلمان کم نمی آوری که بخواهی از کوبا مسلمان تولید انبوه کنی.
بعد معاون سیاسی استاندار تهران گفته:
»نود درصد جوانان ما امروز به واسطه رفتارهای سیاسی ما از اسلام فاصله گرفته اند. «پس انتظار داشتی چکار کنند؟ انتظار داشتی وقتی یک دیوانه مثل احمدی نژاد می شود رئیس جمهور کشور، یک هیولا مثل احمد خاتمی می شود امام جمعه تهران، یک ابوالهول مثل علم الهدی می شود امام جمعه مشهد، از صبح تا شب علما در تلویزیون اباطیل می گویند و سالی چهارده ماه مملکت عزا و روضه خوانی است، جوانان مملکت به جای لاس و گاس بروند جمکران؟

دکتر صادق زیبا کلام ،استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران

آخوند مصباح یزدی و پاسدار قاسم سلیمانی

عارف شیخ احمدی

خوف من از همنشینی خان و کدخداست که مبادا...!

این مطلب را با داستانی آموزنده شروع می کنم که در ادبیات منطقه کشمیر هندوستان مشهور است. شاید اغراق نباشد که بگویم به لحاظ داستانهای تأمل برانگیز زیادی که در ادبیات هندیها وجود دارد، آنها پیش قراولان این عرصه هستند. همچنانکه می دانیم اصل کتاب معروف کلیله و دمنه هم از هندوستان است. گویند، در روستایی بزرگ خانی بود بسی ظالم اما با سیاست، چنان با مردم دِه و رعیت خود رفتار می نمود که عامه مردم خشونت او را با فضیلت اخلاق و رفتار اشتباه می گرفتند. در این میان کدخدایی بود بس زیرک و به ظاهر دلسوز و معتمد عموم، هر روز در میدان مرکزی روستا با مردم صحبت می نمود و می گفت من هر حرف و سخن شما را به خان می رسانم و نشاید که هیچ ظلم و ننگی را بر شما تحمیل نماید و من قبول کرده باشم. ازقضا مردم هم سخن کدخدا را باور می کردند و هرچه او می گفت رضایت می دادند. هرگاه مشکلی در روستا پیش می آمد قبل یا بعد از آن کدخدا به قلعه خان رسماً دعوت می گشت، مردم هم می گفتند: کدخدا دست خالی بر نخواهد گشت و اگر هم دچار ضرر مالی و جرح جانی شویم او دادرس ماست و کاری خواهد کرد.! جوانی در این آبادی بود که مانند سایرین به کدخدا حسن ظن نداشت و برایش معمایی شده بود که هر وقت گرفتاریی پیش می آید، یکی کشته می شود، گوسفند و خروسی را نوکران ارباب می دزدند و سر می برند یا به نوامیس مردم تجاوز می کنند، چرا باید کدخدا دعوت شود و بعد هم دست خالی برگردد و برخلاف گفته ها و قول هایش هیچ کاری ننمی کنند؟!

در یک روز تابستانی به تعقیب کدخدا پرداخت و بر بالای قلعه خان خود را مخفی کرد و زاویه ای را انتخاب نمود که کسی از جاسوسان و سخن چینان خان وی را نبینند، بعد از مدت زمان اندکی نگریست که خان و کدخدا با گشاده روی و وسعت خاطر و با در آغوش گرفتن همدیگر و بگو بخند در وسط حصار قلعه، روی سکویی آراسته به میوه ها و تریاک و مخلفات دیگر حاضر گشتند. خان از کدخدا پرسید: نکند امروز هم آمده ای تا حرف دل رعیتی را بازگویی؟ کدخدا جواب داد: آری خان والا مقام و بخشنده، مگر می شود رعیتی پا از حد خود بیرون گذارد و اینجانب او را رها گردانم و بگذارم در محدوده قدرت حضرت شما گستاخی کنند!

و این چنین برای آن جوان معلوم گشت که خان و کدخدا دستشان در یک کاسه بود و مکمل یکدیگر...!

بله، بعد از این حکایت آموزنده، حال و روز عموم مردم ایران و بخصوص جامعه اهل سنت را به یاد آوریم، مثلاً اصلاح طلبان حکومتی همچون میرحسین موسوی و کروبی سخنگوی مردم رنجدیده و به ستوه آمده بودند، اما نگذاشتند مردم معترض به صدا و سیمای رژیم حمله کنند و دهن سیمای ولایت فقیه را ببندند! قیامی بزرگ را با رنگ سبز و عاشورا تلفیق کردند و شور و شوق انقلابی و اعتراضات بزرگی را به کام بازداشتگاه کهریزگ و سایر زندانها کشاندند. آری، هم اینک نیز همچو سوپاپ اطمینان و عضوی دست آموز، برای زمانیکه رژیم ولایت فقیه همه درها را بر روی خود بسته ببیند، آنهایند که بند فاخر رژیم خواهند بود و به مقصود نجات رژیم حیله و نیرنگی دیگر به کار خواهند گرفت. شهید ستار بهشتی تنها به خاطر نوشتن یک کامنت در دنیای مجازی کشته شد، اما کم نیستند کسانی که از جلو منزل خامنه ای اعتراض می کنند و در ظاهر با مردم و در باطن عملکردشان برای توجیه وجود آزادیهای فردی و اجتماعی و حقوق بشر در چارچوب سیستم حاکمیت روحانیون حاکم بر ایران می باشد. هر از چندگاهی شاهد زندانی شدن افرادی از هر قوم و مذهبی در ایران هستیم که با لباس مبارز به همه زندانهای رژیم برده می شوند و به همه مبارزین دربند سر می زند، اما در بیش از چند دهه مثلا مبارزه آنها، یکبار هم که شده حکم اعدام برایشان نه تنها صادر نشده بله قبراق و سرحال دادگاه و زندان رفتن برای آنها در حکم سفر قشلاق و ییلاقی در طول فصول این سالها بوده و بس.

این عده محدود در هنگام انتخابات می خواهند با یک برنامه زیرکانه و از قبل آماده شده، مردم را در پای صندوقهای رأی حاضر کنند و آخر کار هم به زندان و دادگاه می روند و دوباره مبارز می شوند و مثلا مبارزه می کنند. باید قدری به خود آئیم و از آنها بپرسیم شماها در حقیقت و نهانخانه خود با سپاه سلیمان هستید یا دست اندکار و سیاست گذار ملکه سبا؟ حکومت یمن را می خواهید بر بقا باشد یا مملکت سلیمان را وسعت می بخشید؟ آری، این روزها در میان هر قشری از جامعه ایران از هر صنف و طبقه ای بعد از انقلاب و دوران پس از روی کارآمدن رژیم ولایت فقیه، کم نیستند کسانی که همچو گرگ در لباس میش می خواهند مردم را بفریبند و عامل نگهداری رژیم با هر قیمتی شده اند و گویا کنتراکت کار حفاظت و صیانت از این دیکتاتوری مذهبی ـ سیاسی بدانها واگذار شده است.

در جامعه اهل سنت ایران هم متأسفانه غیر از وجود پریشانی و دو دستگی و شاید هم چند دستگی میان آنها، کم نیستند کدخدا و نمایندگانی که در نظر ظاهری، مصلحت عموم را می خواهند و در باطن اصل ولایت فقیه را نه تنها عملاً قبول کرده اند، بلکه بدان پایبند هم شده اند و با گفتار و اعمال خود در صدد توجیه کردن دیگران نیز هستند. این چنین کدخداهایی نه تنها نمی توانند از اعمال غیر انسانی رژیم بر ضد اهل سنت ایران همچو زندان، شکنجه و اعدام و ترورهای آگاهانه ممانعت بعمل آورند، بلکه هرگاه سر از بیت ولایت فقیه دربیاورند، شکی نیست که برای توجیه خودسریهای رژیم و امضای اعدامی دیگر بدانجا دعوت و رهسپار گشته اند، نه اینکه برای جلوگیری و مانع گشتن از روی دادن جنایتی دیگر حضور یابند. کم نیستند از مدعیان رهبری اهل سنت ایران کسانی که برای اعدام شیخ "نمر النمر" از سوی دولت سعودی شعر می سرودند، ابراز همدردی می کردند و محکوم می کردند، اما با اعدام بیش از بیست جوان سنی مذهب کُردستان یا سکوت کردند و یا با نفاق و دورویی هم به میخ کوبیدند و هم به تخته و اینک اشک تمساحی می ریزند.!

در قوانین قدیم و مُدرن امروزی، هرگاه شخصیتی صاحب منصب و مقام نتواند به نحو احسن به وظایف خود عمل کند باید استیفا دهد و خطا و گناه خود در کم کاری یا سستی را قبول کند. اما متأسفانه در جامعه اهل سنت آنان که حاضر نبودند ظلم و ستم سیستم ولایت فقیه و توهین و تملق روحانیون حکومتی را بپذیرند، یکی پس از دیگری ترور شدند و یا در زندان جان باختند. اینک برخی از کسانی که ادعای رهبری

اهل سنت ایران را دارند باید تکلیف خود را مقابل خدا و خلق روشن کنند، یا رومی رومی باشند یا زنگی زنگی، نمی شود با جلاد رفیق و با مظلوم شفیق گشت، نمی شود در سوگ خانواده اعدامیان بود و گوش به فرمان مجرمان، نمی شود به بهانه وحدت جامعه ایران کثرت ظلم و جنایات روزانه را قبول کرد و تا آخر...!

تمام مردم ایران با هر مذهب و مسلکی، از دمکرات و کمونیست و از فارس و کُرد و بلوچ و ترک و عرب، همه ما در آینده سیاسی کشور ایران سهیم هستیم و تجربیات گذشته و سیاست و برنامه کنونی همه ما می تواند در فردای پیروزی بر حاکمیت مُلایان، کشوری آباد و آزاد و یا بلکس ویرانه ای پر دردسر و پر تنش بوجود آورد. سخنان بنده تنها با رهبران جامعه اهل سنت ایران نیست، بلکه بدین بهانه روی سُخنم با تمام مبارزانی نیز هست که در این سالها به خاطر ضعف و سستی سیاستها و عدم اشتراک فکری و نظری و نفی همدیگر، باعث شده اند رژیم در داخل کشور غیر از مبارزین راستینی که حقیقتاً در داخل کشور وجود دارند و کم هم نیستند، احزاب و شخصیتهای دست آموز و کارتونی بوجود آورد که هدفی جز تلاش برای حفظ و نگهداری رژیم نداشته و شریک دزد و همراه قافله گشته اند و درصددند فعالیت و وجود مبارزین اصلی در داخل کشور را هم متلاشی کنند. اینک بیائیم با کنار زدن و زدودن بی اعتمادی نسبت به همدیگر که باعث فرسایش مبارزات این سالها و ماندن حاکمیت رژیم ولایت فقیه گشته، بر روی نقاط مشترکی که با همدیگر داریم، سیاست و نفاق رژیم در خلق احزاب و رهبران کارتونی و متملق را برملا سازیم. باید یقین داشته باشیم که با سیاستی فراگیر و انبساط اذهان سیاسی همه اپوزسیون ایران و قبول کردن همدیگر و با کنار زدن توهمات و برتر دانستن این یا آن گروه سیاسی، دست در دست هم جبهه ای واحد ایجاد کنیم. چرا که تا فعالیتی در این عرصه برای پیشبرد مبارزات ملیتها و مذاهب ایران صورت نگیرد، همچنان شاهد وجود کدخداهایی خواهیم بود که هم صاحب ذهن و زبان مردم می گردند و آنها را می فریبند و همزمان نیز سیمای آشفته رژیم ولایت فقیه را هر روز بهتر از دیروز ترمیم می کنند.

احمد منتظری: اگر راست می گویید فایل واقعی را منتشر کنید

شیما شهرابی

امام خمینی معصوم نبوده، او هم یک فرد جایزالخطا بوده است. درست است که رهبر انقلاب یک آدم بزرگی بوده اما انسان جایزالخطا است و با استدلالی که آیت الله منتظری می‌کند، کار خطایی بوده است. حالا اگر انسان از یک شخص جایزالخطا دفاع مطلق بکند و بگوید هرکاری کرد درست است، مسلما خودش زیر سوال می‌رود.

فایل صوتی سخنان آیت‌الله »حسینعلی منتظری «با »هیات مرگ «جمهوری اسلامی درباره اعدام‌های سال 67 در حالی که در شبکه‌های مختلف اجتماعی بارها به اشتراک گذاشته شده، از کانال تلگرام و سایت آیت‌الله منتظری حذف شده است.

«احمد منتظری «روز گذشته در کانال تلگرامی آیت‌الله منتظری توضیح داد وزارت اطلاعات قم در تماسی، خواستار برداشته شدن این فایل صوتی شده است. فایل صوتی منتشر شده مربوط به جلسه‌ای است که در آن آیت الله منتظری، قائم مقام روح‌الله خمینی، در جلسه‌ای با »حسینعلی نیری «به عنوان حاکم شرع وقت، »مرتضی اشراقی « دادستان وقت تهران، «مصطفی پورمحمدی» نماینده وقت وزارت اطلاعات در زندان اوین و «ابراهیم رییسی» معاون وقت دادستان کل کشور که بعدها به هیات مرگ معروف شدند، درباره اعدام‌های تابستان سال 67 صحبت می‌کند.

او به صراحت در این جلسه اعدام‌ها را زیر سوال می‌برد و می‌گوید: »این اعدام‌ها بزرگ ترین جنایتی است که در جمهوری اسلامی از اول انقلاب رخ داده و تاریخ شما را جزو جنایت‌کاران می‌نویسد.«

«ایران‌وایر «از احمد منتظری، فرزند آیت‌الله منتظری در مورد حذف این فایل پرسیده است:

چه طور شد که فایل صوتی را از روی سایت و کانال تلگرام برداشتید؟

از اداره اطلاعات قم تماس گرفتند و گفتند نظر وزارت اطلاعات این است که فایل برداشته شود. به آن ها گفتم تاثیری ندارد و منطقی نیست زیرا در همه جای دنیا پخش شده است. گفتند به هرحال وزارت اطلاعات تاکید دارد که این کار انجام شود. گفتار دوستانه‌ای بود و من خواستم از قانون تخلف نکنیم، برای همین هم آن را برداشتیم. بالاخره وزارت اطلاعات مسوول امنیت کشور است و تشخیص دادند برداشته شود من هم قبول کردم. در واقع تهدید نبود، توصیه بود که نظر این است.

در کانال تلگرامی شما، مصاحبه‌های آیت الله منتظری درباره اعدام های 67، نظر و نامه‌های ایشان بارها منتشر شده است. به نظر می آید وزارت اطلاعات درمورد آن‌ها تاکنون به شما توصیه ای نکرده اند چون هم‌چنان روی سایت هستند. فکر می‌کنید این فایل چه چیزی فراتر از مصاحبه‌های تصویری آقای منتظری داشته است؟

آیت‌الله منتظری خیلی از این اعدام‌ها برآشفته شده و یک جوری خواسته است جلوی آن را بگیرد. اصلا در یک جاهایی از فایل انگار التماس می‌کند و می‌گوید لااقل در مُحَرَم نکنید، لااقل خانم‌ها را اعدام نکنید. خیلی به حالت التماس افتاده و کلمات تندی به کار می‌برد. این‌ها به این کلمات تند حساس هستند. مثلا در جایی می‌گوید این کار را ادامه ندهید وگرنه در آینده خواهند گفت رهبر انقلاب خون‌ریز هستند. خب، این جملات و کلمات در مصاحبه‌ها و ... نبوده، احتمالا به این قسمت ها و جملات این چنینی حساس هستند که چنین تقاضایی را مطرح کرده‌اند.

واکنش‌های مختلفی به انتشار این فایل نشان داده شده است؛ مثلا آقای »محمد علی انصاری«، قائم مقام دفتر نشر آثار آیت الله خمینی گفته است این نوار تحریف شده. این عکس العمل‌ها و واکنش‌ها را دنبال می‌کنید؟

بله؛ واقعا عکس‌العمل‌ها غیرمنطقی هستند. اگر فایل تحریف شده، پیدا است که ایشان اصل آن را دارد که این فایل را تحریف شده می‌داند. خواهش می‌کنم اصل را منتشر کند تا مردم بدانند ما کجای آن را تحریف کرده‌ایم. اگر واقعا راست می‌گوید، بیاید و اصل آن را منتشر کند تا مردم ببینند. ما هم استقبال می‌کنیم.

«علی خمینی»، پسر »احمد خمینی «چند وقت پیش از اعدام‌های سال 67 دفاع کرده بود. پس از انتشار فایل توسط شما، دوباره سخنان او در سایت‌ها و شبکه‌های اجتماعی بازنشر شده اند.

هر کسی در ابراز عقیده‌اش آزاد است اما واقعا قابل دفاع نیست. دستگاه قضایی خود نظام جمهوری اسلامی افرادی را محاکمه کرده و هر کدام را به چند سال زندان محکوم کرده است. این‌ها در بند بوده‌اند، زندان بوده‌اند، اسیر بوده‌اند و جرم جدیدی مرتکب نشده بودند. اعدام این‌ها اصلا قابل دفاع نیست. صرف این که بگوییم چون به دستور امام خمینی بوده، پس کار درستی بوده، گوینده چنین حرفی زیر سوال می‌رود. امام خمینی معصوم نبوده، او هم یک فرد جایزالخطا بوده است. درست است که رهبر انقلاب یک آدم بزرگی بوده اما انسان جایزالخطا است و با استدلالی که آیت الله منتظری می‌کند، کار خطایی بوده است. حالا اگر انسان از یک شخص جایزالخطا دفاع مطلق بکند و بگوید هرکاری کرد درست است، مسلما خودش زیر سوال می‌رود.

چه طور شد که تصمیم گرفتید سند را بعد از این همه سال منتشر کنید؟

الان سالگرد این اعدام‌ها است و 28 سال از آن تاریخ گذشته است. معمولا اسنادی که محرمانه هستند، بعد از حدود 30 سال دیگر از حالت محرمانه در می آیند و پخش می‌شوند. در همه دنیا چنین رسمی هست که برای درس گرفتن و عبرت گرفتن آیندگان، این اسناد را منتشر می کنند. دلیل دیگر آن هم این است که ما خیلی مورد تهاجم هستیم. تهمت‌ها و دروغ‌هایی که نسبت به آیت‌الله منتظری گفته می‌شود، واقعا زیاد است. طرف مقابل خیلی دستش باز است و از صداوسیما و روزنامه‌ها تا تریبون‌های نمازجمعه را در اختیار دارد. هر چه دلشان می خواهد می‌گویند و چهره بدی از ایشان ساخته‌اند. انگار چون از اعدام مجاهدین خلق ابراز ناراحتی کرده بود، لزوما به آن‌ها وابستگی داشته است. آن ها این را جا انداخته‌اند که آیت الله منتظری فرد ساده اندیشی بوده و چون تحت تاثیر مجاهدین خلق بوده، چنین حرفی را زده است. ما برای دفاع از چهره ایشان که الان مظلوم است و نیست که از خودش دفاع کند، این فایل صوتی را منتشر کردیم که در واقع، در آن از خودش دفاع کرده است. از لحن، کلام و جملات کاملا مشهود است که حرف‌های ایشان برای خیر خواهی زده شده است. ما برای این که سم پاشی‌ها و خراب‌کاری‌های طرف مقابل را که به ایشان تهمت زده و دروغ گفته است را جبران کنیم، این فایل صوتی را منتشر کردیم.

تصور می‌کردید انتشار این فایل این همه مورد استقبال قرار بگیرد و این قدر باب بحث و گفت وگو را درباره تابستان 67 باز کند؟

واقعا فکر نمی‌کردم مردم تا این حد نسبت به وقایع تاریخی حساس باشند. فکر می‌کنم بیش تر حالت روحی و روانی آیت‌الله منتظری و لحن و کلام‌شان در فایل صوتی است که تاثیرگذار است. این داستان تاریخی برای خود من خیلی عجیب است که آیت‌الله منتظری می گوید اگر 10 دقیقه به من وقت ملاقات می‌دادند که با امام خمینی صحبت کنم، نظر ایشان را عوض می‌کردم. خیلی برای من باعث تاسف است که قائم مقام رهبری نتوانسته است با رهبر 10 دقیقه صحبت کند.

آیت الله منتظری در مصاحبه و نوشته‌های خود درباره اعدام‌های 67 هیچ وقت از واژه »منافقین« استفاده نکرد و می‌گفت مجاهدین خلق. اما در این فایل صوتی چندبار از کلمه منافقین استفاده می‌کند.

ایشان کلامی را از حضرت علی نقل می‌کردند که یک‌نفر تعبیر منافقین را درباره »خوارج «به کار برد. ایشان هم عکس العمل نشان داد و گفت کسی را متهم به شرک و نفاق نکنید، هم اخوانا بغوا علینا؛ یعنی آن ها برادران دینی ما هستند که علیه ما قیام کرده‌اند. یعنی حتی آن وقتی که این افراد قیام مسلحانه انجام داده بودند، حضرت علی اجازه نمی‌دهد نسبت نفاق به آن ها بدهند. نفاق یعنی کسی که واقعا مسلمان نیست و خودش را مسلمان جلوه می‌دهد. فکر می‌کنم ایشان در حالت عصبانیت دارد به زبان شنونده‌ها صحبت می‌کند و می‌گوید همین‌هایی را که شما می‌گویید منافق... . در واقع، به زبان خود هیات تصمیم‌گیرنده اعدام‌ها صحبت کرده است.

فکر می‌کنید انتشار این فایل تاثیری هم روی افرادی که در این جلسه حضور داشته اند، بگذارد؟

امیدوارم افرادی که در آن جلسه حضور داشته‌اند، بیایند و از کارشان- اگر قابل دفاع است- دفاع کنند و اگر کار اشتباهی کرده‌اند و احساس می‌کنند درست نبوده است و ای کاش این کار را نمی‌کردند، همین را مطرح کنند. الان 28 سال از آن ماجرا گذشته است. بیایند برای نسلی که دارد این را می‌بیند و برای نسل آینده منصفانه نظر بدهند. این که چون این کار را قبلا انجام داده‌اند و باید روی حرف و کارشان اصرار داشته باشند، کنار بگذارند و خودشان را نقد کنند. آیت‌الله منتظری که استاد همه این‌ها بوده، از خود انتقاد کرد و 14 مورد را برشمرد و گفت که اگر این کارها را نمی‌کردیم، بهتر بود. از آیت‌الله منتظری چیزی کم نشد، کاش چهار نفری که در آن جلسه بودند، همان جلسه را نقد کنند و بگویند ای کاش این کار را می‌کردیم. اگر هم کارشان قابل دفاع است، دلایل خود را بیاورند و به دلایل غیر منطقی متوسل نشوند.

حتما قبل از انتشار فایل، به واکنش نهادهای امنیتی هم فکر کرده بودید؟

تا حدودی قابل پیش بینی بود. البته واقعا من این مطلب را جایی تا حالا نگفته ام اما الان می‌گویم که بلکه به گوش آقایان هم برسد. به نظر من، کلا نظام، وزارت اطلاعات و حاکمیت تکلیف خودش را باید روشن کند که بالاخره می‌خواهد دشمنانه برخورد کند یا دوستانه. الان مثلا اتاقی که در منزل ما برای مراجعه مقلدان آیت‌الله منتظری بود که بیایند و مسایل شرعی خود را بپرسند، نزدیک به پنج سال است که پلمپ شده؛ یعنی ما این قدر تحت فشاریم. چند سال است که من بدون جهت ممنوع‌الخروج شده‌ام. قصد یک سفر عادی داشتم که در فرودگاه و در آخرین لحظه اعلام کردند ممنوع‌الخروج هستم. هر چه پی گیری می‌کنم، اصلا جواب نمی‌دهند که چرا ممنوع الخروج هستم. فقط دادگاه ویژه روحانیت می‌گوید وزارت اطلاعات گفته است. یعنی گاهی بی جهت ما را تحت فشار قرار می‌دهند و در مورد فایل صوتی بدون تهدید و دوستانه می‌گویند این را بردارید. امیدوارم تکلیف ما را روشن کنند؛ یا دشمن باشند یا دوست. وقتی من را به دادگاه ویژه احضار کرده بودند، گفتم فرق آیت‌الله منتظری با مقامات فعلی این است که سال 68 وقتی ایشان دید که او را نمی‌خواهند، گفت: »تمام مملکت مال خودتان.« اما شما یک اتاق در منزل شخصی خود ایشان را نمی‌گذارید استفاده کنند. این چه عدالت و انصافی است.

پاپ فرانسیس:

اشتباه است که اسلام را با خشونت هم‌تراز کنیم

«تروریسم وقتی متولد می‌شود که خداوندگار پول جای همه چیز را می‌گیرد.»

پاپ فرانسیس پرسیده بود «چقدر از جوانان اروپایی را بدون هیچ آرمانی به‌حال خود رها کرده‌ایم؟ بدون کار؟ چقدر از آنها را رها کرده‌ایم تا رو به مواد مخدر و الکل بیاورند و به گروه‌های بنیادگرا بپیوندند؟.»

پاپ فرانسیس رهبر کاتولیکهای جهان گفت: از نظر من معرفی کردن اسلام، هم‌تراز با خشونت، کار اشتباهی‌ست. تقریباً هر مذهبی، گروه کوچکی بنیادگرا دارد. کلیسای کاتولیک آن‌ها را دارد. «

پاپ فرانسیس، دهم مرداد ماه، در بازگشت از سفر پنج‌روزه از لهستان، در جمع خبرنگاران گفت: »اگر قرار باشد من از خشونت اسلامی صحبت کنم، آن‌موقع باید از خشونت مسیحی هم صحبت کنم «.

پاپ افزود: »من هر روز در روزنامه‌ها در ایتالیا، می‌خوانم که یک کسی دوست‌دخترش را به قتل رسانده، آن‌یکی مادر همسرش را به قتل رسانده، و این‌ها همه کاتولیک‌های غسل‌داده شده هستند. «

گفتگوی پاپ فرانسیس با خبرنگاران پس از آن انجام شده که صدها تن از مسلمانان فرانسه و ایتالیا، دهم مرداد ماه، در جریان نماز روز یک‌شنبه برای ابراز همدردی و همبستگی با مسیحیان این کشورها در مراسم دعا شرکت کردند.

پاپ فرانسیس در جریان مراسم روز جهانی جوانان، که به‌طور عمده تجمعی از جوانان کاتولیک از سراسر جهان است، گفته بود این مذهب نیست که خشونت را رهبری می‌کند.

رهبر کلیسای کاتولیک گفته بود »هم می‌شود با چاقو کسی را کشت، هم با زبان . «او از این‌که »پول «و قدرت ناشی از آن جای همه چیز را گرفته انتقاد کرده و گفته است: «تروریسم وقتی متولد می‌شود که خداوندگار پول جای همه چیز را می‌گیرد. «

پاپ فرانسیس پرسیده بود »چقدر از جوانان اروپایی را بدون هیچ آرمانی به‌حال خود رها کرده‌ایم؟ بدون کار؟ چقدر از آنها را رها کرده‌ایم تا رو به مواد مخدر و الکل بیاورند و به گروه‌های بنیادگرا بپیوندند؟. »

آقایان شما جنایت کار هستید!

محمد رهبر

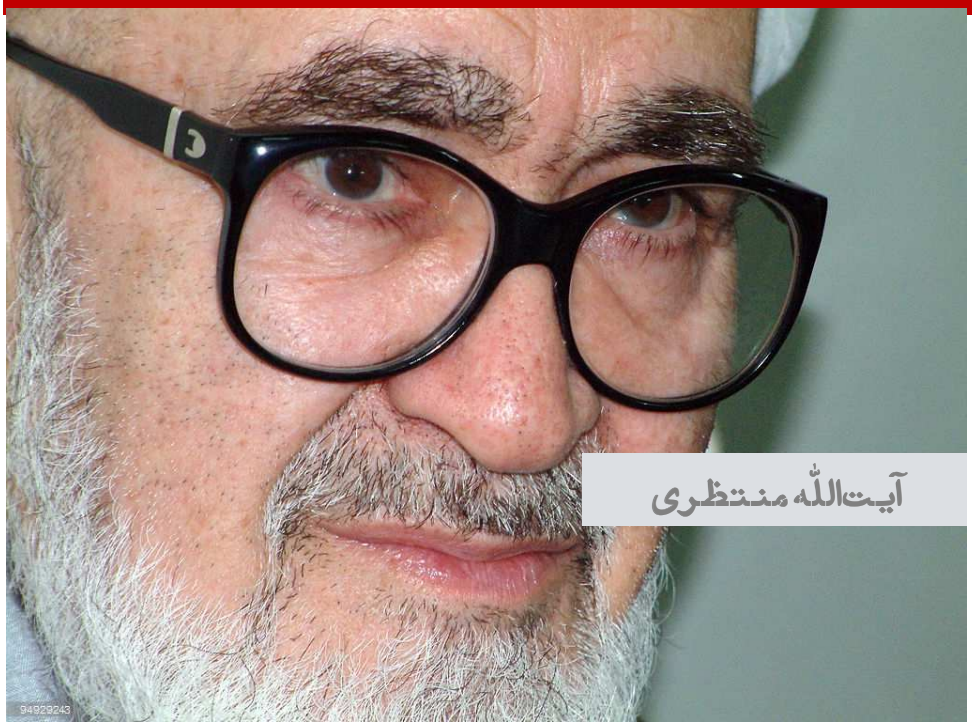
آیت‌الله منتظری

۲۰ مرداد ۱۳۹۵ هنوز آن پنجاه سال که آیت‌الله منتظری وعده می‌داد، نگذشته است که نام آقای خمینی با خونریزی و سفاکی می‌رود و آن هیئت چهارنفره که با هلیکوپتر از اوین به گوهردشت می‌رفتند و ساعت‌به‌ساعت ، امضای اعدام می‌کردند به جنایت شهره شده ان.

صدای منتظری شجاع را پس از ۲۸ سال و در یکی از سری‌ترین جلسات نظام شنیدیم. جلسه‌ای مخوف که یک‌سوی آن روح انقلاب و آخرین سنگر صداقت در جمهوری اسلامی است و آن‌سو جانیانی که هنوز دستشان به خون گرم رنگین است.

آیت االله منتظری انگار که خدا و تاریخ و مردم شاهد گفته‌های او هستند، در تمام این چهل دقیقه نفس‌گیر از نظام و خمینی و ولایت‌فقیه فاصله می‌گیرد. دیگر هیچ عذر و بهانه‌ای نمی‌بیند تا خمینی را همراهی کند و یا سرپوشی بر کشتار چهار هزار نفر در یک تابستان بنهد.

عجیب اینکه هولناکی سهمناک این خونریزی را فقط وجدانِ بیدار او درک می‌کند وبی‌خوابی‌های شبانه تنها بر او هجوم آورده است وگرنه این چهار جانی، شب‌ها آسوده خوابیده‌اند و سحرگاه به شوق اعدام چشم باز کرده‌اند.

اما انقلاب اسلامی ایران چگونه در ۲۷ سال بعد به این درجه از سقوط اخلاقی رسیده است که حالا اشراقی و نیری و رییسی و پورمحمدی به نیابت از همه جلادان نظام در لباس روحانی روبروی منتظری نشسته‌اند و هر چه شیخ از عفو و گذشتِ پیامبر و حرمتِ محرم و جان و مال انسان‌ها می‌گوید در سکوتشان به سخره می‌گیرند و حتی می‌خواهند در این بزم خون ، منتظری را هم به مهمانی دعوت کنند. آنجا که یکی از جلادان اصرار دارد تا منتظری اجازه دهد تا ۲۰۰ نفری که در انفرادی در صف اعدام هستند را هم بی‌جان کنند و به این دلیل که اگر به بند بازگردند ، خبرکشتار را جار می‌زنند.

آیت‌الله منتظری در چهره مخوف این چهار نفر لابد می‌نگریسته و با خود فکر می‌کرده که چه طور قاضیان جمهوری اسلامی می‌توانند به این وحشی‌گری رسیده باشند.

انقلاب از ۲۳ بهمن ۵۷ منحرف شد

انقلاب در همان شب پیروزی منحرف شد. شبی که بی‌هیچ محاکمه‌ای اسرای ارتشی را بر بام مدرسه علوی، اعدام انقلابی کردند تا لبخندی بر چهره امام بنشانند. انقلاب از دست‌بوسی خمینی و همین امامت آقا ، منحرف شد. گویی در حوزه علمیه قم غده چرکینی از قدرت‌طلبی و شهوت دنیوی باد کرده بود و با سرود »خمینی ای امام «ترکید. روحانیان به هوای غنیمت از حجره‌ها بیرون زدند و اول جایی که به‌عنوان ارث پدری گرفتند ، دادگستری و قضاوت بود و انصاف باید داد که سقوط آرمان‌های انقلاب با عروج روحانیان بر مسند قضا بود.

روحانیان شیعه و در رأس ایشان امام خمینی از تاریخ صدر اسلام درس گرفته بودند و دیگر نمی‌خواستند اشتباهات پیامبر و علی را تکرار کنند. از همین است که بی‌رحمی در ذات جمهوری اسلامی است و هیچ قاعده و قانونی هم برنمی‌دارد.

می‌توان نوجوان ۱۵ ساله‌ای را به جرم پخش کردن اعلامیه مجاهدین در سال ۶۰ به ده سال زندان محکوم کرد و در سال ۶۷ بی‌هیچ محاکمه‌ای اعدامش کرد. این فقه ناب جواهری است!

آیت‌الله منتظری در این چهل دقیقه نه از منظرِ یک آخوند که به‌عنوان تنها انسان باقی‌مانده در نظام و کسی که انصاف در او نمرده و هنوز قلبش سنگ نشده و ضربان دارد ، آخرین حجت‌های آدمیت را برای چهار آدمخواره، می‌شمرد. بحث بر سر این نیست که محارب و معاند و منافق و مرتد چه کسی است ، حرف منتظری این است که بر سر موضع ماندن زندانیان تقصیر حزب الهی‌هاست . منتظری می‌گوید با آن تندروی‌ها که لاجوردی کرده اگر من هم بودم سر موضع ام می‌ماندم . منتظری می‌گوید این‌ها به عقیده و فکری معتقدند و عقیده را با کشتن نمی‌توان محو کرد. اما کار از کار گذشته است. در تمام ارکان نظام اسلامی و میان همه آن‌هایی که از کشتارگاه اوین و گوهردشت آگاه هستند و بوی خون به مشامشان رسیده ، هیچ‌کس دم برنمی‌آورد و به این ستم آشکار، اعتراضی نمی‌کند، جز همین شیخ حسینعلی آزاده که به‌طعنه ساده‌لوح لقبش داده‌اند و بی‌سیاست. اما در لحن آیت‌الله آنجا که پشت سر هم می‌گوید من مخالفم و خودتان می‌دانید و این نظر من است، هراس بزرگی موج می‌زند. ترس از خمینی و جلادانش ندارد بلکه دلش می‌لرزد از اینکه دامنش در این سیل خون‌آلوده شود. منتظری در این چهل دقیقه، هرلحظه و ثانیه از نظام هولناک جمهوری اسلامی فاصله می‌گیرد و بر تارک تاریخ می‌ایستد.

برای شجاعت برای وجدان

آیا جمهوری اسلامی قابل اصلاح است؟ نظامی بی‌اخلاق، بی‌قانون و جلاد پرور و دزد محور.
اگر اصلاحات یعنی اینکه امثال پورمحمدی و رئیسی را مجاب کرد که خون انسان‌ها محترم است و دموکراسی چیز خوبی است، یقیناً این تلاش ابلهانه آب در هاون کوبیدن است.
اینکه آرزو کنیم احمد جنتی با اصلاحات به رأی مردم احترام گذارد از محالات است و اینکه آیت‌الله خامنه‌ای آزادی مطبوعات را به رسمیت بشناسد و کمی انصاف و انسانیت را دخیل در انتخاب رئیس قوه قضاییه کند ، در خواب هم شدنی نیست.
اصلاحات در جمهوری اسلامی راهی جز تغییر ساختارها و بنیادها ندارد، همان‌طور که آیت‌الله منتظری به سید محمد خاتمی هشدار داد که وزارت اطلاعات از بن فاسد است و دری نجف‌آبادی –وزیر اطلاعات دولت اصلاحات که به‌اجبار خامنه‌ای برگزیده شده بود- ماشین امضایی بیش نیست.
این چهل دقیقه تاریخی این چهل دقیقه حماسی شوریدن شیخ ما بر جنایت، درسِ وجدان و شجاعت است و عجیب اینکه پس از ۲۷ سال، سرتاپای تاریخ گواهی می‌دهد که هیچ مصلحتی بالاتر از حقیقت نیست .

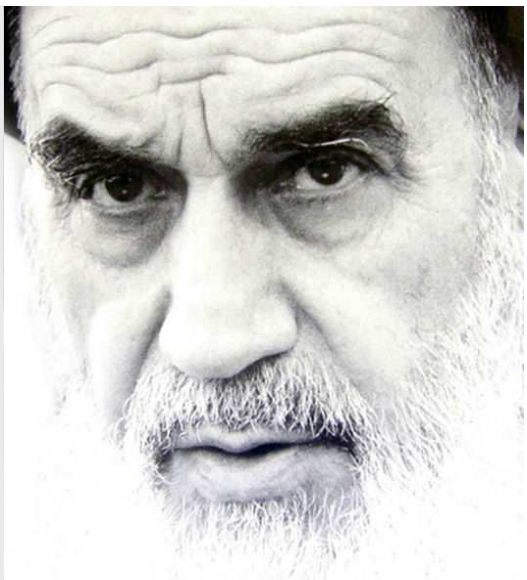

جنایت کفتار خون‌آشام خمینی ضد بشر

یادها

گر چه خواهد بارید
برف سنگین فراموشی ها
روی دل ها، چشمان
در زمستان سیاهی که در آن
وسعت حنجره‌ی بلبل ها یخ زده است؛
گر چه خم خواهد شد
قامت نارون عاطفه ها
زیر سنگینی این ساکت سرد؛
یاد شیرین شقایق امّا
هرگز از ذهن زمین پاک نخواهد شد.
رنگ های پر یک طاووس
نغمه‌ی یک ناقوس
کورسوی فانوس
زنده در ذهن زمان خواهد ماند.
بذرها زیر زمین می مانند
بذرها زیر زمین می مانند.
ای نوازش گر اندوه گسار!
ای صمیمی تر از بوی بهار!
از دل خاک که مدفون شده در جامه‌ی برف
لاله‌ی یا دتو خواهد رویید.
روی مژگان درختان اقاقی، هر سال
خوشه‌ی یاد تو خواهد آویخت
شرم آلود و سر افکنده به پیش
پیش زیبایی جان تو - ای ابر سپید!
باز خواهد رویید
دسته های نرگس.
ای نگاه تو فراوان زیبا!
اختر یاد تو خواهد تابید
تا فراسوی شبان یلدا...

شاعر : مجید میرزایی

نوجوان پانزده ساله پس از سه روز ناپدید شدن توسط ماموران نیروی انتظامی کشته میشود.

به گزارش عدالت نیوز، عصر روز ۱۱ مرداد ۱۳۹۵ "وحید صوری زهی" فرزند "ملک بخش" نوجوان پانزده ساله پس از سه روز ناپدید شدن توسط ماموران نیروی انتظامی کشته میشود. یکی از شهروندان مطلع خاش به گزارشگر عدالت نیوز گفته است ماموران آگاهی شهر خاش پس از مرگ این نوجوان به خانواده او اطلاع داده اند که جهت تحویل جسد پسر خود به آگاهی مراجعه کنند. این منبع مطلع گفته است خانواده پسر کشته شده پس از مشاهده آثار شکنه بر روی بدن فرزند خود از ماموران آگاهی شکایت کرده است. گفته میشود ماموران در پرسش خانواده پسر کشته شده درباره علت مرگ عنوان کرده اند که فرزند آنها "خود را در حلق آویز کرده است!!" ماموران درباره اتهام اولیه ی بازداشت این نوجوان اظهار کرده اند که "او سوار بر موتورسیکلت بدون مدرک و سرقتی بوده است" اما مردم شهر میگویند علت اصلی بازداشت "وحید" توهین به ماموران امنیتی و دولت بوده، جسد این نوجوان بلوچ جهت تحقیقات بیشتر به پزشکی قانونی زاهدان منتقل شده است.

لازم به ذکر است، منطقه بلوچستان یکی از محرومترین و توسعه نیافته ترین مناطق ایران است و شاخص‌های توسعه آن، چون متوسط درآمد، بهداشت و سطح سواد، نسبت به سایر مناطق پایین بوده و مردم در وضعیت وخیمی زندگی می کنند.

دولت جمهوری اسلامی ایران به دلیل دارا بودن مذهب سنی و ملیت بلوچ مردم منطقه بلوچستان همواره آن را آماج سیاست های تبعیض آمیز خود قرار داده است.

روابط عمومی جبهه ملی ایران

اعتراض به بازداشت های غیر قانونی

جبهه ملی ایران بنا بر اعتقاد به آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی و با توجه به حقوق اساسی افراد ملت ایران؛ نسبت به بازداشت های غیر قانونی فعالان سیاسی اعتراض دارد و آزادی کلیه زندانیان سیاسی کشور از جمله آقای مهندس کورش زعیم را خواستار است.

تهران- روابط عمومی جبهه ملی ایران

چهارهم مرداد ۱۳۹۵

http://jebhemeliiran.org/

محمد نوری زاد

سام بادی و نوبادی

دو سه روز پیش با دکتر ملکی رفتیم دیدن آقای امیرانتظام. پاهای امیر انتظام کلاً از کار افتاده. جوری که باید تا همیشه ی عمر بر صندلی چرخدار بنشیند. نیز بریده بریده سخن می گوید این روزها. آثار سی سال زندانِ مداوم، اینگونه این مردِ بی همتا را مچاله ی دژخیمیِ خود کرده است. بانوی گرامی اش مثلِ پروانه گرداگرد او چرخ می خورد و خواسته های او را بر می آورد و مدام نگران سلامتی وی است و کارهای خانه و درمانی شویش را سامان می دهد. این بانو، تحصیلکرده است. آگاهانه، خارج و ادامه ی تحصیل در خارج را رها کرد و به ایران آمد با امیرانتظامی که حبسِ ابدی بود وصلت کرد. این بانو نیک می داند از چه کسی پرستاری می کند. قدر ثانیه های زندگی اش با امیرانتظام را می داند. از لحظه های زندگی در کنار امیرانتظامِ بیمار لذت می برد. من این لذت را در رفتار و کلامِ این بانو دیده ام بارها. آن روز در سخنان بریده بریده ی امیرانتظام، یکی از خاطراتش دردناک بود. گفت: بعد از تحمل پانزده سال بیست سال زندان به من مرخصی دادند. درهمین مرخصی، یکی از شبکه های خارجی با من تماس گرفت برای مصاحبه. که مصاحبه می کنی؟ گفتم چرا که نه؟ مصاحبه کردم. و گفتم: در

یکی از من پرسید: راستی چرا اصلاح طلبان به دیدار امیرانتظام نرفته اند و نمی روند؟ گفتم مگر به دیدار گوهر عشقی یا پدر و مادر سعید زینالی و کشته های هشتاد و هشت رفته اند و می روند؟

سال شصت و هفت، در زندان به دختران باکره تجاوز شد پیش از اعدامشان. تا این مصاحبه پخش شد مرا به زندان فرا خواندند. اما نامه های زیادی از خانواده های همین دختران برای من آمد که سخن مرا تأیید می کردند. این که: بابایی آمد درِ خانه با وسایل دخترمان. و با پولی که می گفت: شیربهای دخترتان است. عده ای از آنانی که این مصاحبه را شنیده بودند، گفتند امیرانتظام از خودشان است. مگر می شود زندانیِ این رژیم عبوس و آدمخوار بود و اینگونه افشاگری کرد و آبرویش را در رسانه ها و مجامع جهانی برد؟ آقای امیر انتظام در جواب این تردیدها گفته بود: من سابقا "nobody" بودم حالا شده ام "somebody". امیرانتظام هیچ کینه ای از هیچ کس و از هیچ جمعیتی بدل ننشانده. حتی یک روز که پاهایش رمق داشت، رفته بود بیمارستان به دیدار آقای گیلانی که در حال اغما بود. گیلانی هموست که امیرانتظام را به اعدام و حبس ابد محکوم کرد به جرم جاسوسی. بدون یک برگ سند محکمه پسند. امیرانتظام نخستین کسی است که رسماً نوشته و گفته که: در همان پاریس، بین آقای خمینی و کارتر گفتمانی صورت گرفته مبنی بر همراهی دوجانبه. اما امیرانتظام از دانشجویان خط امام که او را جاسوس خوانده و زمینه ی زندانی شدن سی ساله ی او را فراهم آورده بودند، انتظار داشت حالا که برای پوزشخواهی از آمریکایی های گروگان گرفته شده در سفارت آمریکا تا اروپا می روند، سراغ او نیز بروند و اعتراف کنند چیزی به اسم جاسوسی دروغی بزرگ است. دروغی که زندگی امیرانتظام را سوزانده و گلِ عمرش را پرپر کرده. یکی از من پرسید: راستی چرا اصلاح طلبان به دیدار امیرانتظام نرفته اند و نمی روند؟ گفتم مگر به دیدار گوهر عشقی یا پدر و مادر سعید زینالی و کشته های هشتاد و هشت رفته اند و می روند؟

محمد نوری زاد
دوازده مرداد نود و پنج – تهران

سایت : nurizad.info
فیس بوک facebook.com/m.nourizad
اینستاگرام: mohammadnourizad
تلگرام: telegram.me/MohammadNoorizad
ایمیل: mnourizaad@gmail.com

گزارشی از یک زندان و شکنجه گاه مخفی و مخوف در تهران متصل به بیت خامنه ای

براساس گزارش موثق بدست آمده زندانی به نام ۵۹ در تهران وجود دارد که هر جنایتی در آن انجام می شود. اطلاعات این محل بشدت مخفی نگاه داشته می شود و از حفاظت بالایی برخوردار است. به جزء افراد مشخصی کسی از وجود آن مطلع نیست. از زندان ۵۹ هیچ خبری بیرون نمیاید. زندانی را مستقیما به آنجا می برند و اعدام می کنند. نام زندان را مخصوصا عدد ۵۹ گذاشته اند تا بصورت رمز باقی بماند و کسی از وجود آن بعنوان یک شکنجه گاه مطلع نشود. زندان ۵۹ یک بازداشتگاه سازمان حفاظت اطلاعات سپاه پاسداران است که مستقیم به بیت خامنه ای وصل است و مستقیما از بیت دستور میگیرد. از سپاه پاسداران هم دستور نمیگیرد. ۴ زندان به اسم ۵۹ وجود دارد که یکی از آنها زیر قبرستان زرتشتیها در تهران است که اصلی ترین آن می باشد. این زندان در شرق تهران در سه راه تختی است. یک در ورودیش قابل دیدن است و بقیه اش در زیر زمین است. هیچ خبری از این محل بیرون نمی آید و کسی جرأت نزدیک شدن به آنجا را ندارد. افرادی هم که در این زندان مخوف کار می کنند در خانه های سازمانی در نازی آباد ساکن هستند. سیستم ۵۹ و سازمان حفاظت اطلاعات سپاه دستگاهش با همه جا فرق میکند و هیچ نظارتی هم روی آن وجود ندارد. بعبارتی در این محل هر کاری که بخواهند روی نفر دستگیر شده انجام می دهند و هیچکس هم مطلع نمی شود.

جزئیاتی از زندان مخوف و مخفی در تهران با نام رمزی ۵۹ زندان ۵۹ یکی از زندانهای زیرزمینی و پنهان در حاکمیت ایران است که برای کشتار و شکنجه زندانیان سیاسی که توسط سپاه پاسداران ربوده می شوند و پس از مدتی مفقودالاثر می شوند بکار گرفته می شود. سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات زندانهای اقماری بسیاری دارند که متجاوز از صدها زندان می شود ولی زندان ۵۹ قدیمی ترین زندان سپاه در پادگان عشرت آباد است . یکی از زندانهای ۵۹ در تهران، در پادگان ولی عصر یعنی همان عشرت آباد سابق که متعلق به سپاه پاسداران است، قرار دارد.

این زندان در یک چهار دیواری با یک حیاط بزرگ در وسط، محصور است .بخش اداری آن در ضلع شمالی قرار دارد . اتاق بزرگ نگهبانی در بخشی از ضلع غربی قرار گرفته است. سلول های مردان تماما در ضلع غربی و سلولهای زنان در ضلع شرقی محوطه قرار گرفته است. درب ورودی به زندان در گوشه ی شمال غربی و از داخل حیات نیز ، درب ساختمان در زاویه ی جنوب شرقی قرار دارد. مقابل این درب در داخل ساختمان؛ راه پله ی نسبتا کوتاه زیر زمین زندان قرار دارد.

در زیر زمین بساط شکنجه و جنایت از قبیل تخت و غیره ، براه است! سلول ها با سقف نسبتا بلند که فقط یک پنجره ی خیلی کوچک به راه رو دارد طراحی شده اند، چراغی کم نور در آن سو سو می زند که در صورت خاموش شدن تاریکی مطلق بر آن حاکم می شود.به دلیل همین شرایط و نداشتن پنجره به بیرون ، این سلولها و زندان ۵۹ بسیار مخوف است. هیچ صدایی از آن ، بویژه از زیر زمین زندان به بیرون درز نمی کند .

این زندان همچون زندان ۶۶ سپاه که در پادگان قصر فیروزه " کلاهدوز " و در زیرزمین قرار دارد جزو زندان های مخوف حاکمیت ایران محسوب می شود وفقط در اختیار سپاه است و هیچ ارگان دیگری بر آن کنترل و اشراف ندارد. در سال ۶۱ نیز وقتی لاجوردی بند ۲۰۹ را از اطلاعات سپاه " بند توابین" باز پس گرفت؛ سپاه مجبور شد زندانیانش یا همان توابین را به زندان ۵۹ انتقال دهد. ولی لاجوردی پس از مدتی به همراه پیشوا "رییس یک شعبه و در مقطعی هم رییس زندان اوین " برای بازپس گیری توابین به ۵۹ رفت که طی درگیری و کش و قوس های زیاد، به هدف خود رسید. لاجوردی سپس تمام یا اکثر آنان را تحت سخت ترین شکنجه ها قرار داد تا از آنان اعتراف بگیرد.

هاشم خواستار

من از خودم شرمنده ام

-20من از اعدام شدگان زندانیان سال 67 بسیار شرمنده ام و وصیت کرده ام که مرا در کنار آنها دفن کنند. میدانم روزي خواهد آمد که انجا همیشه گل باران خواهد شد و قبر من هم در کنار آنها گلباران خواهد بود.

-1من از خودم شرمنده ام که بعد از 110 سال از انقلاب مشروطیت مجلس و دولت و حکومتي بسیار عقب مانده تر از مجلس و دولت اول بعد از انقلاب مشروطیت داریم.

-2من از روح آیت الله طالقاني شرمنده ام که در سال 58 اعلام کرد میترسم این قانون اساسي از قانون اساسي هفتاد سال پیش بدتر شود که شد و براي اعتراض به مجلس خبرگان که جاي مجلس موئسسان را گرفته بود همیشه در آن مجلس بر روي صندلي نمي نشست و بر روي زمین مي نشست و میگفت من هم لباسیهایم را میشناسم و حقیقتا چقدر خوب آخوندها را مي شناخت که ما نشناخته بودیم.

-3من از روح آیت الله طالقاني شرمنده ام که شهر سنندج در اوایل سال 58 بسوي نا آرامي پیش رفت و آیت الله طالقاني با یك انتخابات دموکراتیك شوراي شهر را تشکیل داد و اعلام کرد چه اشکال دارد که در شورا چند تا کمونیست هم باشند. در حالیکه حاکمان امروز چنان در تنگ نظري فرو رفته اند که نزدیکترین افراد به خودشان را با یك جمله که مخالف میلشان باشد رد صلاحیت میکنند.

-4من از شریعتي و روح شریعتي شرمنده ام که گفت قبل از انکه مسلمانها را نجات دهیم باید اسلام را نجات داد. او اسلام منهاي آخوند را مطرح کرد و عملا همچون لوتر در دوره رنسانس اروپا، کشیشها را از واسطه دین مردم با خدا را حذف کرد و شعار عرفان ، آزادي و برابري را سر داد.

-4/1من از شریعتي و روح شریعتي شرمنده ام که گفت: بند ناف روحانیت شیعه به طبقه حاکم و بند ناف روحانیت سني به هیئت حاکمه وصل است، روستاییان را 3 قشر ملا و خان و ژاندارم مي چاپند و ما باور نکردیم و روحانیت را بر ملت حاکم کردیم و امروز بجاي سرزنش خود ، شریعتي را سرزنش میکنیم که باعث انقلاب شد.

-5من از صداقت مردم به رهبر انقلاب آقاي خمیني شرمنده ام که بعد از بدست گرفتن کامل قدرت از لباس آیت الله طباطبایي در آمد و لباس شیخ فضل الله نوري که بدست انقلابیون مشروطه اعدام شده بود پوشید. و سرنوشت ملت را بدست آخوندهایي داد که از مدیریت کشورداري الفبایش را هم نمیدانستند و ملت را به جاي عزت با خاك سیاه برابر و در یك کلام انقلاب را ملا خور کرد.

-6من از شهداي انقلاب 57 بسیار شرمنده ام که با ایثار جان و مالشان تلاش کردند که کشور در جاده آزادي و دموکراسي قرار بگیرد اما حاکماني پیدا شدند که بنام اسلام و سرکوب تمام آزادیهاي مشروع مردم هر جنایت و غارت و چپاولي که توانستند انجام دادند و میدهند که ملت در حمله عرب و مغول به خود ندیده بود.

-7من از روح مصدق بزرگ شرمنده ام که کشورهاي ديگر نام او را بر خيابان و پول مليشان گذاشتند اما حاکمان ما او را نه تنها شايسته اين چنيني ندانستند بلکه کساني را که پيرو او بودند محاکمه و تبعيد و زندان و حتي اعدام کردند.

-8من از ملت ايران بسيار شرمنده ام که حکومت، انتخاباتي برگزار مي کند که در آن تنها يك اسب و اگر توهين حساب نکنند تنها يك خر شرکت ميکند و مسلما آن اسب يا خر در آن مسابقه هميشه برنده خواهد بود.

-9من از تمام زندانيان سياسي از جمله دکتر رفيعي، خانم نرگس محمدي و .... و بخصوص از وکيلم دکتر عبدالفتاح سلطاني شرمنده ام که مادرشان فوت کرد و من خجالت ميکشيدم که تلفن را بردارم و به ايشان و همسر گراميشان خانم معصومه دهقان همکارمان تسليت بگويم. چرا که من در زنداني بزرگ به مساحت کل ايران و با 80 مليون ايراني زندان هستم و ايشان در زنداني کوچك به مساحت زندان اوين و آن هم در يکي از اطاق هاي زندان اوين زندان ميباشند.

-10من از همکاران عزيز آقايان محمود بهشتي لنگرودي و اسماعيل عبدي شرمنده ام و همينطور از آقاي جعفر عظيم زاده رئيس اتحاديه آزاد کارگران و متحد معلمان شرمنده ام که با اعتصاب غذاي خود تا چند قدمي مرگ پيش رفتند و حکومت را وادار به تسليم کردند و ما نتوانستيم در جهت آزاديشان براي آنها کاري بکنيم.

-11من از همکار عزيزمان رسول بداقي که هفت سال تمام بدون يك روز مرخصي زندان را تحمل کرد که در طول زندان مادر گراميشان نيز فوت کرد، اما نتوانستيم و يا نخواستيم برايش کاري انجام دهيم يعني نخواستيم فرياد بزنيم و خود را بخطر بيندازيم، بسيار شرمنده ام.

-12من شرمنده ام از اينکه رهبر شرمنده نيست که حقوقهاي پانصد، ششصد، هفتصد مليون توماني در ماه به سرداران سپاه و بسيج براي حفظ و بقاي رژيمشان ميدهند اما معلمان با حقوق يك مليون و پانصد هزار توماني در ماه ساخته و زنده گي ميکنند و فرياد نمي زنند.

-13من شرمنده ام از اينکه رهبر شرمنده نيست که کشور را فقر وفساد و فحشا وخلاصه سياهي و تباهي برداشته و رهبر دشمن دشمن دارد و مردم را از دشمن موهوم و دروغي که وجود خارجي ندارد ميترساند در حاليکه دشمن دشمن همين دزداني هستند که بنام اسلام حکومت ميکنند و کشور را به ويرانه تبديل کرده اند.

-14من از ملت شرمنده ام که رهبر شرمنده نيست که کشور با استبداد مطلق اداره ميشود و تصور ميکند که اگر فضاي باز سياسي به وجود آيد اشتباه شاه را تکرار کرده و بايد با قدرت خداحافظي کند. در حاليکه همان روزي که ولايت مطلقه را بوجود آوردند اشتباه شاه را تکرار کردند. شاه اشتباه کرد که حکومت مطلقه سلطنتي بوجود آورد.

-15من از شش مليون ايراني مهاجر تبعيدي ناخواسته شرمنده ام که اين مهاجرت از حمله اعراب تا به امروز ادامه داشته و اميدوارم که بزودي متوقف شده و تمام مهاجرين با هر عقيده اي که هستند و در اکناف جهان پراکنده هستند به ميهن عزيز برگردند و کشور را آباد کنند.

-16من از زرتشتيان گرامي شرمنده ام که دين اجدادي ما را با خونهاي به ناحق ريخته شده خود توانسته اند حفظ کنند.

-17من از بهاييان هموطن شرمنده ام که چه زندانها وتبعيدها و اعدام ها و کشتارها که براي حفظ اعتقادشان نديده اند و ما در مقابل تمام اين بلايا که بر سرشان آمده و مي آيد سکوت کرديم.

-18من از تمام اقوام ايراني کرد و ترك وبلوچ وعرب و ترکمن و ....شرمنده ام که ظلم مضاعف را تحمل کرده و اين ظلمها را به پاي فارس ها نمي گذارند و همه به اميد زنده ايم که تمام اقوام ايراني به حقوق حقه خود برسند. (با زبان مادري در کنار زبان ملي بنويسند و بخوانند و فرمانده نيروي انتظامي و شهردارانشان را خودشان انتخاب کنند و استاندارشان توسط شوراي استان و با تاييد مرکز انتخاب کنند و...)

-19من از ملت شرمنده ام: دوستي داشتم در تربت جام ميگفت پسر امير تيمور عاشق يك دختر غربتي شده که با لنگ کفش به درختان توت در خيابان زده تا 4دانه توت افتاده و بخورد . زماني که با پسر امير تيمور ازدواج ميکند بجاي يك نوشابه 6 نوشابه ميخورد. روحانيت ما هم که بعد از 1400 سال به حکومت رسيده به جاي 6 نوشابه شصت نوشابه ميخورد و اين بخور بخور پاياني ندارد و کسي نمي تواند جلودارشان شود. مريض هستند و بر مريض حرجي نيست. و اين بخور بخور يك روزي آنها را خفه خواهد کرد.

-20من از اعدام شدگان زندانيان سال 67 بسيار شرمنده ام و وصيت کرده ام که مرا در کنار آنها دفن کنند. ميدانم روزي خواهد آمد که انجا هميشه گل باران خواهد شد و قبر من هم در کنار آنها گلباران خواهد بود.

-20/1من از ملت شرمنده ام که در حکومت اسلامي به جاي دربار شاه که اصولا هيچ کاري انجام نميدهندو تنها مصرف کننده و خورنده هستند صدها دربار به وجود امده است و ثروت کشور را مي بلعند.

سيد هاشم خواستار

دلنوشته ای از زندانی سیاسی نرگس محمدی

زندانی سیاسی نرگس محمدی روز شنبه دوم مرداد طی پیامی از زندان اوین گفت: »اعتراض‌های اینجانب نسبت به ستم‌ها و تحدیدهایی بوده‌است که به انحاء مختلف نسبت به زندانیان سیاسی روا داشته می‌شود. این محدودیتها و فشارهای طاقت‌فرسا از زمان بازداشت افراد به‌عنوان متهم، و نگهداری آن‌ها در سلول‌های انفرادی که مصداق بارز شکنجه روحی و روانی است . «

در قسمتی از این نامه آمده است: »به یاد مادرانی که در سلول‌های انفرادی به یاد فرزندان‌شان حلقه‌یِ ذکر به قلاب دوست انداخته‌اند؛
به یاد مادرانی که در بند و زندان، در حسرت به سر بردن شبی بر بالین فرزندان‌شان، شب‌ها تا سحر دست به گریبان اندوه زده‌اند؛
به یاد مادرانی که در سوگ فرزندان‌شان که سودای عدالت و آزادی داشتند، بر سر عهد و پیمان آنان ایستاده‌اند؛
و به یاد همه زنان و مادرانِ آرمان‌خواه در سراسر جهان؛
و من، زن و مادری از خیل این زنان و مادران که اکنون پژواک همان فریاد و آواز دیرین و جاویدم.
به یاد استادِ اخلاق و معرفت، هدی صابر، که در اعتصاب غذا جان به جان آفرین تسلیم کرد و فریاد اعتراض ملت شد، به یاد مادرانی که در سلول‌های انفرادی به یاد فرزندان‌شان حلقه‌یِ ذکر به قلاب دوست انداخته‌اند، به یاد مادرانی که در بند و زندان، در حسرت به سر بردن شبی بر بالین فرزندان‌شان، شب‌ها تا سحر دست به گریبان اندوه زده‌اند، به یاد مادرانی که در سوگ فرزندان‌شان که سودای عدالت و آزادی داشتند، بر سر عهد و پیمان آنان ایستاده‌اند،
و به یاد همه زنان و مادرانِ آرمان‌خواه در سراسر جهان، و من، زن و مادری از خیل این زنان و مادران که اکنون پژواک همان فریاد و آواز دیرین و جاویدم.

۲۶تیرماه سال 1394، کیانا جان و علی جانم از ایران رفتند و درست روز ۲۶ تیرماه ۹۵ و در حالی که از ۷ تیرماه در اعتراض به محروم بودن از شنیدن صدای فرزندانم اعتصاب غذا کرده بودم، موفق به تماس تلفنی با فرزندانم شدم. طبق نامه دادیار محترم مقرر گردیده هفته‌ای یک نوبت و فقط با فرزندان خردسالم تماس تلفنی داشته باشم. ابتدا دستور کتبی داده شده بود که هر ۱۵ روز یک‌بار و تحت شرایط امنیتی در بند امنیتی ۲۰۹ انجام شود که پس از اعتراض‌هایم، به محل دفتر حفاظت و حراست زندان اوین تغییر یافت.
می‌دانم طی این مدت موجب نگرانی بسیاری شده‌ام و پیام‌های دلگرم‌کننده و پرمهر و زیبایی از دوستان، هموطنان و هم‌بندی‌ها و همکاران عزیزم در خارج و داخل کشور داشته‌ام و همبستگی‌ها و حمایتهایی از سوی نهادهای حقوق‌بشر اعلام شده است. خود را لایق و شایسته چنین محبت‌هایی نمی‌دانم و از صمیم‌قلب و با تمام وجودم از تک‌تک عزیزانی که با نوشته‌ها و اظهارنظرها و پیگیری‌های‌شان موجب شنیده شدن صدای اعتراض من شده‌اند، سپاسگزارم و در مقابل انسان‌دوستی‌شان سر تعظیم فرود می‌آورم. یقین توجه و الطاف عزیزان دین و مسئولیت بزرگی بر گردن من حقیر گذاشته است.

بزرگوارانی چون برادران سنی و کُردم که خود در معرض تهدید، خطر و نگرانی بوده و برای نجات جان خود نیاز به توجه و پیگیری دارند و از داخل زندان پیام ارسال داشته‌اند که موجب سرور و شرمساری بنده است. اما یقین دارم همان‌طور که کردستان پاره‌تن ماست و به هموطنان عزیز سنی و کُرد عشق می‌ورزیم، آن‌ها نیز با هموطنان خود اینگونه‌اند، که بوسه بر دست تک‌تک‌شان می‌زنم.

طی این مدت، اعتراض‌های اینجانب نسبت به ستم‌ها و تهدیدهایی بوده‌است که به انحاء مختلف نسبت به زندانیان سیاسی-عقیدتی روا داشته می‌شود. این محدودیت‌ها و فشارهای طاقت‌فرسا از زمان بازداشت افراد به عنوان متهم، و نگهداری آنها در سلول‌های انفرادی که مصداق بارز شکنجه روحی و روانی است -و طبق رأی وحدت رویه دیوان، غیرقانونی و غیرشرعی است- برگزاری دادگاههای نمایشی، صدور احکام سنگین تا شرایط نگهداری زندانیان در بندهای سیاسی را در برمی‌گیرد و متهم و زندانی را از شرایط زیست انسانی محروم می‌کند.
در این میان، سخت‌گیری‌های مضاعفی نسبت به زندانیان زن سیاسی-عقیدتی در سراسر کشور به چشم می‌خورد. بند زنان سیاسی اوین از داشتن تلفن در بند محروم است و این در حالی است که از ۲۷ زن زندانی، ۱۷ نفر مادر هستند که ۴ نفر آنها کودک خردسال دارند و ۲ نفر از مادران همزمان با همسران‌شان در زندان به‌سر می‌برند و کودکان خردسال‌شان بدون سرپرست مانده‌اند و تاکنون از امکان مرخصی هم محروم بوده اند.
باری اعتصاب غذای اینجانب در اعتراض به رفتارهای ظالمانه‌ای بوده که حقوق انسانی زندانی را نادیده گرفته و ظلمی مضاعف را به زنان و مادران تحمیل نموده است. بنابراین، اعلام می‌دارم علی‌رغم پایان دادن به اعتصاب غذایم و سر تسلیم فرود آوردن در مقابل درخواست‌های عزیزان و بزرگوارانم، تا زمان رسیدن به حقوق انسانی زندانیان سیاسی-عقیدتی-قومیتی-جنسیتی از هر اقدامی برای اعتراض بهره خواهم جست و از انسان‌های آزادی‌خواه و عدالت‌جو و صلح‌طلب استمداد خواهم طلبید.
مسئولان نظام جمهوری‌اسلامی ایران نیز نیک می‌دانند که تحقق حقوق‌بشر اکنون در کشور سرافراز ایران در قامت یک مطالبه جدی و قاعده زیستِ انسانی جلوه‌گر شده و حقوق‌بشر برای ما یک عنصر منتزع و مجرد نمی‌باشد، بلکه با سایر آرمان‌های ملت ایران معنا یافته و درهم تنیده است و در صورت نقض یا بی‌توجهی به آن با نارضایتی‌های مردمی مواجه خواهد شد که شکاف بین ملت و حکومت را تعمیق بخشیده و گسترده خواهد کرد.

نرگس محمدی

خطای بزرگ رژیم فقاهتی، سرنگونی اش را رقم میزند!

امیر حسین لادن

همه پرسی موفقیت آمیز سال 1358 برای برپائی جمهوری اسلامی؛ جامعه روحانیت را دستخوش یک توّهم بزرگ کرد! به ویژه پس از دریافت بیش از 99 در صد از آرا، امر بر آنان مشتبه شد که ایرانیان نه تنها معتقد به روحانیت هستند بلکه تشنه ی حکومت اسلامی نیز می باشند! چرا توّهم و خطا؟ نخست اینکه "اکثریت روشنفکران و تلاشگران چیزی در مورد جمهوری اسلامی خمینی نمیدانستند، چه برسد به 99 در صدی که به آن رأیِ "آری"، دادند! دوم، رأی بیشتر مردم، بر ضد حکومت شاه بود، نه برای جمهوری اسلامی (اکثریت مردم می گفتند، شاه برود، هر که بیاید بهتر است). سوم، حتی مذهبیونی که به جمهوری اسلامی رأی دادند، رأی شان نه "ضد ایرانی" بود، و نه در "نفی ایرانی" بودنشان!

نحوه ی همه پرسی نیز یکطرفه و توأم با عوامفریبی بود: برگ های پرسشِ جمهوری اسلامی "آری یا نه" در دو رنگ سبز و قرمز تنظیم شده بودند. برگ آری، سبز رنگ و رأی نه، سرخ رنگ بود! رنگ سبز در فرهنگمان از جایگاه ویژه ای برخوردار است: در مراسم جشن های باستانی نمودار شادی و نعمت بوده؛ همینطور در مراسم نامزدی و ازدواج؛ و در گفتگوهایمان سبز نمودار نیکی است: دلتون سبز باشه، جاشون سبز، و ... . رنگ سرخ درست در مقابل رنگ سبز قرار دارد: جنگ در مقابل صلح؛ امام ها، سبز پوش، و در مقابلِ شمر که در لباس سرخ، نشان داده می شود. در ضمن در پائین برگ رأی، نوشته شده بود که قانون اساسی جمهوری اسلامی بعدن مشخص و اعلام خواهد شد. یعنی رأی بدهید بدون اینکه بدانید به چه رأی میدهید!؟ این اوج عوامفریبیِ غاصبان انقلاب، و ناآگاهی فاجعه بارِ ملت بود. خمینی و یارانش، از مردم خواستند که بوسیلهٔ این رفراندم، آیندهٔ خود و کشورشان را تعیین کنند. این رفراندم یک قرارداد تاریخی و سرنوشت ساز بود. بیش از 99 درصد از مردم به جمهوری اسلامی رأی مثبت دادند، بدون آنکه با مفاد این قرارداد آشنا باشند و یا از چهارچوب آن آگاه!! "چقدر روی این مسألهٔ به این مهمی و سرنوشت ساز، کار شد؟ چند ماه از طریق رادیو، تلویزیون و جراید برای مردم روشنگری کردند تا بدانند به چه رأی میدهند؟ آیا نظرهای موافق و مخالف ارائه شد؟ آیا روشن گردید که این جمهوری اسلامی که میخواستند به آن رأی بدهند، چه حق و حقوقی برای ملت قائل است؟ آیا به حقوق طبیعی و شعور انسان معتقد بود و احترام میگذاشت؟ آیا این نوع حکومت، منشور حقوق بشر سازمان ملل را می پذیرد؟ آیا این سیستم معتقد به تساوی حقوق زن و مرد، اقلیت های قومی و عقیدتی می باشد؟ آیا مردم میدانستند در مقابل قدرتی که برای ادارهٔ کشور به حکومت تفویض میکنند، حدود اختیارات، مسئولیت ها و محدودیت های حکومت چقدر و تا چه اندازه می باشد؟ و آیا قادر خواهند بود که به آسانی حکومت را کنترل و مهار کنند، تغییر دهند و یا در صورت لزوم ساقط کنند؟ آیا این پرسش ها مطرح شد، مورد بحث و گفتگو قرار گرفت و به آن پاسخ داده شد؟" (1)

سیستمی که با شعارهای دروغین (خمینی در پاریس) آغاز می شود و با عوامفریبی بر پا میگردد، چاره ای جز حذف منابع آگاهی دهنده، اطلاعات رسانی و آموزشی ندارد. از اینرو گام نخست، حذف نخبگان، متخصصان و تحصیل کرده ها بود که با سخنان ما متخصص نمی خواهیم، متدین می خواهیم، و اقتصاد مال خر استِ خمینی آغاز شد.

سپس جامعه روحانیت، برای نهادینه ساختن رژیم فقاهتی در میهنمان، پروژه ی اسلامیزه کردن آموزش و عربیزه کردن زبان پارسی را، در سطح کشور توسعه داد. این پروژه با تحریف تاریخ ایران، انکار کردن واقعیت های فرهنگ کشور، و آلوده کردن زبان پارسی، شروع شد. تصور حکومتگران این بود که با تحریف تاریخ، ما را از گذشته مان جدا کرده، ریشه مان را خشک می کنند. با اسلامیزه کردن آموزش و پرورش، و تبلیغات دروغ و ساختگی، فرهنگمان را کمرنگ می نمایند. و می توانند "ایرانی بودنمان" را از ما بگیرند، و جایگاه حکومتی شان را مستحکم تر کنند. تمرکزشان روی شیعه گرائی در تضعیف ملی گرائی و میهن دوستی ما می باشد. علی شریعتی در مورد نقش اسلام در جامعه و فرهنگ ایران می نویسد: "ضعف احساس ملیت در ایران، اسلام است که یک مذهبی خارجی است ... بخصوص مخالف صریح اصل ملیت است و ... تاریخ، ناظر و شاهد است که پیش از اسلام، احساس ملیت در ایرانیان بسیار قوی بوده است و قوی تر از مذهب." (2)

تحریف تاریخ و فرهنگ میهنمان:
خلاصه نوشته ی صادق خلخالی (حاکم شرع) در مورد کورش: "کوروش دروغین و جنایتکار، جاه طلب و عیاش بود".
مرتضا مطهری (رئیس شورای انقلاب) در مورد فردوسی می گوید: "زنده کردن لغات فارسی باستانی، برگشت از تعالیم قرآن است. تجلیل و تکریم از فردوسی، این مرد خاسر زیان بردهٔ تهیدست برای چیست؟! برای آنکه در برابر لغت قرآن و زبان عرب که زبان اسلام و زبان رسول اله است، ... شاهنامه را گرد آورده است".
علی مطهری نماینده مجلس شورای اسلامی می نویسد: "چرا برای نوروز محاسن و کرامات قائل شده اید، ... اگر نوروز چنین بود چه نیازی به رسالت پیامبر و نزول قرآن و آن همه زحمات از روز بعثت تا به امروز برای زنده نگه داشتن اسلام و سپردن آن به نسل های بعدی بوده است؟"
در مورد باژگون نشان دادن حقایق - در مدارس جمهوری اسلامی چنین تدریس می کنند که ایرانیان پیش از اسلام بی فرهنگ و وحشی بودند و دختران نوزاد را زنده به گور می کردند.!؟ در صورتیکه این پدیده در فرهنگ عرب بود؛ که نقش زن، یک فاجعه بود. ویل دورانت میگوید: "در میان اعراب، ارزش زن ناچیز، زندگی اش کسل کننده و دشوار بود. هنگامیکه دختر پا به عرصهٔ وجود میگذاشت، پدرش میتوانست او را زنده بگور کند که اکثراً می کردند؛ در غیر اینصورت، پدر با خفت، سرِ خود را پائین نگاه میداشت و ماتم زده، از خجالت به چهرهٔ دیگران نگاه نمیکرد. در سنین 7 - 8 سالگی، او را به کسی که حاضر بود بهایش را بپردازد، شوهر میداد. زن بخشی از اموال ، احشام و خدمه و غلامان بود که از پدر به همسر و پسر به ارث میرسید. از اینرو، زن ، همسر و شریک زندگیِ مرد نبود؛ بلکه همواره یک پیشخدمت و خدمتکار بود و هر گاه مرد اراده میکرد، میتوانست او را مرخص کند." (3)
ایران و ایرانی برای رژیم از ارزش و حیثیت برخوردار نیستند؛ برنامه های رژیم نمایانگر ارجحیت ها و ارزش های رژیم می باشند: دوباره سازی کامل بیروت و بی اعتنائی به مخروبه های خرمشهر از زمان جنگ ایران و عراق؛ پشتیبانی از اسد در سوریه با نفت، پول، سلاح، و سپاه؛ در عین بی توجهی به فقر و گرسنگی گسترده در ایران؛ دهها میلارد دلار کمک به یمن، بوسنی و ... ؛ رها کردن سیستان و بلوچستان که در مرز نابودی قرار گرفته اند! سرکوب سنی های ایران، نو مسیحی ها و بهائیان و ... و پشتیبانی از سازمان حماس، جهاد اسلامی، و ... !؟
خطای حکومتچیان در اینستکه یا درک نمی کنند و خودشان را گول میزنند، و یا نمی فهمند که "ما" در درجه ی نخست "ایرانی" هستیم. به "ایرانی" بودمان افتخار می کنیم؛ و ریشه ی تاریخی و فرهنگی مان برایمان بسیار ارزشمند

خطای حکومتچیان در اینستکه یا درک نمی کنند و خودشان را گول میزنند، و یا نمی فهمند که "ما" در درجه ی نخست "ایرانی" هستیم. به "ایرانی" بودمان افتخار می کنیم؛ و ریشه ی تاریخی و فرهنگی مان برایمان بسیار ارزشمند هستند. هویت ایرانی "ما"، تنها هویت ملی نیست؛ هویت سیاسی هم هست.

هستند. هویت ایرانی "ما"، تنها هویت ملی نیست؛ هویت سیاسی هم هست. قهرمانانی چون جمشید و کاوه آهنگر را دوست داریم برای مقابله شان با زور و ستم. کوروش را پدر ایران می دانیم برای عدالت و آزادگی و ارزشی که برای انسان قائل بود. امیرکبیر و مصدق را محترم می شماریم برای میهن دوستی شان، دید و شعورشان، و شهامت و مبارزه شان با دشمنان خارجی و گمراهان داخلی.
شکاف عمیقی که بین حکومت اسلامی با ملت ایران وجود دارد زائیده این پدیده است. رژیم فقاهتی با فرهنگ ایرانی در تضاد است. هویت ملی که نوع دوستی، مهر و صفا، میهمان نوازی، ارزش برای شعور و حیثیت انسان است، را نمی توان به ضرب شلاق، زندان و شکنجه و اعمال زور و ایجاد رعب و وحشت کمرنگ کرد و بتدریج نابود نمود. هر چه بیشتر سرکوب می کند، مخالفت ها افزایش میآبند و شکاف زیادتر و ژرف تر می گردد، ولی بر این باور است که انعطاف پذیری، برابر است با تسلیم و سقوط*.
خطای دیگر دست اندرکاران رژیم فقاهتی، در اسلامی بودن انقلاب است. انقلاب 1357 یک انقلاب مردمی و در مخالفت: با شکاف عظیم طبقاتی (دارا و ندار؛ بالادست و زیردست؛ فرمانده و فرمانبر؛ ...)، عدم وجود عدالت اجتماعی، نداشتن حق در تعیین سرنوشت خویش، ... ؛ و اعتراض به خودکامگی مطلق شاه، فساد گسترده دربار و حکومت و دولت؛ و وابستگی سیاسی و اقتصادی کشور بود. تصور واهی و ساختگی ملاها در اینستکه انقلاب اسلامی بود!؟ اسلامی بودن انقلاب، دروغی است که آنقدر تکرار کرده اند که اکنون خودشان نیز دروغشان را باور کرده اند!؟
عدم دستیابی به اهداف انقلاب مردمی 1357 و به کژراهه مذهب کشیده شدن، و به چاه فقاهت سقوط کردنِ آن؛ نه نفی درست بودن انقلاب است؛ نه خودکامگی و دیکتاتور بودن رژیم گذشته را عذر می نهد؛ و نه آن را اسلامی می کند!
اقرار یکی از سردمداران رژیم شاه: "واقعیت اینست که در نظام پیشین از دموکراسی و آزادی گفتار و مشارکت سیاسی خبری نبود ... در دهه چهل، رشد اقتصادی چشمگیر بود، به تدریج چهره کشور تغییر یافت ... گمان بیشتر مردم این بود که اصلاحات ارضی و اجتماعی گامی آغازین به سوی تحول هر چه بیشتر در راه آزادیهای فردی و مشارکت آنان درکارهای کشور و گسترش حکومت قانون است. دریغا که برداشت شاه از این رویدادها به کلی متفاوت بود و به تدریج رویاهای خودبزرگ بینانه او و آن چه مردم توقع داشتند، دو راه جدا در پیش گرفتند و کار این دوری فزاینده به دلسردی و بدبینی و سپس ناخورسندی و خشم مردم کشید." (4)
انقلاب چگونه به کژراهه مذهب کشیده شد:

نخست اینکه حکومت شاه، تمام گروه ها، سازمان های مخالف و شخصیت های ملی و آزادیخواه را چنان قلع و قمع کرده بود، که سازمانی و کسانی برای جایگزینی باقی نمانده بود. پس از کودتای 28 مرداد؛ 25 سال سانسور، خفقان، زندان، اعدام و سرکوب مخالفان (که اکثر رهبرانش فرسوده، کهنسال و سرخورده شده بودند)، دیگر گروه و سازمانی وجود نداشت که قدرت عرض اندام کردن و یا امکان سازماندهی داشته باشد. حزبی نبود که بتوانند در آن لحظات سرنوشت ساز با اتکا به افرادش، قد علم کند و از طریق وسائل ارتباط جمعی برنامه شان را ارائه نمایند. شاپور بختیار می گوید: "مملکت ایران بعد از سقوط مصدق یک روز هم حق نداشت که یک حزبی شبیه به حزب نیروی سوم، حزب ایران، جبهه ملی از این چیزها داشته باشد. و بدبختی شاه این بود که - وقتی حس می کرد این جریان به یک جائی به مصدق می رسد، راجع به این موضوع :آلرژی" پیدا می کرد. ... پس هیچ چیز اصیل ملی، هیچ تشکیلاتی در مدت 25 سال، این آدم نگذاشت نضج بگیرد. اگر یک سرو صدائی بود خفه می کردند: انتخابات، چنین و چنان." (5) دوم، جامعه روحانیت با شصت هزار مسجد در گوشه و کنار کشور قدرت سازماندهی وسیعی داشت. سوم، سرنگونی رژیم سلطنت، یک خلائی (تهیگی)، بوجود آورده بود که نیاز به جایگزینی داشت. اشتباه بزرگِ انقلابیون این بود که "منار را دزدیده بودیم، پیش از آنکه چاه را بکنیم"! براندازی، بدون برنامه ی جایگزینی! در چنین موقعیتی، عدم وجود یک برنامه ی هدفمند و مشخص، باعث شد که شعار جای شعور را بگیرد و احساسات و رابطه، جای منطق و ضابطه بنشیند. سخنان دروغ ولی زیبای خمینی در مورد آزادی و برابری در پاریس نیز توانست احساسات مذهبی متن جامعه را تجهیز کند، و انقلاب را به کژراهه مذهب بکشاند. بنابراین جامعه روحانیت سوار بر خرِ مراد شد؛ ثروت های ملی ایران که باید پاسخگوی نیازهای جامعه و جبران خرابیها، و کمبودها باشند؛ هم مورد چپاول های نجومی و کم سابقه در تاریخ، قرار گرفت. و هم برای پیاده کردن اهداف دست اندرکاران رژیم، در لبنان و سوریه و یمن و سازمان حماس و ...، بکار گرفته شد. حکومت فقاهتی، نه تنها کمترین ارزشی برای خواست های مردم قائل نیست، بلکه پاسخ حکومت به فعالین مدنی، اعتصاب کارگری، و حتی جشن فارغ التحصیلی، شلاق، زندان، شکنجه و اخراج دسته جمعی است!

بی کفایتی و بی لیاقتی رژیم از یکطرف و ارزشمند نبودن آینده ایران برای حکومتگران، میهنمان را دچار بی آبی و "بد" آبی (سد زدن بر روی تپه ای از نمک) کرده و صدها هزار هکتار از زمین کشاورزی مان را تخریب نموده است. روش های ناسالم استفاده از منابع آب کشور، در بخش هائی از میهنمان باعث طوفانهای فاجعه آفرین خاک، شن و نمک شده اند. فساد و دزدی بقدری گسترده، مزمن و عظیم است که رژیم میترسد، مجرم را دستگیر و دادگاهی کند، زیرا می د اند که همه با هم در این دزدی ها شراکت دارند و رسوائی همگانی است. پرونده ی ننگ آور رژیم، لکه ی شرم آوری است در تاریخ میهنمان که بزودی بسته خواهد شد. این عمارت بزودی فرو میریزد، جمهوری اسلامی فرو می پاشد. نه تنها دخالت مذهب در حکومت و جامعه بشدت کمرنگ می گردد، بلکه جایگاه خود را در دخالت در سرنوشت مردم از دست میدهد. زیرا طی دوران نکبت بارِ حکومت زور و تزویر، میلیون ها ایرانی از مذهب بیزار یا فراری شده اند:

سقوط رژیم، یک امر اجتناب ناپذیر و حتمی است. لذا نخبگان باید با تمام وجود روی برنامه ی جایگزینی مشغول کار و تلاش باشند. برنامه ی "جایگزینی"، از "براندازی" صدها بار مهم تر است.

عده ای به مذاهب دیگر روی آورده و عده ای ضد عرب شده اند؛ عده ای حتی خدا را قبول ندارند؛ و گروه بسیار بزرگی از هم میهنانمان، طرفدار جدائی حکومت از مذهب هستند. سقوط رژیم، یک امر اجتناب ناپذیر و حتمی است. لذا نخبگان باید با تمام وجود روی برنامه ی جایگزینی مشغول کار و تلاش باشند. برنامه ی "جایگزینی"، از "براندازی" صدها بار مهم تر است. براندازی یکبار و در یک مرحله از زمان است؛ ولی جایگزینی یک سیستم است. هدف جایگزینی، برپائی یک حکومت مردمسالار است: دولتی که برنامه اش پاسخگوی خواست های مردم و هدفش برآوردنِ نیازهای جامعه باشد.
برای برپائی حکومت مردمسالار، هم آمادگی ذهنی کثرت گرائی در جامعه مورد نیاز است و هم بنیان های چارچوبی آن باید برپا شود. مردمسالاری، یک شعار نیست، بلکه یک پروسه و یک سیستم است. بنابراین برپائی و برقراری دموکراسی، هم نیاز به گسترش اندیشهٔ دمکراسی و هم نیاز به یک چارچوب اجتماعی و اقتصادی مشخص دارد: تساوی حقوق زن و مرد؛ آزادی قلم و سخن؛ آزادی و استقلال مطبوعات؛ وسائل ارتباط جمعی آزاد و مستقل؛ آزادی احزاب؛ آزادی و استقلال اتحادیه های حرفه ای و کارگری؛ همچنین نیاز به یک سیستم مالی و بانکی متعادل و شفاف و سیستم اقتصادی باز و پویا، برای جلب سرمایه گزاری در صنایع مورد نیاز یک جامعهٔ سالم مدنی که ملت در رفاه باشند و ارزش های انسانی و ملی حفاظت شوند.
رهائی مردم در پرتوی آگاهی و شناخت شرایط می باشد و و نجات ایران در گروی همت، همیاری و همبستگی مردم است. مشکل ما در خودمان، و راهِ حل نیز خودمان هستیم.

امیرحسین لادن
جولای 2016
ahladan@earthlink.net

سیدمجتبی واحدی

دیوث کیست؟

هفته نامه یالثارات از کاغذپاره های بدون‌مشتری در عرصه مطبوعاتی ایران است که تنها برای خط دهی به تندرو ترین‌اراذل و اوباش حکومتی و کمک به انسجام آنها منتشر می شود. نگاهی به سوابق و عملکرد این‌نشریه در گذشته و حال نشان می دهد که از حمایت های آشکار و پنهان در بالاترین سطوح‌حکومتی برخوردار است و گاه اخبار "پشت پرده "را نیز بسیار زودتر از سایر رسانه ها افشا می نماید.

اگر تا چندی قبل می خواستم‌چنین‌عنوانی برای مقاله خود انتخاب کنم پیشاپیش از مخاطبان پوزش می خواستم. اما اکنون به دو دلیل ، ضرورت پیشین را مطرح نمی دانم. نخست آنکه با اصرار افراطی بر استخدام واژه های مودبانه و استفاده از کلمات وجیه ، گرفتار نوعی دورویی و ریا خواهیم‌شد و با مخفی کاری هایی از این دست نه بی اخلاقی های روزافزون از جامعه رخت بر می بندد و نه راه اصلاح و انتقاد صریح هموار می شود. دیگر آنکه تکرار بی وقفه واژه های اینچنینی به ویژه به صورت رسمی و از سوی نهادها و افراد متولی اخلاق و فرهنگ‌سازی ظاهرا قبح به کارگیری آن از بین رفته است. با این مقدمه کوتاه می خواهم‌بحثی را مطرح‌کنم که از چند ماه قبل ،رواج‌زیادی در جامعه ایران‌پیدا کرده است. تقریبا سه ماه پیش ،محمدرضا عارف به دیدن‌شیخ عبداله جوادی آملی رفت که سالهاست به عنوان معلم‌قرآن و مدرس اخلاق از او نام‌برده می شود. او در دیدار با عارف ،از کسانی سخن گفت که آنان‌را "دیوث سیاسی "می نامید. پس از آن‌از جیب ملت ،کنفرانس ها و نشست هایی برگزار شد که دستور کار همه آنها "دیوث شناسی " بود. ظاهرا شایسته ترین شاگرد این مکتب ، هفته نامه یالثارات بود که البته تعیین مصادیق در این مورد بر اساس نگاه کثیف و عقده گشایانه دست اندرکاران نشریه و بالادستی های آنها صورت می گیرد.این نشریه که پیش قراول انتشار سخنان جوادی آملی بود در جدید ترین عقده گشایی خود ،تصاویری از هنرپیشگان‌نسبتا سرشناس به همراه همسرانشان منتشر و در بالای این تصاویر تیتر "دیوث‌کیست" را قرار داد.

هفته نامه یالثارات از کاغذپاره های بدون‌مشتری در عرصه مطبوعاتی ایران است که تنها برای خط دهی به تندرو ترین‌اراذل و اوباش حکومتی و کمک به انسجام آنها منتشر می شود. نگاهی به سوابق و عملکرد این‌نشریه در گذشته و حال نشان می دهد که از حمایت های آشکار و پنهان در بالاترین سطوح‌حکومتی برخوردار است و گاه اخبار "پشت پرده "را نیز بسیار زودتر از سایر رسانه ها افشا می نماید. در نیمه دهه هفتاد سید علی خامنه ای به جنگ‌فرهنگسراهای وابسته به شهرداری تهران رفت.او برای متلاشی کردن‌ساختار فرهنگسراها فردی به نام واعظی را به سرپرستی آنها گمارد. از نخستین‌اقدامات واعظی انعقاد قرار داد برای پیش خرید یالثارات به مدت چند سال در تیراژ بسیار بالا بود. پس از آن، نشریه یا لثارات و حزب وابسته به آن - چماقداران موسومربه انصار حزب اله - حضور علنی تر در عرصه سیاسی کشور پیدا کردند. نام‌محمود احمدی نژاد به عنوان‌کاندیدای ریاست جمهوری، نخستین بار یکسال قبل از انتخابات سال هشتاد و چهار در جلسه انصار حزب اله و در سخنرانی محمد حسین صفار هرندی مطرح شد و یالثارات متن آن را به صورت‌کامل منتشر نمود.

در آن سخنرانی ،صفار هرندی از لزوم قرار دادن افرادی مانند ناطق نوری و رفسنجانی در ویترین برای ادای احترام مردم سخن گفت و احمدی نژاد را نمونه مناسبی برای تصدی ریاست جمهوری معرفی کرد. بنا بر این ،آنچه توسط این ورق پاره بدنام و کم‌تیراژ منتشر می شود الهام گرفته از بالاترین سطح نظام است. آنچه با تیتر "دیوث کیست" منتشر شد نیز از این قاعده مستثنا نبوده بلکه بازتابی از تفکر و منش راس نظام می باشد.

حال که چنین است بدنیست همه ما برای شناسایی و معرفی دیوث به کمک رهبر و سخنگویان او برویم. شاید بپرسید چرا ؟پاسخ ،واضح است. بخواهیم یا نخواهیم‌سید علی خامنه ای و عوامل او بر کشور و مردم‌حاکم هستند و فعلا خود را قادر مطلق می پندارند. آنها پروژه های مورد نظر را بر اساس تمایلات خویش پیگیری می نمایند. همانگونه که در سه ماه اخیر سمینارهایی برای شناسایی "دیوث سیاسی" برگزار کردند و سخنران محبوب بیت رهبر -حسن عباسی -به هنرنمایی در آن سمینارها پرداخت. در چنین شرایطی بیتفاوتی نسبت به این پروژه ها ،واگذاری کامل زمین بازی به کسانی است که برای مخفی کردن دزدی های خود ،فریاد "آی دزد "سر می دهند.

دیوث کیست؟ بنا به تفسیر ساده، دیوث به کسی گفته می شود که نسبت به عیال و اهل خانواده خود غیرت ندارد. اگر غیرت نداشتن یک مرد نسبت به همسر و فرزندان خود قبیح باشد یقینا بی غیرتی در سطح خانواده بزرگ تر ،قبیح تر است و مفسده انگیزی آن بیشتر است. اگر یک مرد، ثروت خانوادگی را صرف ارضای شهوات گوناگون خویش در خارج از محیط خانواده کند و نیاز مالی ،اعضای خانواده را به فساد بکشاند یقینا آن مرد شایسته لقب "دیوث "است. اگر یک مرد بعضی اعضای خانواده را نورچشمی بداند و عمده ثروت خانوار را خرج نورچشمی ها کند مسئولیت فقر سایر اعضای خانواده به عهده اوست و اگر این فقر موجب فساد اخلاقی ،تن فروشی و سایر مظاهر آلودگی شود هیچ‌لقبی مناسب تر از "دیوث " برای آن‌مرد وجود نخواهد داشت. اگر تنها دغدغه بزرگ‌یک‌خانواده، حرف شنوی اعضای خانواده باشد و دست اعضای حرف شنوی خانواده را برای سوء استفاده از سایر اعضا باز بگذارد یقینا مصداق کامل "دیوث"است. اگر مرد خانواده تنها به فکر موقعیت و منافع خود باشد و این مسئله او را از امنیت خانواده غافل کند مسئولیت ناامنی درخانه به عهده اوست و چنانه نتیجه این ناامنی ،سوءاستفاده اراذل و اوباش از بی پناهی ناموس خانواده شود آن مرد یک "دیوث " واقعی است.

در سطح کلان کشور ،مصادیق واقعی "دیوث" کسانی هستند که برای ارضای شهوات و بلند پروازی های خویش ، زمینه تحمیل انواع تحریم بر کشور را فراهم کردند که نتیجه آن فقر گسترده و تن دادن ناخواسته بسیاری از دخترکان و زنان بی پناه به کارهای خلاف شان بود. فراموش نمی کنم سال هشتاد و هفت ، فرمانده وقت نیروی انتظامی در یک گفتگوی علنی اعلام کرد :"عده ای از دختران و زنان نیازمند برای دریافت حقوق های هفتاد هشتاد هزارتومانی به استخدام بعضی شرکت هادر می آیند و متاسفانه مورد انواع سوءاستفاده قرار می گیرند؟ برای ملقب شدن به لقب "دیوث"، چه کسانی شایسته تر از سران نظام‌جمهوری اسلامی که در همان سالها ،صدها میلیون دلار برای بازسازی لبنان هزینه می کردند؟ بیش از دهسال قبل ،مسعود ده نمکی کارگردان حزب الهی ،فیلم" فقر و فحشا " را ساخت تا سرنوشت بعضی دخترکان مظلوم و زنان رنج کشیده ایرانی را به نمایش بگذارد ؛همان ها که از سر نیاز به برده جنسی شیوخ عیاش در کشورهای عربی تبدیل شده بودند. در همان‌سالها ،"دیوث"های واقعی میلیاردها دلار ثروت کشور را در پروژه بی حاصل اتمی هزینه کردند. کسانی که هیچ‌لقبی مناسب تر از"دیوث"برای آنان وجود ندارد در طی شش سال گذشته ،دهها میلیارد دلار از ثروت کشور را برای حمایت از آدمکش متحد خود یعنی بشار اسد هزینه کرده اند در حالی که در همین مدت ،هزاران جوان و نوجوان ایرانی از سر فقر ،به دامانواع فساد افتاده اند. خواهش می کنم برخی سخنگویان مواجب بگیر یا بی جیره مواجب نظام ،قصه کلیشه ای "دور کردن داعش "ازایران برای توجیه میلیاردها دلار ولخرجی جمهوری اسلامی در سوریه را تکرارنکنند. روزی که جمهوری اسلامی ارسال دلار به سوریه را آغاز کرد هنوز نه داعشی وجود داشت نه ناامنی های حاصل از روکم کنی های متقابل دوجبهه فساد وابسته به عربستان و جمهوری اسلامی.

آیا برای شناسایی "دیوث"های واقعی ،باز هم نشانه لازماست ؟ رقم اختلاس سه هزار میلیارد تومانی در دولت احمدی نژاد ، موجب واکنش شدید رسانه ها و فعالان سیاسی شد. این رقم در زمان کشف اختلاس ، معادل حقوق یکسال پانصد هزار نفر با حقوق ماهیانه پانصد هزار تومان‌بود . در واقع این رقم می توانست نیازهای اولیه پانصد هزار خانوار را در یکسال تامین و از انحراف احتمالی ناشی از فقر جلوگیری نماید. آیا کسی را می توان‌پیدا کرد که از مرتکبان آن اختلاس و حامیان آنها ،نسبت به خانواده بزرگ‌ایران بی غیرت تر باشد ؟ راستی اگر "دیوث " لقب شایسته برای سرپرست بی غیرت خانواده است در مقیاس خانواده بزرگ‌ایران،چه کسی را باید به این لقب ،مفتخر کرد؟ اکنون که هر روز رقم های بزرگتری از فساد مالی با حمایت دولت احمدی نژاد کشف می شود قطعا با وجدان آسوده تر می توان مدال "دیوثی "را به گردن بی غیرتان واقعی در سطوح بالای نظام انداخت.

رفتار سران نظام در عرصه های جهانی و در تحولات داخلی ، بسیاری از کشورهای بزرگ‌و کوچک را نسبت به ایرانیان ،گستاخ کرده است. در سال های گذشته اخبار متعدد از هتک حرمت ایرانیان توسط پلیس مرزی عراق ،افسران گذرنامه عربستان ،ماموران امنیتی امارات و.... منتشر شد بدون آنکه واکنش درخور از سوی سران نظام مشاهده شود. آنان در چنین حوادثی ، نقش سرپرست خانواده را به عهده دارند و الحق ،بی غیرتی خویش را به نمایش گذاشتند. چه لقبی می تواند این بی غیرتی ها را توصیف کند؟

بیایید تعارف و بازی با کلمات را کنار بگذاریم. از "مودب نمایی "های تشریفاتی نیز دست برداریم. ادبیاتی که از بالاترین سطح‌حاکمیت در جامعه منتشر می شود مبتذل تر از آنست که لاپوشانی ها و ادب ورزی ریاکارانه ما ،بتواند فضای رسانه ای را مبرا از القابی مانند "دیوث" نگه دارد. پس بهتر است میدان را برای " دیوث"سازی توسط کسانی که خود مظهر کامل بی غیرتی و عامل اصلی ترویج انواع فساد و تباهی در کشور هستند خالی نگذاریم.

ارزش نوار صوتی آیت الله منتظری در چیست؟

شهاب برهان

یکشنبه ۲۴ مرداد ۱۳۹۵ - ۱۴ اوت ۲۰۱۶

نوزدهم مرداد 1395 نوار صوتی دیدار آیت الله حسینعلی منتظری با اعضای کمیته مرگ منصوب خمینی برای قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ منتشر شد. این سند را از دو لحاظ می شود بررسی کرد: یکی از لحاظ نفس افشای نوار؛ و دیگری از لحاظ محتوای آن یعنی مخالفت آیت الله منتظری با آن قتل عام.

الف - ارزش افشای نوار.

- این نوار به دست کسانی فاش می شود که بیست و هشت سال آن را پنهان کرده بودند . همین کافی است تا بدانیم که دلیل افشاگری امروز، عشق به حقیقت گوئی به مردم نیست. می توان مطمئن بود که این برگی بوده که در پوکر کثیف منازعات باندها و جناح های رژیم روی میز زده شده است. چه هدفی از این کار در کار بوده است، نمی دانم ولی از آنجا که خیلی از این موضوعات سال ها پیش در خاطرات منتظری منتشر شده بود و نامه های منتظری به خمینی و فرمان خمینی هیچکدام برای کسی تازگی نداشت، احتمالا در فضای تنش های سیاسی امروزی درون رژیم، تصفیه حساب های باندی با اعضای کمیته مرگ و از آن طریق با دستگاه ها و جریانات خاصی در نظر بوده است که من از آن ها آگاهی ندارم. تنها می توانم بگویم که اگر افشای سخنان آن آیت الله عظما می توانست بخشی از اصلاح طلبان را به دست برداشتن از توجیه جنایتکارانه یا سکوت تبهکارانه شان در قبال آن جنایت عظما وادارد؛ و یا دست کم بخشی از مردم خوشباور به اصلاح این رژیم را از توهم دور کند؛ و یا اگر زبانم لال این افشاگری بعنوان مدرکی غیر قابل تردید در اثبات جنایت رژیم اسلامی علیه بشریت به سرتیتر اخبار در تلویزیون ها و رسانه های "حقوق بشری " دنیا تبدیل می شد، ارزشی بر این افشاگری مترتب می بود!

*

ب - ارزش مخالفت آیت الله منتظری

منتظری غالباً بخاطر سماجت در مخالفت با آن قتلعام و گذشتن از مقام سیاسی، مورد ستایش قرار گرفته است و می گیرد. از او بعنوان کسی که در میان رهبران رژیم شرف داشت یاد میشود. با آن که منتظری یکی از مرتجع ترین تاریک اندیشان عمامه به سر و همدست و همداستان سالیان سال جنایت و آزادی کشی رژیم اسلامی بوده است، من منکر علو طبع و شرف فردی او نیستم که از مقام دست شست، اما فکر می کنم در ارزیابی از مخالفت منتظری نباید او را تنها با معیار اخلاق فردی سنجید. من این پرسش را از خودم می کنم که مخالفت منتظری چه ارزش انسانی و چه ارزش اجتماعی - سیاسی داشت؟ میدانیم که منتظری با کشتارهای اوائل انقلاب، با کشتار های گسترده ی سال۶۰ مخالفتی نکرد. مخالفت او با قتل عام ۶۷ همانطور در نوار گفته و در خاطرات اش هم تاکید کرده است، از بیگناه کشی بدون برگزاری دادگاه بوده است. او برای این مخالفت، دو دلیل اقامه می کند: یک: رژیم و خمینی بدنام می شوند؛ دو: »من اگر زودتر از آقای خمینی مُردم، جواب خدا را چه بدهم؟ .«در قاموس منتظری، مساله ای به نام مسئولیت در قبال انسانیت و جامعه مطرح نیست، نظام چه می شود و مسئولیت فردی من در پیشگاه خدا چه می شود. منتظری به همان دلیل با این قتل عام مخالفت می کند، که میرغضب های مجری آن، لازم اش می دانند: دلسوزی برای آبروی خمینی و رژیم اسلامی. هر دو طرف مسئولیت را به گردن خمینی می اندازند .

فرق شان در این است که مجریان فرمان اش را اجرا می کنند؛ منتظری در پیشگاه الهی از خود سلب مسئولیت می کند. هر دو طرف از بعد انسانی و اجتماعی تهی اند. صد البته در مقایسه با مخاطبین اش و نیز خمینی، منتظری فردی با وجدان و شریف است اما وجدان اش ایمانی و شرف اش فردی است. منتظری وقتی این صحبت ها را با اعضای کمیته مرگ می کرد خوب آگاه بود که آنان با ارشاد او و از اجرای فرمان خمینی سرپیچی نخواهند کرد. آگاهانه داشت مدرکی برای برائت خود اش فراهم می کرد. صراحتاً هم می گوید من گفتنی را به شما گفتم حالا خودتان می دانید. او بطور جدی قصد جلوگیری از این قتل عام را نداشت که اگر می داشت، زمانی که همین نوار ضبط شد آن را منتشر می کرد و جامعه را خطاب قرار می داد. خاطرات اش را که بعد از پوسیدن اجساد زنده و نیمه جان کشته شدگان منتشر شد، در بیانیه ای چند سطری و افشاگر و دعوت به اعتراض و ممانعت اجتماعی از آن فاجعه منتشر می کرد. او در همین نوار می گوید: »من اگه به خاطر شخص امام و انقلاب نبود نامه‌ام را پخش می‌کردم. میدونید چقدر به نفع دشمنان بود؟ .«اگر او سر سوزنی وجدان انسانی می داشت، انسان ها و اگر مسئولیت اجتماعی سر اش می شد، جامعه را در جریان می گذاشت و پیه شرف انسانی و مسئولیت اجتماعی را به تن می مالید. اما او ترجیح داد قتل عام صورت بگیرد، و فقط او در پیشگاه الهی برای این مورد معین بی گناه باشد و مدارکی کتبی و صوتی هم برای تبرئه ی تاریخی فرد خود اش برای مردمانی تدارک ببیند که در دوره های سر خوردگی از آخوند و حکومت اسلامی بدانند ولی فقیه خوب و رژیم اسلامی خوب یک کابوس نیست و سالیان سال می توان به " لیست امید" هائی امید بست و به دکتر آیت الله های شریف تر از آیت الله های بی شرف. البته که آیت الله منتظری با خمینی و اعضای کمیته مجری فرمان قتل عام او فرق هائی داشت. در همین نکوهش اعدام بخاطر مخالفت عقیدتی، اعدام محکوم به حبس بدون ارتکاب جرم تازه و بدون محاکمه، اعدام زن، اعدام زن باردار، اعدام هواداران بخاطر ارتداد رهبران، مجازات در بندان بخاطر محاربه ی بیرونیان و ... اینگونه تفاوت ها را در حرف های نوار صوتی می شود دید. اما او به مخالفت در خفا اکتفا کرد. به اعضای کمیته مرگ می گوید »لا اقل در ماه محرّم این کار را نکنید !«حرمت محرم برایش مهم است و نه حرمت انسان. او از فاجعه خبر داشت. خوب می دانست که با نامه نگاری به خمینی و نصیحت جلادان نخواهد توانست جلو آن را بگیرد، اما مثل خود همان ها، مثل خاتمی و روحانی و امثال آن ها از وجدان انسانی و مسئولیت اجتماعی تهی بود، فاجعه را پنهان کرد و مسکوت گذاشت تا مبادا رژیم قصابان اسلامی تضعیف شود. او می دانست و می دید که خمینی بقول خودش در نوار، »سفاک خونریز و هتاک« است اما همین سفاکی و خونریزی و حتاکی را به خیال خود اش از مردم پنهان کرد چون: »من بیش از همه به فکر

من تفاوت ها و ارزش های فردی را در تصمیم منتظری و در صحبت های شفاهی و در خاطرات اش تشخیص می دهم اما هیچ نشانی از وجدان انسانی و مسئولیت اجتماعی در آن سراغ نمی کنم. او از فاجعه قبل از وقوع اش آگاه بود و آن را از مردم کتمان کرد تا کار از کار بگذرد. او می توانست اقدام انسانی و سیاسی کند و نکرد. آیت الله منتظری خواست حقیقت را افشا کند، اما تنها زمانی که کار از کار گذشته باشد تا مبادا کبریای خمینی سفاک و خونریز و اعتبار نظام ولایت فقیه که خود او نظریه پرداز اش بود، آسیب ببیند. برای او کافی بود خود اش برائت پیدا کند چه در پیشگاه تاریخ و چه در پیشگاه الهی. این مخالفت منتظری زمانی ارزش انسانی و اجتماعی می داشت که نه جلادان را در پچ پچه ی خلوت برای ثبت در تاریخ، بلکه انسان ها و جامعه را پیش از وقوع جنایت خطاب قرار می داد.

حیثیت حضرت امام و چهره ولایت فقیه می باشم. «
من تفاوت ها و ارزش های فردی را در تصمیم منتظری و در صحبت های شفاهی و در خاطرات اش تشخیص می دهم اما هیچ نشانی از وجدان انسانی و مسئولیت اجتماعی در آن سراغ نمی کنم.
او از فاجعه قبل از وقوع اش آگاه بود و آن را از مردم کتمان کرد تا کار از کار بگذرد. او می توانست اقدام انسانی و سیاسی کند و نکرد. آیت الله منتظری خواست حقیقت را افشا کند، اما تنها زمانی که کار از کار گذشته باشد تا مبادا کبریای خمینی سفاک و خونریز و اعتبار نظام ولایت فقیه که خود او نظریه پرداز اش بود، آسیب ببیند. برای او کافی بود خود اش برائت پیدا کند چه در پیشگاه تاریخ و چه در پیشگاه الهی. این مخالفت منتظری زمانی ارزش انسانی و اجتماعی می داشت که نه جلادان را در پچ پچه ی خلوت برای ثبت در تاریخ، بلکه انسان ها و جامعه را پیش از وقوع جنایت خطاب قرار می داد. اما او و همانقدر از آن ها می ترسید که از خدایش! این نوار صوتی ارزش افشاگری ندارد. افشاگری می بایست به هنگام وقوع فاجعه صورت می گرفت. آیت الله منتظری با این قتل عام معین مخالف بود ولی حقایق داغ را در زیر خاک سرد پنهان کرد، همچنان که سفاکان و قصابان، جسدهای گرم قربانیان را.

معلمی که جان می‌دهد و معلمی که نان می‌دهد

سیستان و بلوچستان را دوباره باید نظاره کرد

رامین ریگی

نه سوپراستار است نه مولتی میلیاردر است نه هنرمند پرآوازه. او رسانه‌ای هم ندارد تا از او قهرمان و ستاره بسازند. جز اینکه سال‌هاست در حد توانش نان خود را با کودکان و دانش‌آموزان گرسنه قسمت می‌کند، و این کار را هم بی‌ادعا انجام می‌داد تا اینکه عکس‌هایی از او در حال کارهای مختلف مانند قسمت کردن نان و صبحانه دادن به کودکان منتشر شد و در کمتر از یک روز عکس این معلم زابلی در شبکه‌های اجتماعی به‌صورت گسترده پخش شد و مورد استقبال قرار گرفت. بی شک رامین و همکارانش که سال‌هاست در فقدان مسئولیت‌پذیری دولت‌ها این کار را انجام می‌دهند، هنگام انجام این عمل صادقانه به این نکته فکر نمی‌کردند که چگونه عمل کنند که در صدر اخبار قرار گیرند ولی تصویر آنها میلیون‌ها بازدید داشته است. پیش از این نیز در اردیبهشت ماه حمیدرضا گنگوزهی ریگی برای اینکه شاگردانش زیر آوار دیوار فرسوده مدرسه نمانند جانش را از دست داد. فداکاری بزرگی که بازتاب جهانی یافت و تصویر او و شاگردانش در شبکه‌های مجازی به کرات دیده شدند. البته اگر این تصویرها منتشر هم نمی‌شدند، این دو معلم و انسان‌هایی مانند این‌ها الگوی افراد پیرامون خود قرار می‌گرفتند؛ الگویی از جنس فداکاری و صداقت. آنها ارزش‌های انسانی را در جامعه‌ای نمایندگی می‌کنند که ارزش‌هایش هر روز بیشتر از پیش تحت سیطره ارزش‌های سود و سرمایه و فردیت افسارگسیخته رنگ و بوی کالایی می‌گیرد، و حالا سؤال اساسی این است که چرا و چگونه این تصویرها، و به خصوص تصویر ایستادن کودکان در صف نان آقا معلم، این چنین مورد استقبال و توجه قرار می‌گیرند؟

برای پاسخ ابتدا باید بر بعد ارزش صداقت و فداکاری و سادگی عمل این معلم، همکاران و خانواده‌هایشان تاکید کرد. این تصویر بیش از هرچیز نشان از عمل انسانی و صادقانه افرادی است که خود در محروم‌ترین نقطه کشور زندگی می‌کنند. یک معلم زابلی بهتر از هرکسی معنی و مفهوم درد فقر و محرومیت و تبعیض را می‌فهمد، اما آن چیزی که در این میان مهم است؛ این همه درد این افراد را نسبت به پیرامون خود بی‌تفاوت نکرده است. یک معلم، تن‌اش را میان دیوار و دانش‌آموزانش قرار می‌دهد تا دانش‌آموزانش نجات یابند و دیگری نانش را با دانش‌آموزانش تقسیم می‌کند. اما پاسخ جدی‌تر را باید در ساختار جامعه و از دل تضادهای موجود در آن جست؛ آن چیزی که باعث جان دادن حمید رضا گنگوزهی‌ریگی و نان دادن رامین ریگی می‌شود فراتر از انسانیت و فداکاری فردی این افراد، بحث محرومیت و عدم برخورداری کودکان در مناطق محروم از امکانات اولیه آموزش و زندگی است. بحث اصلی امکانات، منابع و ثروتی است که بصورت ناعادلانه تقسیم می‌شود؛ بحث گرسنگی و فقر کودکان است. این مسئله وقتی پررنگ می‌شود که ببینیم در این سال‌ها، دولت از وظایف خود در عرصه‌های مختلف ازجمله آموزش و بهداشت عقب‌نشینی کرده است. اینجاست که ضمن یادآوری وظایف انسانی خود و تقدیر از این معلم‌ها ، باید وظایف دولت را در تأمین استانداردهای آموزشی و معیشت و زیست کودکان یادآور شد، و این بی‌عملی در قبال مسئولیت‌ها را به چالش کشید. اما دیگر وجه پرسش این یادداشت چرایی توجه مخاطبان عام و خاص و بازنشر آن توسط افراد مختلف در تلگرام، اینستاگرام ، تلگرام و فیس‌بوک و ... است. به‌راستی چرا این مسئله تا بدین حد مورد توجه عام و خاص قرار می‌گیرد؟ مگر آن چیزی که در تصویر دیده می‌شود جدای از واقعیت مادی و عینی جامعه است؟

به نظر می‌رسد فضای مجازی زیست اجتماعی ما را در خود حل کرده است. ما روزانه از کنار ده‌ها مورد از این مسائل و بدتر از آن عبور می‌کنیم؛ از کنار کودکان و زنان زباله‌گرد، دختران و مردان کارتن‌خواب و معتاد، از کنار بیمارستان‌هایی که بیماران خود را درمان نمی‌کنند و... عبور می‌کنیم تا در اولین فرصت در شبکه‌های اجتماعی مجازی این‌همه مصیبت را باهم به اشتراک بگذاریم. بی‌شک از خوش‌اقبالی این کودکان ایستاده در صف نان است که این فرصت را یافته‌اند که دیده شوند؛ این مسئله از دستاوردهای استفاده از شبکه‌های مجازی است و نباید منکر آن شد.

شاید یکی از دلایل این واکنش‌ها، ارزش نهفته در این تصویرها در مقابل ارزش‌های مادی شده در زندگی روزمره و واقعی است؛ این ارزش‌ها مورد توجه قرار می‌گیرد چون ارزش‌های واقعی در زندگی و مناسبات جاری در جامعه چیز دیگری است که توسط طبقه و قدرت مسلط رقم می‌خورد. پس افراد به ناچار به ارزش های انسانی در فضای مجازی واکنش نشان می‌دهند تا قسمتی از آن حس دیگرخواهی را ارضا کنند؛ چرا که در مناسبات عینی و واقعی تحت سیطره همان ارزش‌های مسلط هستند؛ ارزش‌هایی که عاری از وجه انسانی تحت تاثیر رقابت و ارزش‌های بازار و معادلات سود و سرمایه رقم می‌خورد. واکنش مجازی به این تصاویر یک واکنش فرعی، انحرافی و حاشیه‌ای به اصل مسئله است. گویی آنجا که پراتیک اجتماعی ما به نقطه صفر و انفعال می‌رسد، درست همان جایی است که ارزش‌های طبقه مسلط زیست اجتماعی ما را بلعیده است. جایی که واکنش در فضای مجازی غالب می‌شود.

بخشی از این واکنش‌ها اما در فضای مجازی محدود نمی‌ماند و به فضای واقعی نیز سرایت می‌کند. ممکن است تعدادی از انسان‌ها با هدف کمک و بصورت صادقانه به افراد فداکار و کودکان آسیب‌دیده کمک کنند و برخی موسسات و خیریه‌ها برای کمک به محرومان و فقرا اعلام شماره حساب کنند و بکوشند قسمتی از حل مسئله باشند؛ این واکنش‌های خیریه‌محور در بهترین حالت به حل مسئله به صورت محدود و در لحظه می‌انجامد، تازه به شرط این‌که از مجرای درست و اصولی صورت گیرد اما این راه‌حل خیریه محوری، راه حل فرعی و حاشیه‌ای است. اصل مسئله این است که هیچ کودکی نباید گرسنه به مدرسه برود و دیوار هیچ مدرسه‌ای نباید روی کودکان آوار شود. این وظیفه فرادستان در قدرت و مسئولان آموزش و پرورش است که یک آموزش با کیفیت و زندگی شرافتمندانه را برای همگان، به‌خصوص کودکان مناطق محروم تأمین کنند. کاری که با خیریه‌محوری ممکن نیست. تراژدی آنجاست که جای اصل و فرع تغییر کند؛ جایی که خیریه‌محوری ابزاری برای خروج دولت از مدار وظایفش شود. فیش‌های حقوقی نجومی و اختلاس‌های میلیاردی از دل این تراژدی‌ها زاده می‌شوند.

این واکنش‌های خیریه‌محور در بهترین حالت به حل مسئله به صورت محدود و در لحظه می‌انجامد، تازه به شرط این‌که از مجرای درست و اصولی صورت گیرد اما این راه‌حل خیریه محوری، راه حل فرعی و حاشیه‌ای است. اصل مسئله این است که هیچ کودکی نباید گرسنه به مدرسه برود و دیوار هیچ مدرسه‌ای نباید روی کودکان آوار شود. این وظیفه فرادستان در قدرت و مسئولان آموزش و پرورش است که یک آموزش با کیفیت و زندگی شرافتمندانه را برای همگان، به‌خصوص کودکان مناطق محروم تأمین کنند. کاری که با خیریه‌محوری ممکن نیست. تراژدی آنجاست که جای اصل و فرع تغییر کند؛ جایی برای خروج دولت از مدار وظایفش شود. فیش‌های حقوقی نجومی و اختلاس‌های میلیاردی از دل این تراژدی‌ها زاده می‌شوند.

تصاویری از این دست تنها چشم‌انداز مسئله‌ای که با آن روبرو هستیم نیستند؛ فراتر از این تصویرها، کودکان طرد شده‌ای هستند که از چرخه تحصیل و جامعه جا مانده‌اند؛ کودکانی که به ندرت دیده می‌شوند. آن‌هایی که مدرسه را تجربه نکرده‌اند تا بتوانند از معلم فداکاری که نان قسمت می‌کند الگو بگیرند. کودکانی که اگر سقفی و دیواری برای پناهگاه داشته باشند، در هنگام فروریختنش هیچ معلمی برای کمک به آنها نخواهد شتافت. چه کسی آن‌ها را می‌بینند؟ چه کسی کودکان بی‌شناسنامه نیمروز را در سیستان و بلوچستان خواهد دید؟

معلم در کلاس درس حاضر شد....یکی از بچه ها از قلب خود فریاد زد:برپا!

صدای ناز می آید

صدای کودک پرواز می آید

صدای ردپای کوچه های عشق پیدا شد
معلم در کلاس درس حاضر شد....یکی از بچه ها از قلب خود فریاد زد:برپا!
معلم نشأتی دارد.....معلم علم را در قلب می کارد
معلم گفته ها دارد.....معلم گفت:فرزندم بفرما, جان من بنشین که درسی فارسی داریم
کتابِ فارسی بردار ....آب و آب را دیگر نمی خوانیم .....
بزن یک صفحه از این زندگانی را....ورق ها یک به یک رو شد....معلم گفت: فرزندم ببین بابا, بخوان بابا, بدان بابا
عزیزم این یکی بابا....., پسرجان آن یکی بابا,... همه سطرها پر از بابا .....
ندارد فرق این بابا و آن بابا.....بگو آب و بابا....بگو نان و بابا .....
اگر بخشش کنی ...., با می شود با با
اگر نصفش کنی ....., با می شود با با
تمام بچه ها ساکت

....
یکی از بچه های کوچه ی بن بست.....که میزش جای آخر هست و همچون نَی فقط نا داشت....به قلبش یک معمّا داشت سوال از درس بابا داشت .....نگاهش سوخته از درد .....لبانش زرد .....ندارد گوییا هم درد فقط نا داشت به انگشت اشاره او .....سوال از درس بابا داشت.....سوال از درس بابای زمان دارد.....تو گویی دردهایی بر زبان دارد
معلم گفت: فرزندم سوالت چیست .....بگفتا آن پسر آقا اجازه این یکی بابا و آن بابا یکی هستند؟؟؟؟
معلم گفت: آری جانم بابا همان باباست! .....پسر آهی کشید و اشک او در چشم پیدا شد
معلم گفت : بیا اینجا فرزندم چرا اشکت روان گشته .
پسر با بغض گفت: دیگر این درس را نمی خوانم...معلم گفت چرا جانم مگر این درس سنگین است .
پسر با گریه گفت این درس رنگین است ..... .
دوتا بابا یکی بابا .....
تو می گویی که این بابا و آن بابا یکی هستند .....
چرا بابا ی من نالان و غمگین است .....
ولی بابای آرش شاد و خوشحال است .....
تو می گویی که این بابا و آن بابا یکی هستند .....
چرا بابای آرش میوه از بازار می گیرد .....
چرا بابای آرش فرزند خود را سخت در آغوش می گیرد .....
ولی بابای من هر دم زغال از کار می گیرد .....
چرا بابا مرا یک دم به آغوشش نمی گیرد .....
چرا بابای آرش صورتش قرمز ولی بابای من تار است.....چرا بابای آرش بچه هایش را همیشه دوست می دارد .....ولی بابای من شلاق را به زور و ظلم , بر پیکرم مادر می کارد .....
تو می گویی که این بابا و آن بابا یکی هستند .....
چرا بابا مرا یک دم نمی بوسد .....
چرا بابای من هر روز می پوسد .....
چرا در خانه ی آرش گل و زیتون فراوان است .....
ولی در خانه ی ما اشک و خون دل به جریان است .....
تو می گویی که این بابا و آن بابا یکی هستند
چرا بابای من با زندگی قهر است .....
معلم صورتش زرد و لبانش خشک گردیدند .....
به روی گونه اش اشکی ز دل برخاست .....
چو گوهر روی دفتر ریخت .....
و یک بابا زِ اشک آن معلم پاک شد از دفتر مشق اش .....
بگفتا دانش آموزان بس است دیگر یکی بابا در این درس است .....
و آن بابای دیگر نیز پاک کُن را بگیرید ای عزیزانم
یکی را پاک کردند و معلم گفت جای آن یکی بابا خدا را در ورق بنویس .....
و خواند آن رروز خدا باباست .....
تمام بچه ها گفتند خُدا باباست

فقدان رهبری در پساخامنه ای

محمد شوری

مرحوم مهندس مهدی بازرگان سالهاپیش گفته بود:
ولایت فقیه قبایی ست که فقط به تن خمینی می خورد.
وچه خردمندانه وژرف این سخن جاودانه شد.
اوکه باچشم بصیرت آن رامی دید،ماآنرادرعمل مشاهده کردیم.
بی تردیددرپساخامنه ای جنگ قدرت بدلیل فقدان رهبری بشدت اوج خواهدگرفت.
اگرخمینی بدلیل کاریزمایی ورهبری انقلاب بطورطبیعی حق اوبودکه رهبرآن باشد،امابعدازاو، خامنه ای فاقداین کاریزمایی بود، وفقط بدلیل تبانی واتفاق پشت صحنه بازی سیاست،آنهم باشروط واماواگرهایی رهبری اودرمجلس خبرگان قانونی وتثبیت شد.
درطول بیش ازربع قرن حکومت ورهبری خامنه ای مصادیق روشنی هست که نشان می دهداین قبابرای ایشان بسیار گشادبود وآنطورکه بایدوشایدازایشان تمکین نشدووی فاقدکاریزمایی «ولایت فقیه» است؛وفقط بدلیل خودکرده راتدبیرنیست وبدلیل مدیون شدن وآلودگی ومضاعف برهمه ی این دلایل،قوه ی قهریه ای است که خامنه ای دردوره قدرت خوداعمال کرد،و شهامت رویارویی مستقیم راازمخالفین ومنتقدین داخلی گرفت که بتوانندعلناوبانام بردن ازایشان وآوردن مصادیق،فقدان عدالت وتوان اداره ی کشوررابه ایشان گوشزدکنند.هیچکس آیت الله منتظری نشد.
درانتخابات اخیرمجلس خبرگان ومجلس شورا که باهماهنگی اصلاح طلبان داخلی وبرخی منتقدین خارج ازکشورتعداد آرای رای دهندگان را بالابردند،وسناریوی به «مثلث جیم رای ندهید» و «تاکیدمی کنم» تبلیغاتی سیدمحمدخاتمی،برای آمدن مردم به پای صندوق رای،اجراشد، یک دلیل مهم واصلی اش مشروعیت بخشیدن به مجلس خبرگان بود،تافردی که بیشتراز۱۰۰هزاررای نمی آوردبیش ازیک میلیون رای بیاورد وبه این شکل کاری کردندکه مجلس دوره جدیدخبرگان رهبری که به احتمال قوی رهبریاشورای رهبری بعدی را انتخاب می کند ازآرای بالایی برخورد درباشد.چون یک مجلس ضعیف وباتعدادآرای کم که بخواهدرهبری بعدی رابرگزیند،این یعنی کشک!
حال بااین مقدمه،به بررسی وضعیت واحتمالات فقدان رهبری درپساخامنه ای می پردازیم:
۱_نسل اول از رهبران انقلاب،مثل آقایان:هاشمی رفسنجانی،خامنه ای وجنتی(وهمینطوربرخی ازمراجع تقلیدوذی نفوذ) آفتاب لب بوم هستند.هرچندحیات وممات افرادنامعلوم ودست هیچکس نیست،ولی براساس قانون طبیعت این احتمال برای نسل اول انقلاب ۵۷_باهرنوع گرایش_محتمل است؛به فرض مثال ممکن است آقایان خامنه ای وهاشمی هردودریک زمان ریق رحمت راسربکشند.
۲_جمهوری اسلامی ایران،باوجود «ولایت فقیه» زنده است؛راس وسراین نظام ولایت فقیه است،که اگرنباشددیگرنامش جمهوری اسلامی نیست؛وپایان آن خواهدبود.
۳_همواره دوجناح چپ وراست که درطول این سالهابراثرشرایط زمان متحول شده واسامی وتوصیف های متعددی ازخودتعریف کرده اند،مثل:اصلاح طلب واصولگرا،مشاغل کلیدی ومهم دراطراف آنهاچرخ خورده وقدرت سیاسی همیشه دراختیارایشان بوده است؛،که برهمین مسیروبوجودهمین اصل ولایت فقیه است که آنها می توانندبازهم درپساخامنه ای قدرت رابین خودتقسیم کنند.
وازهمین راهبرداست که دربازی سیاست توانسته اند آقازاده های خودرا(باتنوع سیاسی وهم چنین متضاد)برای بعدازخودجابیاندازند؛که تاحدودی هم موفق شده اند؛وازجمله آقازاده هایی بارویکردهایی کاملامترقیانه(!)ومتفاوت باخودشان را...!
۴_این تحول دردوجناح همیشگی قدرت، اولابراثرسرعت ورودتکنولوژی مثل اینترنت وماهواره به خانه هااست که برخی را (نسل دوم وسوم وچهارم) یابالاجباروباازروی اختیارمتحول کرده وتن به اصلاحات داده ومی دهند.
۵_عده ای چه حقیقی وچه حقوقی (گروهها)درخارج ازکشوربه عنوان منتقدواپوزیسیون فعالیت دارندکه ازاین گروهها،وافرادبرخی جزونسل اول هستندومثل نسل اول درداخل ایران آفتاب لب بوم می باشندکه بعیداست به قدرت بازگردند:(مثل ابوالحسن بنی صدر،اولین رئیس جمهوری ایران)که البته این گروهها وافراداولا غالبابعنوان بدیل برای براندازی فعالیت دارندوثانیابرای خودافرادی تربیت کرده اندکه بتوانندرصورت احتمال محقق شدن براندازی،به صحنه قدرت سیاسی درایران وارد شوند.

وبرخی هم هستندکه جزو نسل دوم وسوم وحتی چهارم هستند،که ازاین افراد(بخصوص بعدازواقعه واتفاقات سال ۸۸که به جنبش سبزمعروف شد)برخی عامل نیروهایی درداخل هستندوبدون تغذیه مالی واطلاعاتی آنهااصلاتوان آنراندارندکه بتوانند به شکل مستقل عرض اندام کنند،وکلا درقدوقواره این نقش نیستند...
این افراددراثرتحولات داخلی وهدایتی که فرمانش ازداخل است مصاحبه می کنند،یادداشت می نویسندوباصطلاح مبارزه مدنی انجام می دهند.
این نیروها(داخلی وچه کسانی که درخارج ازایران فعالیت دارند)یا به اختیاروازروی دانش وآگاهی متحول وتغییرمسیرودیدگاه داده اند،که غیرمحتمل است که درپساخامنه ای تن به ولایت فقیه بدهند؛آنهم بیایندازفردیاافرادی که درحدواندازه وقدوقواره این مقام نیستندتمکین کنند.ویانه براساس سلسله مراتب سمپات،نوچه،عضووکارشناس وتخصص ووابستگی ونفوذی بودن وکفه ی قدرت،به آنچه که درپساخامنه ای اتفاق می افتد تن درداده وتمکین واطاعت می کنند.
۶_طبق اصل ۱۰۹قانون اساسی رهبربایدصلاحیت علمی برای افتاء و مدیریت وقدرت اداره کشوررا داشته باشدوطبق همین قانون اساسی شورای رهبری وجودنداردوباتوجه به افراد موجوددرعرصه سیاسی مافردی که کاریزمایی ولایت فقیه راداشته باشدنداریم.لذا برای عبورازاین بحران بسیارمهم درجمهوری اسلامی که احتمال سقوط را می دهد،بایدفکری کرد.لذا
همانطورکه دراواخرعمرخمینی وی دستورتغییرقانون اساسی راداد،این احتمال هست که خامنه ای برای حفظ نظام وعدم مواجه شدن بابحران رهبری،تن به تغییرداده وشورای رهبری را دوباره همچون قانون اساسی اول اعاده کرده وبه تصویب برساند.
وعلاوه براین،تغییراتی دیگرنیزدرقانون اساسی _باتوجه برمبنای هماهنگی بااین اصل_داده خواهد شد؛ازجمله حذف پست ریاست جمهوری وابقای دوباره پست نخست وزیری و پارلمانی کردن قدرت؛که دراصل برای تثبیت وحفظ قدرت سیاسی دردوجناح همیشگی قدرت است؛ومانوعی ازنمایش اجرایی آنرا پیشترازسوی سیدمحمدخاتمی درانتخابات مجلس شورا باشعار 《تاکیدمی کنم 》 وی مبنی بردادن رای کامل به لیست امید،آزمایش کرده ایم.
ووی موفق هم شد.برای همین هم هست که درتعمیم وجاانداختن این پروسه ی از پیش طراحی شده، لیدرهای این دوجناح درمصاحبه هایی بااین ایده که انتخابات آینده،انتخاب احزاب باشدنه انتخاب افراد،باهم هماهنگی واتفاق نظرداشتند!
۷_ممکن است قبل ازتصویب وتغییرقانون اساسی فوت آنی خامنه ای اتفاق بیفتدکه شورای رهبری موقت واعمال قانون وبه رفراندوم گذاشتن تغییرقانون هم دراین زمان رقم می خوردکه دراصل ۱۱۱پیش بینی شده است.بااین تفاوت که معلوم نیست چه شخص یااشخاصی انتخاب شوند.هرفردیاافرادی برگزیده شوددیگرمثل سابق نمی توانداعمال قدرت کندوچیزی شبیه مترسک است واختیارش دردست چهره ها یاقدرت پنهانی ست که ایشان رابه قدرت رسانده خواهدبود.
۸_بدلیل فقدان فردی کاریزما وقابل قبول این احتمال هست که دوجناح همیشگی قدرت،رهبری را بین خودتقسیم کنندتاعلاوه بربردن سهم،وادامه حضور،جمهوری اسلامی راهم حفظ کنند.
بهترین گزینه این می تواندباشد که شورای رهبری متشکل ازآقایان سیدمحمدخاتمی وسیدحسن خمینی وسیدمجتبی خامنه ای وسیدمحمودهاشمی بین آنهاتقسیم شود.
۹_چه شورای رهبری درست شود وچه یک نفرزعامت رهبری را بدست گیرد، اطاعت پذیری ازاوخیلی کم رنگ می شودواوقدرت لازم برای تمکین کردن افرادرا ازخود ندارد وهمین امرموجب تزلزل دراركان نظام خواهدشد.که بااین فرض،ممکن این شخص ویا شورای رهبری، یاتن به دمکراسی وآزادی می دهدوبه اصطلاح خودرا آپدیت وبه روز می کند که همین امرهم سبب آگاهی بیشترمردم شده و باعث زوال ولایت فقیه خواهد شد؛و چون بامبناوریشه ی ولایت فقیه درتضاداست وولایت فقیه را اززرورق تقدس بیرون می آورد تقریبامحال به نظر می رسد.ویاباقوه ی قهریه ی بیشتری بامنتقدین برخوردخواهدکردکه بازهم سبب زوال ولایت فقیه خواهدشد.
۱۰_بحران های موجوددرخارج ازایران مثل استمرارداعش وياظهوراحتمالی نئوفاشیسم دراروپاویااینکه ممکن است بدلیل عدم اتفاق درانتخاب رهبری بعدی، وشدت اختلاف،سپاه پاسداران راوادارید کودتاکندوبه بهانه ی حفظ انقلاب ونظام قدرت رابدست گیردوتارفع آنچه بهانه ی کودتا است ودلیل اضطرار،درعرصه قدرت بماندورهبری خودخواسته اش رابرکرسی ولایت فقیه بنشاند.

تهران
محمد شوری
نویسنده و روزنامه نگار
۲۹ تیرماه ۱۳۹۵

کاش فیش حقوقی و درآمد تو

هم لو میرفت ...

کتاب

الکساندر ایوانوویچ اپارین

(زادهٔ ۱۸۹۴، درگذشتهٔ ۱۹۸۰) زیست‌شیمیدان اهل شوروی و از صاحب‌نظران دربارهٔ منشأ حیات بود.

کتاب اُپارین مفاهیم مکانیکی و دیالکتیکی حیات را تشریح می‌کرد و ترجمه آن توسط دکتر هاشم بنی طُرُفی، با استقبال دانشوران روبرو شد.
اُپارین در کتابش با اشاره به این واقعیت که »آن‌چه را امروز نمی‌دانیم، فردا خواهیم دانست...«، به یکی از مهم‌ترین جلوه‌های حیات (گونه‌ای از آن که ما می‌شناسیم) شیوه‌ی بازتولید پروتئین‌ها، اشاره کرده و شرح داده بود تکامل مولکولی حلقه‌ی وصل کننده‌ی دنیای بی‌جان ماقبل حیات و اولین شکل‌های حیات است.
روندی که با پیدایش
۱- مجموعه‌های مولکولی (کلوئیدی- شیمیایی) دارای قابلیت خودتکرارسازی
۲- به وجود آمدن آنزیم‌ها و -
۳- پیدایش حیات ماقبل‌سلولی

اتفاق افتاده است.
از ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد

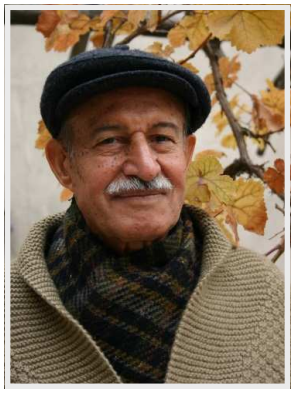

زندانی دو نظام شاه و شیخ، دکتر هاشم بنی طرفی مترجم کتاب »حیات: طبیعت، منشاء و تکامل آن «اثر الکساندر ایوانوویچ اُپارین . انسان فرزانه که لحظه‌ای از اندیشیدن، نوشتن و روشنگری دست برنمی‌داشت در زمان شاه سه بار و رویهم به مدت ۱۸ سال و در جمهوری اسلامی حدود ۵ سال را در زندان سپری کرد.
گریه و خنده‌اش همچو شمع و سحر آمیخته با یکدیگر بود.

نوکیسه گان

نوکیسه گان کیستند و چه پیامدهای اقتصادی و فرهنگی در جامعه دارند!؟ نو کیسه به قشری از جامعه اطلاق می شود که : از نظر در آمد و ثروت به طبقه بالا و از نظر فرهنگی به طبقه پایین و گاه لمپن ها ، نزدیک هستند . از آنجا که ، نو کیسه ها،از یک طبقه اجتماعی مبدا به یک طبقه اجتماعی مقصد پرتاپ شده اند و این پرتاب ناگهانی بر اثر یک اتفاق یا استفاده از رانت و شرایط و التهابات اقتصادی رخ داده است ، تفاوت فرهنگی بسیاری با طبقه ی مقصد دارند . برای همین ، جهت جبران این فاصله ی فرهنگی ، به " خودنمایی "و" دیده شدن" و بزبان دیگر " عرض اندام "روی می آورند ! آن ها منابع مالی جامعه را بر نه بر اساس لیاقت ، که بخاطر زدوبندهای مختلف به دست گرفته اند و به همین دلیل مورد نفرت بسیاری از اقشار جامعه هستند ، هر چند که برخی از ایشان با استفاده از پول های بادآورده ، بسادگی ، موفق به جذب افراد ضعیف النفس و محتاج به عنوان نوچه و ستایشگر خود می شوند ! آن ها، پس از کسب ثروت بادآورده ، دیگر خود را متعلق به طبقه اجتماعی مبدا متعلق نمی دانند و اغلب با جایگاهی که هم اکنون آن را کسب کرده اند، آشنایی ندارند، بنابر این از گذشته خود نفرت دارند و از موقعیت جدید خود ، می ترسند و احساس حقارت می کنند . برای جبران این حقارت ،نوکیسه ها مجبور به تظاهر هستند . خرید بی اندازه ی کالا های لوکس، ماشین های مدل بالا ، لباس های مارکدار ، نمایش میهمانی ها و خانه های گرانقیمت در بالای شهر و....نمونه های بارز این قبیل تظاهر است . رفتار فرهنگی این طبقه ، اغلب موجب تعارضات جدی در جامعه می شود . عدم رعایت حقوق شهروندی و همسایگی ، عدم رعایت قوانین رانندگی ، استفاده از عبارات رکیک ،در رویاروی با شهروندان و .... از نمونه ی بارز این تعارضات است .

ثروت اغلب این نوکیسه ها ، بر خلاف سرمایه داران واقعی و قشر ثروتمند سنتی، (تولید و کار آفرینی (صرف دلالی می شود ، که نه تنها سودی برای جامعه و اقشار دیگر ندارند ، بلکه صدمه ی جدی به اقتصاد یک ملت وارد می سازد ! تاثیر فرهنگی این قشر را هم باید جدی گرفت ، که کمترین پی امد آن بی اخلاقی و سوق دادن جامعه به تجمل گرایی و مصرف زدگی است

فریدون مشیری

"دوستت دارم" را من دلاویزترین شعر جهان یافته ام !

این گل سرخ من است!
دامنی پر کن ازین گل که دهی هدیه به خلق،
که بری خانه دشمن!
که فشانی بر دوست!
راز خوشبختی هر کس به پراکندن اوست!

در دل مردم عالم به خدا
نور خواهد پاشید روح خواهد بخشید"

تو هم ای خوب من این نکته به تکرار بگو!
این دلاویزترین شعر جهان را، همه وقت،
نه به یک بار و به ده بار، که صد بار بگو!
"دوستم داری؟" را از من بسیار بپرس!
"دوستت دارم" را با من بسیار بگو!

مراجعِ دروغگو

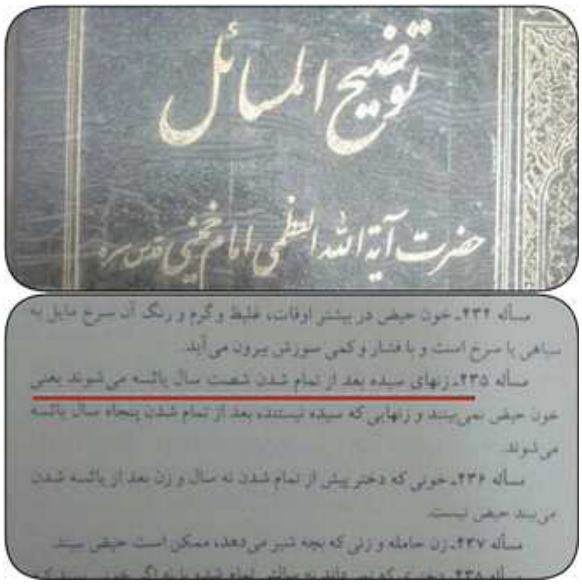

نه که نظام آیت اللهی و مرجعیت و اجتهاد بر این پایه استوار بوده که هر چه آن بالایی ها می گویند، این پایینی ها بی چون و چرا بر چشم نهند، دروغ های خفته در پسِ قرونِ مراجع نیز بی حتی یک "چرا" پذیرفته می شده است. بی سوادیِ گسترده ی مردم و ذوق زدگی مراجع از همین گستردگیِ بی سوادی و بی خردیِ مخاطبانِ همینجوری، گرچه قرن ها گوسفندان پر شماری را به درِ خانه ی مراجع کشاند و یکی یکی شان را در حیاط پشتیِ خانه ی مراجع سر برید، اما خود مراجعِ دروغگو را نیز به چاله ای انداخت که در حیات خلوت خانه ی خویش حفر کرده بودند. مراجع تاریخی، و حتی مراجع فعلی، هرگز گمان نمی کردند روزگاری بر مقلدانِ غلتانده در آب و نمکِ جهالت بگذرد که همانان به مرور سر بجنبانند و با تابش آفتاب آگاهی قد بر افرازند و با تعجب به صورت مراجع بنگرند و " نه" بگویند!

مسئله یا فتوای مسخره ی بانوان سیده – که می توانند ده سال بیش از سایرِ بانوان باردار شوند – از آن فتاوای خفته در جهالتِ مقلدان است. من شخصاً ریشه ی این دروغ بزرگ را می دانم و می دانم که چرا آیت الله ها ناگزیر تن به صدور این دروغ بزرگ سایيده اند، اما برای من، مهمتر، خیالِ راحتِ آیت الله های دروغگو از جهالتِ مستمرو جاریِ مردم بوده است. این که: آنچنان در لذتِ نتایجِ این دروغ، مست و مستغرق بوده اند که به عقل شان هم نمی رسیده که: یک زمانی، "علم " پزشکی، طشت این رسوایی را از بام به زیر اندازد. کمی به این دروغ بزرگ بیندیشید: بانوان سیده، ده سال بیش از سایرِ بانوان می توانند باردار شوند. بانوان سیده فقط! مگر نه این که فیزیولوژیِ بدنِ یک بانو تفاوتی با دیگر بانوان ندارد؟ پس چگونه است که در گمان پروردگاریِ مراجع، بانوان سیده، بر محکماتِ نظام هستی فائق می آیند و فرصت فرزند زایی بیشتری پیدا می کنند! راستی مراجع و مسئله پردازان، چرا به برساختنِ دروغی به این بزرگی هجوم برده اند؟ اگر گفتید؟

محمد نوری زاد
هشتم مرداد نود و پنج – تهران

جانم را در کف دستم میگذارم تا سفره ام. سنگین شود ,سنگین چون بار روی پشتم .

تا فرزندانم گرسنه نمانند ..!!! سرباز به من شلیک نکن. فرزندانم در خانه منتظرند . سرباز شلیک نکن. پدر توهم مانند من کارگر است. . سرباز شلیک نکن زیرا پدر هم اکنون جان بر کف. برای به دست اوردن لقمه ای نان وارد صحنه. نبردی سخت شده است با دشمنان انسان . سرباز شلیک نکن اینجا جنگ به دست اوردن نان است ;نه جنگ میان من وتو .!!! سرباز اسلحه ات را زمین بگذار که ما انسانیم و هم درد!!-! سرباز. تو نیز مانند پسر من درخانه. به انتظار پدر کولبرت هستی !! سرباز اسلحه ات را زمین بگذار ومرا ببین ;پدرت را; ومادر وخوهران چشم انتظارت را !!!! سرباز !!!!

محبوبه فرحزادی

سارا زاهدی، ریاضی‌دان ایرانی‌سوئدی برنده جایزه معتبر اروپایی در این رشته شده‌است؛

جوایزی که هر چهار سال یک‌بار به ریاضی‌دانان جوان اروپایی اختصاص پیدا می‌کند. خانم زاهدی تنها زنی‌ست که در میان برندگان امسال قرار دارد.
سارا زاهدی در ماه ژوئیه برنده این جایزه شده‌است؛ پس از آنکه شورای جامعه اروپایی در برلین در میانه ماه ژوئیه تشکیل و با پایان آن در ۲۲ ژوئیه، خانم زاهدی به عنوان یکی از ۱۰ برنده امسال معرفی شد.
جواز معتبر ای‌امراس از سوی »جامعه ریاضیات اروپا «به »ستارگان جوان ریاضیات اروپا«، و از سال ۱۹۹۲ اعطا می‌شود. در میان برندگان، تا کنون، تنها ۹ زن توانسته‌اند این جواز را از آن خود کنند، که یکی از آنها ریاضی‌دان ایرانی‌سوئدی‌ست.
او استادیار »موسسه سلطنتی فناوری « در سوئد است. این دانشگاه خود از معتبرترین دانشگاه‌های اروپاست.
تحقیقات این ریاضی‌دان متمرکز بر توسعه روش‌های محاسباتی، برای حل «معادلات دیفرانسیل با مشتقات پاره‌ای» در حوزه‌های در حال تحول است. این حوزه‌ها، برای نمونه، شبیه‌سازی جریان‌های چند مرحله‌ای است. آنچه خود در حوزه مکانیک سیالات قرار می‌گیرد.
دینامیک سیالات محاسباتی، خود از بزرگ‌ترین زمینه‌هایی‌ست که مکانیک قدیم را به دنیای کامپیوتر وصل می‌کند.
یافته‌ها و تحقیقات فعلی‌ای که خانم زاهدی مشغول انجام آنها است، می‌تواند در نهایت به کاهش صدمات ناشی از نشت نفت در محیط، برای نمونه بر زندگی آبزیان و دریاها، موثر باشد.
خانم زاهدی در تهران به دنیا آمده، با مادر خود بزرگ شده و ۳۴ سال سن دارد. به گزارش شبکه بین‌المللی دویچه‌وله، پدر این شهروند ایرانی‌سوئدی در سال‌های پس از انقلاب توسط حکومت ایران کشته شد و او در ۱۰ سالگی به سوئد مهاجرت کرده است.
زاهدی به شبکه بین‌المللی دویچه‌وله گفته است »من هیچ دوستی نداشتم و زبان سوئدی هم اصلا بلد نبودم. ولی ریاضیات، زبانی بود که قادر بودم درک کنم.«
سارای نوجوان در مدرسه با کمک حل مسائل ریاضی دوستان مختلفی پیدا کرد

در هکمتانه همدان جسد مومیائی شده مادر کوروش کشف شد!

باستانشناسان ایران جسد مومیائی مادر کوروش را در تپه هکمتانه ایران کشف کردند. این جسد مربوط به دوران مادهاست. هگمتانه 550 سال پایتخت مادها و در دوران هخامنشی، اشکانی و ساسانی پایتخت تابستانه آنها بوده است. متاسفانه اطلاعات بیشتری در باره این جسد، محل انتقال آن، نوع مومیائی و دهها موضوع مرتبط با این کشف در ایران منتشر نشده است. رویدادی که اگر در هر کشور دیگر جهان رخ داده بود، اکنون با فیلم و تصویر در راس اخبار بود.

عکسهای لحظات شادی مردم بعد از آزاد سازی شهر منبج از دست داعش و لحظه در

آغوش گرفتن زنان توسط **دختر جنگجوی کرد**